



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مخبرات مستند

سید ہادی خسروشاهی

دربارہ

زندگی و مبارزات

آیت اللہ سید ابوالقاسم کاشانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درباره زندگی و مبارزات آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی

نویسنده:

سید هادی خسروشاهی

ناشر چاپی:

کلبه شروق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	درباره زندگی و مبارزات آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۲۰	مقدمه اول : آیت الله کاشانی و حادثه ۲۸ مرداد
۳۶	مقدمه دوم : ویژه نامه آیت الله کاشانی
۴۶	آیت الله کاشانی در پیشگاه قضاوت تاریخ
۴۶	اشاره
۴۶	مقدمه
۴۷	تولد و مقام علمی
۴۷	اندیشه آیت الله کاشانی
۵۰	رحلت آیت الله کاشانی
۵۳	قضاوت تاریخ
۶۲	خاطراتی از آیت الله کاشانی
۸۳	نقش آیت الله کاشانی در انقلاب عراق
۹۱	نگاهی به اسناد سرّی انگلیس در مورد: آیت الله کاشانی
۹۱	لبنان، انقلاب فلسطین و اخوان المسلمین
۹۶	۱- آیت الله کاشانی و اخوان المسلمین از دیدگاه سفرای انگلیس
۱۰۲	۲- اسنادی درباره لبنان
۱۰۲	مسأله مسلمانان و مسیحیان لبنان و داستان «کامیل شمعون»
۱۱۱	۳- مفتی فلسطین یک توطئه گر؟
۱۱۸	۴- اخوان المسلمین مصر
۱۱۸	هشدار به موقع سفیر انگلیس در مورد اخوان المسلمین مصر و اقدام شاه فاروق

۱۲۲	امام خمینی و آیت الله کاشانی
۱۲۲	اشاره
۱۲۶	بیانات امام درباره آیت الله کاشانی
۱۳۶	... و تاریخ را تحریف نکنید
۱۳۶	اشاره
۱۳۹	نقش آیت الله کاشانی، دکتر مصدق و فداییان اسلام در نهضت ملی
۱۵۲	درباره توصیه های آیت الله کاشانی
۱۶۶	نامه شهید سید قطب تقدیم به آیت الله کاشانی
۱۶۶	اشاره
۱۷۸	یادداشتی درباره نامه «احمد حسین» به آیت الله کاشانی
۱۸۲	آیت الله کاشانی؛ پیام آور وحدت و بیداری
۱۸۲	اشاره
۱۸۴	هدف آیت الله کاشانی
۱۹۰	کنگره وحدت و پیام بیدارباش
۲۰۲	بازتاب جهانی بیانیه
۲۱۵	خاطره ای تلخ
۲۲۰	پیوست ها
۲۲۰	اشاره
۲۲۲	درباره پیوست ها
۲۲۸	پیوست ۱ : درخواست الأزهر از آیت الله کاشانی
۲۲۸	اشاره
۲۲۹	درخواست الأزهر از کاشانی
۲۳۰	نطق ضد اسرائیلی حسین مکی
۲۳۳	زمینه چینی برای قطع رابطه
۲۳۶	عدم شناسایی یا مشکلات مالی
۲۳۸	پیوست ۲ : مواضع آیت الله کاشانی در برابر آمریکا

- ۲۳۸ اشاره
- ۲۳۹ مبارزات آیت الله کاشانی با آمریکا در دهه ۳۰ -
- ۲۴۲ هشدار آیت الله کاشانی به مصدق -
- ۲۴۳ مبارزات ضد آمریکایی آیت الله کاشانی در جریان کنسرسیوم -
- ۲۴۴ موضع گیری آیت الله کاشانی در برابر پیمان بغداد -
- ۲۴۶ گزارش سفیر آمریکا از مواضع ضد آمریکایی آیت الله کاشانی -
- ۲۴۸ پیوست ۳ : نامه سرگشاده احمد حسین، رئیس حزب چپ «مصر الفتاه»، به آیت الله کاشانی و مصدق -
- ۲۶۰ پیوست ۴ : نامه سرگشاده دکتر سعید رمضان به آیت الله کاشانی -
- ۲۶۰ نهضت الهی درخشان برای ایران -
- ۲۷۲ پیوست ۵ : ایران بر روی کوه آتشفشان! -
- ۲۷۲ اشاره -
- ۲۷۳ ۱ - رهبر حرکت، در تهران -
- ۲۷۹ ۲ - فدائیان اسلام -
- ۲۸۴ ۳ - انگلیسی های سگ، بیرون بروند -
- ۲۸۸ ۴ - گله آیت الله از «اخباریوم» -
- ۲۹۱ ۵ - مهمترین شخصیت پس از هیتلر! -
- ۲۹۹ پیوست ۶ : آیت الله کاشانی و توطئه کشف حجاب -
- ۳۲۳ پیوست ۷ : حزب توده و آیت الله کاشانی -
- ۳۳۶ پیوست ۸ : آیت الله کاشانی و ملی گرایان! -
- ۳۳۶ اشاره -
- ۳۳۷ از شیخ فضل الله نوری تا سید ابوالقاسم کاشانی -
- ۳۳۹ کاشانی، مزدور دربار -
- ۳۴۲ ظهور خر دجال در پامنار -
- ۳۴۲ بیانیه سید کاشی جاسوس و آیت الله قلابی ساکن در پامنار -
- ۳۴۵ عضویت در جامع آدمیت -
- ۳۴۵ لژ فراماسونری وطنی! -

۳۴۹ پاسخ دکتر مصدق به نامه ایرج افشار:

۳۶۳ نتیجه همکاری... و اختلاف

۳۶۵ فهرست اعلام، کتب، اماکن

۳۶۵ اشاره

۳۶۷ فهرست اعلام

۳۷۹ فهرست اماکن

۳۸۷ فهرست کتب

۳۹۰ درباره مرکز

سرشناسه: خسروشاهی، سیدهادی، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور: درباره زندگی و مبارزات آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی / نویسنده سید هادی خسروشاهی.

مشخصات نشر: قم: کلبه شروق، 1396.

مشخصات ظاهری: 356 ص.: مصور.

فروست: خاطرات مستند سید هادی خسروشاهی. حدیث روزگار؛ 6.

شابک: 978-964-7255-69-1

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: واژه نامه.

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: کاشانی، ابوالقاسم، 1264 - 1340.

موضوع: کاشانی، ابوالقاسم، 1264 - 1340 -- خاطرات

موضوع: روحانیت -- ایران -- فعالیت های سیاسی

موضوع: Iran -- Political activity -- Clergy

موضوع: ایران -- سیاست و حکومت -- 1304 - 1320

موضوع: Iran -- Politics and government -- 1925 - 1941

رده بندی کنگره: 1396 5 خ 2 ک / 5 / 1533 DSR

رده بندی دیویی: 955/0824092

شماره کتابشناسی ملی: 4816614

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد

زمانه را قلم و دفتری و دیوانی است

ص: 3

حدیث روزگار

6

خاطرات مستند

سید هادی خسروشاهی

درباره زندگی و مبارزات:

آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی

ص: 4

مقدمه اول: آیت الله کاشانی و حادثه 28 مرداد. 9

مقدمه دوم: ویژه نامه آیت الله کاشانی... 25

آیت الله کاشانی در پیشگاه قضاوت تاریخ... 35

مقدمه. 35

تولد و مقام علمی.. 36

اندیشه آیت الله کاشانی.. 36

رحلت آیت الله کاشانی.. 39

قضاوت تاریخ.. 42

خاطراتی از آیت الله کاشانی... 49

نقش آیت الله کاشانی در انقلاب عراق.. 69

نگاهی به اسناد سرّی انگلیس در مورد: آیت الله کاشانی... 77

لبنان، انقلاب فلسطین و اخوان المسلمین.. 77

1- آیت الله کاشانی و اخوان المسلمین از دیدگاه سفرای انگلیس.... 82

2- اسنادی درباره لبنان. 88

مسأله مسلمانان و مسیحیان لبنان و داستان «کامیل شمعون» 88

3- مفتی فلسطین یک توطئه گر..... 92

4- اخوان المسلمین مصر. 103

هشدار به موقع سفیر انگلیس در مورد اخوان المسلمین مصر و اقدام شاه فاروق 103

امام خمینی و آیت الله کاشانی... 107

بیانات امام درباره آیت الله کاشانی.. 111

... و تاریخ را تحریف نکنید... 121

نقش آیت الله کاشانی، دکتر مصدق و فداییان اسلام در نهضت ملی.. 124

درباره توصیه های آیت الله کاشانی... 137

نامه شهید سید قطب تقدیم به آیت الله کاشانی... 151

یادداشتی درباره نامه «احمد حسین» به آیت الله کاشانی.. 163

آیت الله کاشانی؛ پیام آور وحدت و بیداری... 167

هدف آیت الله کاشانی.. 169

کنگره وحدت و پیام بیدارباش... 175

بازتاب جهانی بیانیه. 185

خاطره ای تلخ.. 198

پیوست ها. 203

درباره پیوست ها. 205

پیوست 1: درخواست الأزهر از آیت الله کاشانی... 211

نطق ضد اسرائیلی حسین مکی.. 213

زمینه چینی برای قطع رابطه. 216

عدم شناسایی یا مشکلات مالی.. 219

پیوست 2: مواضع آیت الله کاشانی در برابر آمریکا. 221

مبارزات آیت الله کاشانی با آمریکا در دهه 30. 222

هشدار آیت الله کاشانی به مصدق.. 225

مبارزات ضد آمریکایی آیت الله کاشانی در جریان کنسرسیوم. 226

موضع گیری آیت الله کاشانی در برابر پیمان بغداد. 227

گزارش سفیر آمریکا از مواضع ضد آمریکایی آیت الله کاشانی.. 229

پیوست 3: نامه سرگشاده احمد حسین، رئیس حزب چپ «مصر الفتاه»، به آیت الله کاشانی و مصدق 231

پیوست 4: نامه سرگشاده دکتر سعید رمضان به آیت الله کاشانی... 243

نهضت الهی درخشان برای ایران.. 243

پیوست 5: ایران بر روی کوه آتشفشان! 255

1- رهبر حرکت، در تهران. 256

2 - فدائیان اسلام. 262

3 - انگلیسی های سگ، بیرون بروند. 267

4 - گله آیت الله از «اخبار الیوم» 271

5 - مهمترین شخصیت پس از هیتلر! 274

پیوست 6: آیت الله کاشانی و توطئه کشف حجاب... 281

پیوست 7: حزب توده و آیت الله کاشانی... 305

پیوست 8: آیت الله کاشانی و ملی گرایان! 317

از شیخ فضل الله نوری تا سید ابوالقاسم کاشانی.. 318

کاشانی، مزدور دربار. 320

ظهور خر دجال در پامنا. 323

بیانه سید کاشی جاسوس و آیت الله قلابی ساکن در پامنا. 323

عضویت در جامع آدمیت... 326

- لژ فراماسونری وطنی! - 326

پاسخ دکتر مصدق به نامه ایرج افشار. 330

ص: 7

نتیجه همکاری... و اختلاف... 339

فهرست اعلام، کتب، اماکن... 341

فهرست اعلام. 343

فهرست اماکن.. 350

فهرست کتب... 355

ص: 8

مقدمه اول : آیت الله کاشانی و حادثه 28 مرداد

آمریکایی ها می خواستند به آیت الله بروجردی پول بدهند!

موضع حزب توده... داوری های منصفانه

در پنجشنبه اول تیرماه 1396، گزارش های مشروح اداره روابط خارجی وزارت امور خارجه آمریکا که زیر نظر «جیمز سی کوک» و «آدام هوارد» تدوین شده است، در بالغ بر هزار صفحه منتشر گردید که دربرگیرنده 375 قطعه گزارش مرتبط با حوادث سال های 1951 تا 1954 میلادی است که شامل وقایع 28 مرداد 1332 نیز می گردد.

انتشار این گزارش ها تحت عنوان: «اسناد»؟ از طرف دولت آمریکا، پس از تعلل و خودداری طی سالیانی دراز، و با حذف بسیاری از گزارش هایی که گویا به «اصلاح»! نبوده است، بی تردید تلاشی برای چند قطبی شدن جامعه ایرانی و یا حتی برپایی نوعی آشوب سیاسی در داخل کشور بود و متأسفانه آمریکایی ها، با واکنش ها و اقدامات نابخردانه بعضی از مدعیان «اصلاح طلبی»! به

ص: 9

هدف خود نزدیک شدند، به ویژه که این دوستان، حتی قبل از مطالعه و بررسی مطالب درج شده در یک کتاب حدود هزار صفحه ای، به آغاز حملات بی شرمانه بر ضد آیت الله کاشانی پرداخته و حتی خواستار حذف نام آیت الله کاشانی از یک خیابان و حذف نام شهید شیخ فضل الله نوری، از خیابانی دیگر شدند!

البته همزمان یک فیلم دو دقیقه ای ساخته «سیا» هم در شبکه های مجازی این دوستان پخش شد که گویا آیت الله کاشانی، تیمسار! زاهدی، دکتر بقایی و حسین مکی در حال بازدید از منزل تخریب شده دکتر مصدق در روز 28 مرداد بوده اند! در حالی که این فیلم به اصطلاح نادر! که توسط سازمان «سیا» منتشر گشته و توسط دوستان ما در ایران تکثیر و پخش شده، از اساس مجعول و ساختگی و نوعی «فتوشاپ» است و دلیل روشن آن اینست که اولاً آیت الله کاشانی در روز 28 مرداد در منزل داماد خود، مرحوم گرامی، در «دزاشیب» - اطراف تهران - بوده و ثانیاً دکتر بقایی هم در زندان آقای دکتر مصدق، در بازداشت به سر می برد و تیمسار! زاهدی هم هنوز از مخفیگاه خود بیرون نیامده بود که به گشت و گذار در شهر تهران پردازد...

در یکی از این گزارش های آمریکایی ها ادعا شده که گویا آیت الله کاشانی با حزب توده همکاری داشته و حزب چون خود توانایی کودتا بر ضد دولت را نداشته، آیت الله کاشانی را تقویت می کرده تا وی به قدرت برسد... و در همین گزارش، آیت الله

کاشانی یک «رهبر اسلامی بلندپرواز» خوانده شده که مواضع سرسختانه ای در موضوع نفت دارد: «... سرسختی شدید کاشانی در مورد نفت و درخواست های غیر سازشکارانه او برای پایان یافتن همه مداخلات خارجی در ایران، آزادی عمل مصدق را به شدت محدود می کند... حزب توده هم از کاشانی حمایت می کند؛ چون بر این باور است که اگر کاشانی به نخست وزیری برسد، شانس حزب توده برای تسلط به کشور بیشتر خواهد شد!»!

در بخش دیگری از همین گزارش آمده است: «اگر کاشانی به قدرت برسد، نتیجه نهایی آن در ایران در قیاس با وضع فعلی، یک وضعیت بدتر برای منافع غرب خواهد بود و او در موضوع نفت سرسخت تر خواهد شد و در برابر نفوذ غربی ها، مقاومت بیشتری خواهد داشت...»

تحلیل این گزارش: همکاری کاشانی با حزب توده، آن هم برای احراز پست «نخست وزیری»! با توجه به موقعیت بالای اجتماعی آیت الله کاشانی و موضع کاملاً منفی ایشان نسبت به حزب توده، می تواند اصالت و صحت محتوای این گزارش و دیگر گزارش ها را هم نشان دهد.

به مناسبت، بد نیست اشاره ای هم به موضع حزب توده نسبت به آیت الله کاشانی داشته باشیم. آقای دکتر نورالدین کیانوری، دبیر کل حزب توده ایران، موضع گیری حزب را در رابطه با آیت الله کاشانی و دولت دکتر مصدق چنین توضیح می دهد:

«... مطبوعات ما در سال های 29 تا 31، آیت الله کاشانی و مصدق را به بدترین شکل مورد حمله قرار می داد و عمال و جاسوسان آمریکا معرفی می کرد و تنها در سال 31، واقعیت های جهانی، ما را وادار کرد موضع خود را تغییر بدهیم و از سیاست دکتر مصدق دفاع بکنیم ولی مبارزه علیه آیت الله کاشانی را ادامه دادیم و در آن گروهی قرار گرفتیم که کوشش می کردند روحانیت را از صحنه مبارزه بیرون و منزوی کنند تا در نتیجه مردم از مبارزه کنار بکشند...»⁽¹⁾

بدین ترتیب نوع دفاع حزب توده از آیت الله کاشانی کاملاً روشن می گردد...

... در بعضی از گزارش های نقل شده در این کتاب آمریکایی اشاره شده است که آیت الله کاشانی خواهان سرنگونی دولت بوده و با «کودتا» موافق بوده است... و باز در جای دیگری ادعا می شود که «خود آیت الله کاشانی و یا بعضی از نزدیکان ایشان خواستار کمک مالی شده اند»؟!

... بدین ترتیب دامنه اتهامات گزارش های خناسان آمریکایی، توسعه می یابد و دولت آمریکا هم با نشر آنها، به هدف خود که چند قطبی شدن مردم ایران است، نزدیکتر می شود.

در این راستا، ناگهان شخصی به نام عبدالله رمضان زاده - به

ص: 12

1- «جمع بندی 42 سال عملکرد حزب توده»، چاپ دوم، رم، ایتالیا، 1362، صفحه 22.

اصطلاح سخنگوی دولت اصلاحات - می نویسد: «اکنون که اسناد! همراهی کاشانی با کودتای آمریکا افشا شده نام خیابان آیت الله کاشانی را تغییر دهید!» و از آن سوی دنیا هم آقای عباس میلانی، مؤلف دو کتاب: «نگاهی به شاه» و «معمای هویدا»، با گرایشی ستایشگرانه به رژیم پهلوی، در اقدامی مشابه می نویسد: «چرا با تغییر نام بزرگراه شیخ فضل الله نمی آغازید که دشمن قسم خورده مشروطه و دموکراسی بود!»

بی اطلاعی هر دو مدعی از حقایق تاریخ دوران مشروطیت تا نهضت ملی شدن صنعت نفت و چگونگی نقش شیخ فضل الله نوری و آیت الله کاشانی در به ثمر رسیدن حرکت های آزادی خواهانه و استقلال طلبانه مردم ایران، در هر دو مورد از این «داوری»ها، کاملاً روشن می گردد.

اسکندر صادقی بروجردی، محقق فوق دکترای آکادمی بریتانیا در دانشگاه آکسفورد، در ضمن تحلیلی درباره باز نشر مدارک از طبقه بندی خارج شده آمریکا، درباره علت پیدایش دیدگاه منفی بعضی از ایرانیان نسبت به روحانیت، منصفانه می نویسد:

«... این ها در روایتشان از مرداد 32 سعی داشته اند که نقش روحانیت را در مقام مقایسه با تمام بازیگران دیگر بالا ببرند. این را می توان به عنوان واکنش آنها در سایه باورهای ضد مذهبی شان، پس از انقلاب 1357 و تأسیس جمهوری اسلامی ایران بهتر درک کرد. کینه و دشمنی درمان نشده شان نسبت به رژیم حاکم در ایران به

ریشه های فراتاریخی روحانیت شیعه برمی گردد. برای این ها، روحانیت یک مجموعه همگون است که بدون استثنا بر ضد آرزوهای دمکراتیک مردمی ایرانیان عمل می کند. آنها ترجیح می دهند عوامل مؤثر در شکل گیری نظرات و مواضع روحانیت در مقاطع مختلف بحرانی تاریخ ایران در قرن بیستم را نادیده بگیرند.»(1)

البته ما در این یادداشت کوتاه، قصد ورود به این مسائل را نداریم ولی آنچه که مهم و ضروری است که در اینجا به آن اشاره کنیم اینست که قضاوت در محتوای گزارش های منتشر شده در کتاب هزار صفحه ای وزارت خارجه آمریکا، بدون بررسی دقیق و تحلیل منصفانه و مقایسه آنها با شواهد و اسناد موجود در ایران، معقول و منطقی نیست. بگذارید متن کامل این گزارش ها ترجمه و منتشر گردد تا پس از بررسی آنها، به داوری بنشینیم.

در اینجا برای نمونه می توانیم به ادعای مطالبه پول! توسط نزدیکان آیت الله کاشانی اشاره کنیم که این نوع اتهامات در دوران ما هم نمونه های روشن و مشابهی دارد:

1- سرهنگ عبدالناصر مبلغ 150 هزار دلار به آیت الله خمینی فرستاد!(2)

2- سرهنگ معمر قذافی مبلغ پنجاه هزار دلار، توسط فرزند

ص: 14

www.jadaliyya.com -1

2- مدافع آیت الله - توپخانه های آیت الله - تألیف محمد حسنین هیکل، چاپ قاهره.

آیت الله منتظری، به آیت الله خمینی کمک کرد!⁽¹⁾

3- آمریکا، مبلغ صد و پنجاه میلیون دلار توسط آقایان: بنی صدر، دکتر یزدی و قطب زاده برای پیروزی انقلاب هزینه کرد!⁽²⁾

البته این ادعاها، هیچکدام همراه با سند و مدرک نیست که بی تردید اگر صحت داشت، اسناد حواله ها و پرداخت ها و نام بانک ها و شماره چک ها و یا اسامی افراد حامل پول های نقد!، هزاران بار از طرف مدعیان منتشر شده بود...

... برای تکمیل این نکته، شاهدی از غیب رسید. جناب آقای مجید تفرشی، پژوهشگر تاریخ معاصر و سندشناس معروف که از معدود محققان ایرانی در این زمینه است و سالیان دراز است که به طور علمی - آکادمیک با اسناد، به ویژه سندهای تازه یاب در غرب، سر و کار دارد و در مورد این گزارش ها و سندها! هم بلافاصله پس از انتشار به تحقیق و مطالعه پرداخته و تحلیل منطقی خود را دارد که در مصاحبه مشروحي، آن را در دو صفحه کامل از روزنامه «اعتماد» ارائه نموده است...

ص: 15

-
- 1- «در دامگه حادثه»، خاطرات پرویز ثابتی، مقام امنیتی معروف رژیم شاه، چاپ آمریکا، 1390، انتشارات شرکت کتاب، صفحه 476.
 - 2- «خمینی در فرانسه»، تألیف دکتر هوشنگ نهاوندی، چاپ دوم، پاریس، انتشارات شرکت کتاب، صفحه 203 و 285: «... به شهادت یکی از صاحب منصبان عالی رتبه «سیا»، که در زمان حکومت کارتر مباشر انجام برنامه بود، آمریکایی ها صد و پنجاه میلیون دلار برای «برنامه خمینی در فرانسه» اختصاص داده بودند...» شاهد از این قوی تر؟ مقام عالی رتبه سیا!...

ما از مجموع آن گفتگوی تاریخی ارزشمند و مبسوط، فقط به نکته مربوط به افسانه پول گرفتن آیت الله کاشانی که پس از گفتگوی شخص ایشان با «گازیوروفسکی»، ناشر اصلی این کذب و جعل تاریخی!، در مقاله خود برای اولین بار مطرح می شود، اشاره می کنیم و سپس افسانه موهوم بعضی از سیاستمداران نادان آمریکایی درباره پیشنهاد دادن پول به آیت الله بروجردی و ایجاد شغل!! برای ایشان را، نقل می کنیم تا عمق حماقت و بلاهت و دوری این گزارشگران آمریکایی و هواداران ایرانی آنها از مسائل و حقایق تاریخی ایران، روشن تر گردد:

آقای مجید تفرشی در مصاحبه خود می گوید: «... یکی از معضلات عدم توجه دقیق به اسناد تاریخی این است که در ایران به این نوع منابع در جوی به شدت سیاست زده توجه می شود. در چنین جوی، سیاستمدارانی که خواسته یا ناخواسته حالت «خودمورخ پنداری» دارند، وارد صحنه می شوند و مثل همه مسائل دیگر تاریخ و تاریخ نویسی، اسناد تاریخی را ابزار و دستمایه فوتبال سیاسی داخلی و وسیله آبروریزی و آبروخری از این و آن قرار می دهند.

مثال جالبی در این زمینه هست که بهتر است به آن اشاره شود، در تمام این 1007 صفحه ای که منتشر شده بیش از چهارصد بار نام آقای کاشانی آمده است، به این مضمون که کاشانی می خواهد دولت مصدق را ساقط کند و از آن ناامید است و می توان از

موقعیت او استفاده کرد. این تعبیر در مقطع شش ماه آخر عمر دولت دکتر مصدق درست است؛ زیرا به هر حال در ماه های پایانی منتهی به مرداد 1332، آیت الله کاشانی اپوزیسیون اصلی دولت مصدق بود و با دولت مصدق به روندی سازش ناپذیر رسیده بود. هر اپوزیسیونی قصد دارد که حکومت حاکم را کنار بزند و خودش به قدرت برسد اما در این اسناد مطلقاً نمی بینیم که جایی ثابت شود که کاشانی با آمریکایی ها همکاری کرده و پول گرفته است. البته در حد «حدس» و «گمان» و «گفته می شود» همیشه در مورد همه جناح ها مطرح بوده است.

من البته خودم در مواردی جزو منتقدین سیاست هر دو، هم آیت الله کاشانی و هم دکتر مصدق، هستم اما هیچ سند درستی ندیده ام که به این موضوع اشاره کند که کاشانی برای برکناری مصدق از خارجی ها پول گرفته باشد. معمولاً مدعیان این ادعا صرفاً به مقاله - برخی به اشتباه می گویند کتاب - آقای مارک گازیوروفسکی، دوست عزیزم، که حدود 30 سال پیش نوشته شده، استناد می کنند. گازیوروفسکی در این مقاله مدعی می شود که سازمان CIA به آقای کاشانی پول فرستاده است. من در جریان همایش پنجاهمین سالگرد 28 مرداد، در سالن «سنت آنتونی» دانشگاه آکسفورد، در حضور حدود 300 نفر از محققان و تاریخ پژوهان، از آقای گازیوروفسکی سؤال کردم - و بعد از آن هم چند بار دیگر این پرسش تکرار شد و آخرین بار نیز در تابستان

گذشته در کنفرانس دو سالانه ایران شناسی در وین از او پرسیدم - که شما به عنوان یک استاد محترم و برجسته، در مقاله تان می گوید: «سیا به کاشانی 10 هزار دلار پول داده است و من این را از یک افسر بازنشسته سیا که نمی توانم اسمش را بگویم، شنیده ام و نمی توانم منبعم را فاش کنم»، شما اگر این حرف را بدون ارائه سند مشخص و قابل ردیابی راجع به یک شخصیت آمریکایی گفته بودید، حتماً اعتبار و کارتان را از دست می دادید و به زندان می افتادید؛ زیرا بدون امکان اثبات، اتهام بزرگ خیانت به مملکت و پول گرفتن از یک سازمان جاسوسی خارجی را به آن فرد زده اید ولی حالا مدعی می شوید که نمی توانید منبع شفاهی را بگویید.

من به ایشان گفتم هم اکنون که 30 سال از آن زمان گذشته و شما نمی توانی منبع را بگویی، احتمالاً تا الان نیز آن منبع شفاهی شما مرده و استخوانش هم پوسیده است. اگر یک دانشجوی شما در مقاله ای مدعی شود که مثلاً کوروش کبیر وجود نداشته و بعد بگوید منبعش را نمی تواند اعلام و فاش کند و شما باید بی مدرک و سند نظر مرا بپذیرید، شما به او چه می گوید؟!

بنابراین چنین ادعایی حدود سه دهه است در کشور ما مطرح می شود و خیلی ها نیز به دلیل «مواضع سیاسی شان» به آن استناد می کنند و شادند، بدون اینکه به منبع آن اشاره و اصل موضوع از نظر علمی و حقوقی ثابت شود، یعنی هیچ گونه منبع و سند قابل ردیابی (traceable) راجع به آن وجود ندارد ولی یکی چون با آقای کاشانی مشکل دارد یا طرف دکتر مصدق است یا با وضع موجود

سیاسی ایران مشکل دارد، به این نوشته استناد می کند. از نظر علمی و تخصصی و فنی این کار نادرست و غیرحرفه ای است. البته هیچ بعید نیست که کسانی به نام کاشانی یا دیگر مخالفان مصدق، از مأموران و دلالان سیا پول گرفته باشند. چنان که البته در این اسناد هم آمده، امکان خرید مخالفان مطرح شده است ولی در عمل این مطالب در حد گمانه زنی و راهکار پیشنهادی باقی می ماند و از اجرایی شدن آن اطلاعی در دست نیست و قابل استناد هم نخواهد بود.

وقتی از «اسناد» سخن می رود، دامنه و طیف متنوعی از گزارش ها، نامه ها، دست نوشته ها، بریده جراید و اسناد مالی مثل چک و سفته و... را در بر می گیرد. این اسنادی که الان منتشر شده چه چیزی را شامل می شود؟ وقتی صحبت از سند تاریخی به خصوص گزارش های تاریخی می کنیم، با یک مجموعه یکدست و دارای ارزش واحد طرف نیستیم، بلکه با مجموعه ای از گزارش های مختلف شامل خلاصه وضعیت ایران، گزارش مذاکرات مجلس، خلاصه مندرجات مطبوعات، مشاهدات و ملاقات های مأمورین خارجی، گزارش های درست و نادرست خبرچین ها و مخبرین آشکار و پنهان داخلی دولت های خارجی و مقداری نیز حدس و گمانه زنی و ارزیابی و تحلیل روبه رو هستیم. اینها هیچ کدام ارزش یکسانی ندارد، مثلاً اگر در یکی از این اسناد گفته شود که «باید برویم به شخصی پول بدهیم؛ زیرا ممکن است با ما همکاری کند» به این

معنا نیست که آن فرد این کار را کرده است، یا اگر گفته شود «روس ها به دولت مصدق پیشنهاد داده اند که با حزب توده ائتلاف کند» بدان معنا نیست که مصدق با روس ها ائتلاف کرده و کار تمام شده است.

برای نمونه، حدود 20 سال پیش گزارش تفصیلی مهمی از سازمان CIA درز کرد و منتشر شد که در ایران نیز تحت عنوان گزارش دونالد ویلبر چند بار ترجمه و منتشر شده است. ویلبر، افسر سیا بود که بعداً استاد دانشگاه شیکاگو شد و از ایران شناسان سرشناس بود. خاطرات او هم منتشر شده که البته به فارسی ترجمه نشده است اما این گزارش که ارزیابی عملیات 28 مرداد است را نخست روزنامه نیویورک تایمز منتشر کرد.

در این گزارش، حرف های بی ارزش و بی پایه ای هم وجود دارد، مثلاً در جایی می گوید: آمریکایی ها پیشنهاد کرده اند که به آیت الله العظمی طباطبایی بروجردی پول و شغل مشاورت دولتی (!) داده شود تا ایشان طرفدار شاه گردد! آیت الله بروجردی در آن زمان تنها مرجع یگانه تاریخ تشیع بود که با پول و قدرت خارج از وصفی که در اختیار داشت، می توانست شاه و سیارا با هم بخرد و بفروشد. این افسر سیا که هیچ آیت الله بروجردی را نمی شناسد، می گوید به ایشان پول بدهیم تا به دولت مشاوره بدهد!

در آن زمان، اگر دولت می خواست کاری بکند، چندین وزیر به قم می فرستاد تا آیت الله بروجردی اعتراض نکند و قبول کند و

گاهی باز هم نمی توانست ایشان را راضی کند. بنابراین در اسناد از این دست، مطالب نادرست و سست و غیرقابل استناد کم نیست و نباید کل تاریخ را به این اسناد منتسب کرد. باید توجه کرد که اسناد تاریخی، مَرّ تاریخ نیستند، ولی منابع و ابزارهای مهمی برای تاریخ نگاری هستند. همچنین برای مقابله با این دست اشتباهات در اسناد، نباید همه آنها و موارد بسیار زیاد مهم و مؤثر در تاریخ نگاری معاصر ایران را نادیده گرفت. اسناد تاریخی به طور کلی باید با نگاه نقادانه و پژوهش محور مورد بررسی و استفاده واقع شوند...»⁽¹⁾

این یک داوری منصفانه و عادلانه، بدون موضع گیری جناحی و گرایش ویژه به این طرف یا آن جناح، می باشد که پس از بررسی اجمالی گزارش ها و اسناد، آن را اعلام کرده است و ما امیدواریم که دیگر دوستان حقیقت جو و منصف و روشن ضمیر هم در داوری های خود از عدل و انصاف دور نشوند و با اتکا به اکاذیب و مطالب غیرمستند، حکمی صادر نکنند که در نتیجه موجب دو قطبی شدن شدید جامعه و دوری از هم خواهد شد.

البته نباید ناگفته بماند که در بین رهبران جبهه ملی و یاران نزدیک دکتر مصدق هم افراد منصف و معتدلی بوده اند که در داوری های خود، تابع هوی و هوس نشده و جانب عدالت را پیشه کرده اند که از جمله آنها - علاوه بر مهندس کاظم حسینی و دکتر علی شریعتمداری - مرحوم مهندس احمد زیرک زاده از رهبران

ص: 21

«حزب ایران» و از یاران مصدق است که تا آخرین ساعات روز 28 مرداد هم در کنار وی بود.

مهندس زیرک زاده ضمن اشاره اجمالی به تاریخچه ملی شدن صنعت نفت و ذکر اطلاعات ویژه ای درباره «نقش و نقشه دکتر مصدق در 28 مرداد» و «تبیین ضعف ها و ظرفیت های نهضت ملی»، در نفی و نقد نسبت «خیانت» دادن به یاران قبلی و شخصیت هایی چون آیت الله کاشانی می نویسد:

«... نسبت دادن خائن به وطن بودن بدون ارائه سندی محکم به دیگری، ظالمانه و حتی دور از انسانیت است... تا آنجا که من می دانم هیچکدام از این آقایان در صدد جمع آوری مال نبوده اند و آنچه که از آنها باقی ماند، ثروتی نیست که برای آن، کسی به وطن خود خیانت کند... آیت الله کاشانی تمام عمرش با نفوذ خارجی جنگیده است، حالا که به حرمت مقام روحانی خود، عزت ملی را افزوده است، چه علتی دارد که از خارجی دستور بگیرد؟...»⁽¹⁾

و البته این فقط گزارش های خناسان آمریکایی نیست که با سندسازی به میدان آمده اند بلکه همکاران دیگری نیز دارند...

... آخرین شاهکار این نوع سندسازی ها، ادعای پوچ و مسخره بی بی سی خبیث انگلیس خبیث بود که چند ماه پیش، با اتکا به

ص: 22

1- «کتاب پرسش های بی پاسخ در سال های استثنایی»، خاطرات مهندس زیرک زاده، صفحات 167 و 289.

«سندی که هنوز به دست نیامده!» مدعی شد که امام خمینی توسط آیت الله حاج میرزا خلیل کمره ای، در دوره حصر - اقامت اجباری امام در تهران - به آمریکاییان پیام داده است که مخالف منافع آنها نیست!

باید بگوییم که: اولاً در زمان حصر، کسی اجازه ملاقات با امام را نداشت، ثانیاً آیت الله کمره ای چه ارتباطی با آمریکاییان می توانست داشته باشد؟ و ثالثاً عملکرد قبلی و بعدی امام، یعنی قبل از پیروزی انقلاب و پس از آن تا پایان، به طور شفاف موضع ایشان و انقلاب را در قبال آمریکا - و منافع آن - کاملاً نشان داد و این امر خود کذب ادعا و مجعول بودن سندی را که هنوز «رونمایی» هم نشده است، نشان می دهد...

... و اکنون هجمه ناجوانمردانه به آیت الله کاشانی توسط ملی گرایان قدیم و جدید، همکاران کریم پور شیرازی و غیره! و هم قلممان: پرخاش، شورش، به سوی آینده، باختر امروز، چلنگر، شهباز و... سال 1332، در سال 1396 ما را واداشت که نمونه هایی از اسناد و مقالات تاریخی و خاطرات مستند خود را در رابطه با زندگی و مبارزات آیت الله کاشانی، یکجا منتشر سازیم... این مقالات، از پنجاه و پنج سال پیش - از سال 1341- و پس از رحلت آیت الله کاشانی، به تدریج و به مناسبت های مختلف توسط اینجانب تحریر و ترجمه

ص: 23

و آماده گشته و در زمان های مختلف، در جرائد و مجلات کشور منتشر شده است...

امید آنکه نشر این مباحث مستند، برای دفاع از حق و حقیقت و روشن ساختن حقایق تاریخ معاصر ایران، و نقش آیت الله کاشانی در آماده سازی بستر مبارزه و بیدارگری جهان اسلام بر ضد سگ های انگلیسی - آمریکایی، برای جویندگان حقیقت و به دور از تعصب جاهلی و عصبیت قومی! و قبیله ای، مفید و راهگشا باشد.

والله من وراء القصد

سید هادی خسروشاهی

قم: 30 تیرماه 1396

ص: 24

مقدمه دوم : ویژه نامه آیت الله کاشانی

... در اسفندماه سال قبل - 1372 ش - به مناسبت مرور 30 سال از رحلت آیت الله کاشانی، قصد داشتیم مقاله ای مستند درباره نامه آیت الله کاشانی در 27 مرداد 32، به آقای دکتر مصدق بنویسیم و شک و تردیدهای دوستان ملی گرا و گاهی سلطنت جو! را که درباره صحت و اصالت آن نامه روا داشته اند، مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم... اما در عمل، و با جمع شدن انبوهی از مقالات و اسناد، به نظر رسید که «ویژه نامه ای» منتشر سازیم... و این در قبال ظلم مضاعف «ملیون» و سپس «شاهیون» آن هم در اثر سکوت سی ساله اکثر «روحانیون»، یک «وظیفه» عینی بود.

تبلیغات زهرآگین ناجوانمردانه و تهمت های رذیلاانه ملی گراها، چپ نماها و شاه پرست ها از آغاز حرکت ملی شدن صنعت نفت تا بحران اختلافات، بر ضد مرحوم آیت الله کاشانی آنچنان تأثیر سوء از خود به یادگار گذاشته بود که نوشتن مقاله ای درباره ایشان، هر نویسنده ای را با تهمت های بی شمار روبه رو می ساخت.

ولی در زندگی چند روزه، تا آنجا که یاد داریم، به خاطر

ص: 25

خوش آمد کسی قلم نزده ایم و به همین دلیل هم وقتی «اخوان المسلمین سودان» توسط ژنرال جعفر نمیری قتل عام شدند و یا رهبری اخوان المسلمین مصر، به ویژه سید قطب، توسط سرهنگ عبدالناصر به شهادت رسیدند، به دفاع از ستمدیدگان پرداختیم و این، حتی بعضی از دوستان را خوش نیامد! و ما را با خشم انقلابی؟! مورد حمله قرار دادند که گویا این قبیل «دفاعیات» نوعی دفاع از «رژیم» است!... چرا که سید قطب توسط «شاه» اعدام نشده بود، بلکه قاتل او طاغوت دیگری بود که به ظاهر با شاه اختلاف نظری داشته است؟!...

البته خشم انقلابی! دوستان، ما را از ادامه راه بازداشت و همچنان به حق گویی و حق نویسی، در حدود امکانات و مقدرات، ادامه دادیم و در حد قدرت خود به دفاع از حقیقت پرداختیم...

... از حوادث آن دوران، سی یا چهل سال می گذرد و در این مدت اسناد زیادی به دست آمده و متأسفانه اسناد بی شماری هم به تدریج مفقود شده و از بین رفته است... ولی جای تأسف است که علیرغم بازگویی حقایق توسط اسناد و افشای امور در اثر مرور زمان، گروهی از تاریخ نویسان اجاره ای - تکسبی، در مورد رجال برجسته جهان اسلام - به ویژه از سید جمال الدین اسدآبادی به این طرف - چنان به «ترکتازی» پرداخته اند که «ترکان عثمانی» را روسفید ساخته اند و گویا آنها تصور می کنند که شاهدان آن دوران ها، همه مرده اند و به همین تصور مثلاً در مورد آیت الله کاشانی آن چنان به یاوه سرایی پرداخته و به داوری نشستند که در تحلیل منطقی می بینیم: به دیوانگی ماند این داوری!...

البته اگر دوستانی می خواهند به دلیل خودکم بینی ها و یا علل دیگر، همچنان آقای دکتر مصدق را «پیشوا»ی مادام العمر خود بدانند، و حتی پس از «مات»! هم او را بخواهند «حیات» بخشند، ما را با آنها حرفی نیست و آنها را هم حرجی نباید باشد، اما اگر در این راستا، بخواهند آیت الله کاشانی را «وجه المصالحه» قرار دهند و حتی با بی شرمی و رذالت تمام مانند آقای دکتر شمس الدین امیرعلایی در خاطرات خود، نسبت «خیانت» به آن رادمرد بزرگ ضد استعماری بدهند، این نه تنها قابل تحمل نخواهد بود، بلکه افشاگر این نکته نیز خواهد بود که این آقایان همچنان توطئه مشترک انگلیس، آمریکا و شوروی را در «ضرورت متهم و منزوی ساختن آیت الله کاشانی» ادامه می دهند...

... در مقاله «نگاهی به اسناد سری وزارت خارجه انگلیس» می خوانیم که هم انگلستان و هم آمریکا، تنها راهی را که برای از صحنه خارج کردن آیت الله کاشانی یافته اند، متهم و بی آبرو ساختن ایشان است و دوست سابق ما! رفیق! دکتر کیانوری، دبیر کل حزب توده ایران هم در مصاحبه ای افشا می کند که «با اشاره شوروی» در مورد متهم ساختن آیت الله کاشانی و نیروهای ملی به علت «وابستگی» به شوروی، آن چنان تاخته اند که «لکه ننگش از تاریخ حزب شسته نخواهد شد»!... و این وابستگی به شوروی، رهبری حزب را وادار ساخته که مرتکب خیانت دیگری بشوند: «مبارزه علیه آیت الله کاشانی را ادامه دادیم و در آن گروهی قرار گرفتیم که کوشش می کردند روحانیت را از صحنه مبارزه بیرون و منزوی کنند...» برای این که به حقیقت ماجرا پی ببریم، گفته های آقای کیانوری را عیناً نقل می کنیم تا چگونگی همکاری و همگامی عملی

مزدوران وابسته به شرق و غرب در جریان ملی شدن صنعت نفت و مبارزه با آیت الله کاشانی، برای منزوی ساختن ایشان، روشن گردد.

دکتر کیانوری، به عنوان دبیر اول حزب توده، حزب را مبتلا به چهار نوع بیماری معرفی می کند که باعث شدند حزب در طول چهل سال، راهی را پیش بگیرد که «بیراهه بود و باطل و ناحق و نتیجه اش خیانت به ملت ایران»!

کیانوری سپس به شمردن نمونه ها می پردازد و می گوید:

«... نمونه چهارم مسأله مبارزه برای بیرون آوردن نفت جنوب از استیلای انگلیسی ها است... مردم به حرکت درآمدند و این حرکت در درجه اول می توان گفت تحت تأثیر روحانیت مبارز ایران به رهبری آیت الله کاشانی و سایر نیروهای ملی بود... در اینجا باز هم وابستگی، ما را به راه نادرستی انداخت که لگه ننگش هیچ وقت از تاریخ حزب ما شسته نخواهد شد... وقتی شعار ملی کردن نفت در سراسر کشور مطرح شد، رهبری حزب با این استدلال که این شعار، شعار آمریکایی - انگلیسی است (1) با آن مخالفت نمود و

ص: 28

1- امام خمینی (قدس سره) ماهیت حزب توده، که دیگران را آمریکایی - انگلیسی معرفی می کند، چنین بیان می کنند: «... اصل این حزب توده را می دانم. آن کسی که حزب توده را ایجاد کرد همسفر مکه ما بود. سلیمان میرزا یک آدم مقدس مآبی بود. حزب توده به دست سلیمان میرزای نمازی و طاعتی و مکه برو ایجاد شد و این مستقیماً از انگلیس ها بود...» و: «... اما حدسی که ما می زنیم اینست که این اشخاص، که خود را چپ معرفی می کنند، عمال آمریکا هستند، نه این که مربوط به آن طایفه دیگر باشند، می شود با آنها هم باشند، اما بیشتر احتمالش این است که اینها آمریکایی باشند... آن کسی که حزب توده را ایجاد کرد سلیمان میرزا بود. سلیمان میرزا همسفر من بود در مکه. آدم نمازخوان و آدم مؤمن... این از طریق انگلیس ها این طرح را ریخته بود، آن وقت انگلیس ها بودند، حالا هر چه هست آمریکا است...» (صحیفه نور، ج 8، چاپ اول، صفحات 133 و 77)

چنین استدلال می‌کرد که کسانی این شعار را مطرح می‌کنند، یعنی نیروهای مذهبی تحت رهبری آیت‌الله کاشانی و نیروهای ملی تحت رهبری مصدق، اینها وابستگان آمریکا و مزدوران آمریکا هستند و لاطائلاتی از این نوع... با کمال تأسف این جریان خیانت‌آمیز، مدتی طولانی طول کشید...».

کیانوری باز در این زمینه، چنین توضیح می‌دهد:

«... ما با اشاره شوروی‌ها در کابینه قوام، که از دیرگاه به عنوان یک عامل سرشناس امپریالیست‌های غربی شناخته شده بود، شرکت کردیم و مهر ضد امپریالیستی به آن زدیم که یک خیانت بزرگ بود... و چون ماهیت حزب ما تغییر پیدا نکرد، سیاست حزب ما هم نمی‌توانست تغییر پیدا کند و بهترین نمونه اش این است که وقتی مبارزه ملت ایران برای ملی کردن نفت جنوب آغاز شد، مبارزه فوق‌العاده درخشانی بود به رهبری بخشی از روحانیت مبارز به خصوص آیت‌الله کاشانی از یک طرف و دکتر مصدق که رهبری ملیون را به عهده داشت. همکاری این دو جریان، یک جریان وسیع ضد امپریالیستی در ایران به وجود آورد، ولی به محض این که مسأله ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور مطرح شد، ما وابستگی و ماهیت خود را نشان دادیم و با آن مخالفت کردیم و گفتیم که این یک نقشه آمریکایی است... و مطبوعات ما در سال‌های 29 تا 31، آیت‌الله کاشانی و مصدق را به بدترین شکل مورد حمله قرار

ص: 29

می داد و عمال جاسوسان آمریکا معرفی می کرد و تنها در سال 31 است که در نزدیکی های 30 تیر، شلاق واقعیت های جهانی ما را وادار کرد موضع خود را تغییر بدهیم و از سیاست دکتر مصدق دفاع بکنیم و این باز در چارچوب وابستگی بود. و ما مبارزه علیه آیت الله کاشانی را ادامه دادیم و در آن گروهی قرار گرفتیم که کوشش می کردند روحانیت را از صحنه مبارزه بیرون و منزوی کنند و در نتیجه مردم از مبارزه کنار بکشند... در جریان کودتای 28 مرداد در عین حال که حزب از تمام جزئیات کودتا اطلاع داشت، می توانست مصدق را مطلع سازد...»(1)

... استمرار انتشار بعضی کتاب ها و مقالات توسط ملی گراها و ظلم علنی و رذیلانه بر این سید بزرگوار، آن هم با استناد به گزارش مثلاً یک روزنامه نویس آمریکایی یا مزدور شاهی، نشان می دهد که متأسفانه آیت الله کاشانی نه تنها در زمان حیات برای امپریالیسم خطرناک بوده، بلکه پس از رحلت هم حتی یاد و نام او همچنان دشمن را می ترساند و می لرزاند! و به همین دلیل ما را وامی دارد که به نشر «ویژه نامه» پردازیم...

ص: 30

1- نشریه «جمع بندی 42 سال عملکرد حزب توده»، چاپ دوم، ایتالیا، 1362، صفحات 9، 12 و 22 (این نشریه سه بار و در ده هزار نسخه از سوی مرکز فرهنگی اسلامی اروپا - رم، چاپ و منتشر گردید)... با این اعتراف معلوم می شود که علیرغم ادعاهای بی شمار خود آقای کیانوری، حزب نه تنها بر ضد کودتا قیام نکرد، بلکه حتی اطلاعات خود را درباره کودتا، در اختیار دکتر مصدق هم قرار نداد... .

البته نشر این ویژه نامه به آن معنا نیست که آیت الله کاشانی را مطلق بدانیم و یا ایشان را «معصوم» و دور از اشتباه بنامیم و حتی بر این باوریم که عمل بر مقتضای اجتهاد و تشخیص، هرگز خلعت عصمت بر کسی نمی پوشاند، ولی این نکته را اثبات می کند که این خطا یا اشتباه هرگز «عمدی» و یا خدای نکرده از روی «غرض نفسانی» نبوده است.

انکار حقایق و نادیده گرفتن زحمات و کوشش ها و تبعیدها و زندانی شدن های آیت الله کاشانی یک بار در اوج قدرت توده ای ها و هواداران دکتر مصدق... و یک بار هم اکنون، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به بهانه تاریخ نگاری و خاطره نویسی به شدت ادامه داشت و به شدت هم ادامه دارد ولی در مواردی، از اصل نسخه «خاطرات» منتشر شده هیچ خبری نیست و ناشران محترم، گویا خود را ملزم نمی دانند که برای اثبات اصالت و صحت «خاطرات» منتشره، لااقل سطور از دستخط مؤلف! و نویسنده! را بیاورند؟!...

در این میان ناگهان مستشرق فرانسوی! یافت می شود که برای «نخستین بار»⁽¹⁾

در اصالت نامه آیت الله کاشانی به دکتر مصدق در 27

ص: 31

1- «نخستین بار که نسبت به اصالت نامه آیت الله کاشانی به طور کتبی اظهار شک و تردید شد توسط آقای «یان ریشارد» محقق فرانسوی در «ابستراکتا ایرانیکا» چاپ هلند بود. قبل از انتشار در دیداری که در تهران با هم داشتیم، نظر مرا پرسید و نظر خود را برایم گفت...» (هفتاد مقاله: ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی، مقاله های ایرج افشار، صفحه 275 چاپ تهران، انتشارات اساطیر).

و سپس همه ملی گراها در کتاب ها و مقالات و مجله های خود، به شادی و طرب می پردازند که نامه «جعلی» بوده است و این «ضیق خناق» که متأسفانه اغلب به آن مبتلا شده ایم، هرگونه انصاف، عدل، حق، مروت، رشادت و جوانمردی را از ما دور می کند و در واقع همه از اصحاب: «هدف وسیله را مشروع می سازد» می شویم و منکر اصالت ها، ارزش ها، معیارهای صحیح اخلاقی و انسانی...

دیروز در روزنامه های: شورش، پرخاش، باختر امروز، به سوی آینده، شهباز، عصر آینده و... آیت الله کاشانی را مزدور انگلیس و آمریکا نامیدند و امروز در خاطرات فلان صولت السلطنه و خان القشقاویه! وابسته به غرب، او را انگلیسی می خوانند و در ماهنامه «پیام هاجر» خواهر عزیز ما، خانم اعظم طالقانی، برخلاف رضای پدر، او را عامل کودتای 28 مرداد می پندارند!...

می گویند تاریخ تکرار می شود و ما می بینیم که در یک صد سال

ص: 32

1- برای نمونه، ملاحظه کنید: «هفتاد مقاله» به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران» تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی، چاپ جدید شرکت انتشار، «بیراهه» تألیف عبدالله برهان، در رد خاطرات احسان طبری!، ماهنامه «اطلاعات سیاسی - اقتصادی» شماره 44 - 43 مقاله دکتر ایرج وامقی، ماهنامه «راه مجاهد» آقای مهندس میثمی شماره های 64 و 67 و 71، چاپ تهران، آخرین شماره مجله «ایران فردا» به مسئولیت آقای مهندس عزت الله سحابی (شماره 8 مورخ مرداد و شهریور 72)، ماهنامه «پیام هاجر» مقاله دکتر شمس الدین امیرعلایی، مصاحبه کیانوری با روزنامه «جمهوری اسلامی»! و...

اخیر، از سید جمال الدین اسدآبادی تا سید ابوالقاسم کاشانی و شهید سید مجتبی نواب صفوی تا سیدهای دیگر با «انگ» انگلیسی بودن و پول گرفتن از این و آن، «ترور شخصیت» می شوند تا بر نسل جوان ناآگاه از عمق مسائل و غیرناظر بر حوادث، چنین بقبولانند که در میان رهبران مسلمان مشرق زمین، شخصی غیروابسته وجود نداشته است و یا آن که حداقل «شهریه بگیر» موقوفه انگلیسی «اوده» هندوستان بوده اند حتی در کربلا و نجف!... (1) و در مقابل، اکثریت قریب به اتفاق روشنفکر جماعت فراماسون یا عضو رسمی سازمان های جاسوسی و یا عمده آماتور ظلمه در داخل و خارج،... اینها همه «رهبران ملی» هستند بدون آن که اشاره کنند که بعضی از آنها برای مبارزه با انقلاب اسلامی ایران، در «پاریس» از «سیا» «قرض الحسنه»! دریافت می دارند! (2)

مجدداً تأکید می کنیم که طبق اسناد سری وزارت خارجه انگلیس، و اظهار نظر مقامات آمریکایی و اعتراف رهبری حزب توده، تنها کیفری که در مورد آیت الله کاشانی «عملی و مفید» بوده، «بی آبرو کردن، بی اثر کردن و منزوی ساختن» ایشان بوده است و

ص: 33

1- رجوع کنید به کتاب «حقوق بگیران انگلیس در ایران»، تألیف اسماعیل رانین، چاپ تهران و طبق اسناد، توزیع رایگان توسط ساواک... و متأسفانه مرحوم عبدالهادی حائری (غفرالله له) حتی پدر خود را چنین معرفی می کند: رجوع کنید به آخرین کتاب وی که خاطرات زندگی اش می نامد!...

2- دریادار احمد مدنی یک نمونه است.

متأسفانه همه می دانیم که این «وظیفه» را گروهی از ملی گراها، توده ای ها و شاهی ها به خوبی انجام داده اند و اکنون هم، در زمان حیات کسانی که خود شاهد عینی ماجراها و حوادث بوده اند، به قلب حقایق، تحریف تاریخ، انکار اسناد و نشر اکاذیب و اتهامات پرداخته اند... و ما به عنوان ادای «تکلیف» در قبال حق و عدل و تاریخ، به گوشه هایی از حقایق تاریخ معاصر اشاره می کنیم و در این راستا، از دیدگاه های افراد مختلف استفاده کرده ایم. به امید آن که برای اهل انصاف سندشناس! مفید و ثمربخش باشد.

بی شک هرگونه نقد منطقی و مستند را، بدون هیچ گونه سانسوری، منتشر می سازیم و اگر پاسخی داشتیم، بر آن می افزاییم و باور ما این است که راه صحیح و منطقی بررسی تحلیلی تاریخ، بیان حقایق و نشر اسناد و طرد هرگونه خودمحموری است...

قم: سید هادی خسروشاهی (1)

بهار 1373 ش

ص: 34

1- این بحث، مقدمه ای بر «ویژه نامه» آیت الله کاشانی، شماره ششم، سال دوم فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» است که توسط اینجانب از حوزه علمیه قم منتشر می گردید و انتشار آن شش سال ادامه یافت... و اینک مقالات اینجانب در آن، با اضافاتی به شکل کتاب چاپ می شود و امیدواریم که بقیه مقالات مستند و تاریخی آن ویژه نامه، به شکل کتابی دیگر و مستقل انتشار یابد و در اختیار علاقمندان به تاریخ معاصر ایران، قرار گیرد.

آیت الله کاشانی در پیشگاه قضاوت تاریخ (1)

مقدمه

آیت الله کاشانی در 23 اسفند 1340، در تهران درگذشت... نگارنده همراه گروهی از فضلا و طلاب حوزه علمیه قم، در تشییع جنازه آن مرد بزرگ، شرکت نموده و از بیت ایشان تا حرم حضرت عبدالعظیم (رحمه الله)، همراه مردم، پیاده راه پیمودم... پس از مراجعت به «قم» مقاله مشروحاتی نوشتم که خلاصه آن در هیأت تحریریه مجله «مکتب اسلام» تصویب شد و در مجله درج گردید. اینک متن همان مقاله کوتاه شده، بدون کم و کاست، به تناسب موضوع این خاطرات عیناً نقل می شود.

پایان زندگانی هر کس به مرگ اوست *** جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است

ص: 35

1- این مقاله در سال 1341، در شماره 3، سال چهارم ماهنامه «مکتب اسلام»، صفحه 59، درج شده است.

حضرت آیت الله المجاهد آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی، فرزند مرحوم آیت الله حاج سید مصطفی کاشانی، که از علمای درجه اول عراق بود، در سال 1300 هجری به دنیا آمد. در 15 سالگی به عراق رفت و در حوزه علمیه نجف اشرف به درس و بحث پرداخت. پس از طی مراحل نخستین، از محضر اساتیدی چون: آیت الله آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، آیت الله حاج میرزا حسین میرزا خلیل و آیت الله سید مصطفی کاشانی استفاده نمود و در جوانی به درجه اجتهاد رسید و از مراجع تقلید بزرگی از قبیل: آیت الله میرزا محمدتقی شیرازی، آیت الله شریعت اصفهانی، آیت الله آقا ضیاء عراقی، آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آیت الله حاج سید اسماعیل صدر اجازه اجتهاد اخذ نمود و مورد توجه مردم مسلمان و علمای اسلامی قرار گرفت.

در مقام علمی حضرت آیت الله کاشانی هیچ گونه تردیدی نیست، و دوست و دشمن به جامعیت و کمال علمی آن فقیه سعید اقرار داشته و دارند...[\(1\)](#)

اندیشه آیت الله کاشانی

آیت الله کاشانی معتقد بودند که سیاست از دیانت جدا نیست و

ص: 36

1- برای مزید اطلاع از شرح حال و مقامات علمی آیت الله کاشانی به کتاب های: «طبقات اعلام الشیعه» و «نقباء البشر» تألیف علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، «علماء معاصرین» تألیف خیابانی و «ریحانه الادب» تألیف محمدعلی تبریزی مراجعه شود.

اسلام یک دین اجتماعی است و بایست علمای اسلامی، همانند ائمه و پیشوایان بزرگ دین، در امور اجتماعی پیشقدم باشند و برای همین منظور در مبارزات سیاسی - اجتماعی برای طرد استعمار، همیشه پیشقدم و پرچم دار بود که شاید اشاره به دو نمونه آن، کافی باشد:

1- انقلاب عراق و جهاد برای استقلال: با آغاز جنگ جهانی اول، قوای استعماری به عراق حمله کرد، علمای بزرگ برای دفاع از سرزمین اسلامی عراق، فتوای جهاد دادند، نیروهای ملی به رهبری علما و از جمله پدر آیت الله کاشانی و خود وی، قیام کردند، و این جهاد و نبرد 14 ماه طول کشید، و در همین جنگ بود که پدر آیت الله کاشانی به شهادت رسید...

هنگامی که قرارداد استعماری 1919م در عراق امضا شد، آیت الله کاشانی با همکاری علمای بزرگ و عشایر عرب، بر ضدّ این قرارداد قیام کرد و فتوای جهاد داد و علیه نیروهای استعماری اشغالگر به جنگ پرداخت و خود نیز همراه با مرحوم آیت الله آقا سید محمدنقی خوانساری اسلحه برداشته و به میدان جنگ رفتند.

آیت الله کاشانی علاوه بر این که عضو «هیأت عالی دینی انقلابیون» بود، یکی از چهار عضو «کمیته عالی جنگ حکومت انقلاب» هم بود. (1)

ص: 37

1- الثورة العراقية الكبرى، انقلاب بزرگ عراق، تألیف استاد «سید عبدالرزاق حسنی»، مورخ معاصر عراقی، چاپ صیدا، لبنان، ص 188.

این جنگ بیش از 6 ماه طول کشید و سرانجام، به پیروزی و استقلال عراق منجر شد، که تفصیل آن را باید در کتاب های مربوط به تاریخ عراق مطالعه کرد. روی همین اصل، بیگانگان یکی از شرایط صلح را تسلیم آیت الله کاشانی قرار دادند؛ کتابخانه بزرگ خانوادگی آیت الله را از بین بردند و چون مقدمات دستگیری ایشان را فراهم می کردند از راه پشتکوه و لرستان به ایران آمدند.

2- نهضت ملی ایران و ملی شدن صنعت نفت: پس از جنگ جهانی دوم، نیروهای استعماری آیت الله کاشانی را به بهانه همکاری با آلمانی ها، دستگیر و 28 ماه تمام در اراک و کرمانشاه و رشت زندانی نمودند، ولی علت اصلی این توقیف و تبعید، آن بود که آیت الله کاشانی مبارزه شدیدی را علیه نیروهای متجاوز شروع کرده بود و استعمار که از سابقه مبارزاتی ایشان در عراق اطلاع داشت، آیت الله را دستگیر کرد.

... آیت الله کاشانی پس از آزادی، همچنان در فعالیت های اجتماعی و مبارزات سیاسی شرکت کردند و در نتیجه در خردادماه 1324 دستگیر، و 22 ماه تمام در بهجت آباد قزوین زندانی بودند و سپس به «بیروت» تبعید شدند...

حوادث و جریانات بعد از این، خیلی طولانی و مفصل می باشد و بهتر است که در این باره، چند جمله کوتاه از زبان دیگران بشنوید: «... حضرت آیت الله کاشانی از بنیانگذاران نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران و جبهه ملی بودند که شعار ملی شدن صنعت نفت را عنوان کردند.

در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی این مبارزه به اوج شدت خود رسید و سرانجام به ملی شدن نفت ایران منجر گردید. در جریان اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، حضرت آیت الله کاشانی با وسایل مختلف، دولت را تقویت می کردند و با نفوذ و محبوبیتی که در کشورهای اسلامی داشتند، ملل مسلمان جهان را به پشتیبانی از مبارزات ملت ایران دعوت می نمودند.

در فروش اوراق «قرضه ملی»، فتوهای حضرت آیت الله نقش عمده ای داشت. روز سی ام تیر، حضرت آیت الله طی اعلامیه ای مردم را به تظاهرات و مقاومت دعوت کردند و اعلام داشتند که اگر پای یک نفر انگلیسی به ایران برسد، کلیه تأسیسات نفتی کشور را نابود خواهیم کرد. در دوره هفدهم مجلس، حضرت آیت الله به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شدند. (1)

رحلت آیت الله کاشانی

آیت الله کاشانی در تاریخ 23 اسفندماه 1340، مطابق با 7 شوال 1381 هـ. ق، پس از مدتی کسالت، به رحمت ایزدی پیوست

و رحلت ایشان موجب تأثر و تأسف مردم مسلمان ایران و جهان گردید.

سیل تلگرافات تسلیت از سراسر جهان به بازماندگان آن مرحوم واصل شد. در تشییع جنازه معظم له، که از جلوی بهارستان و مسجد

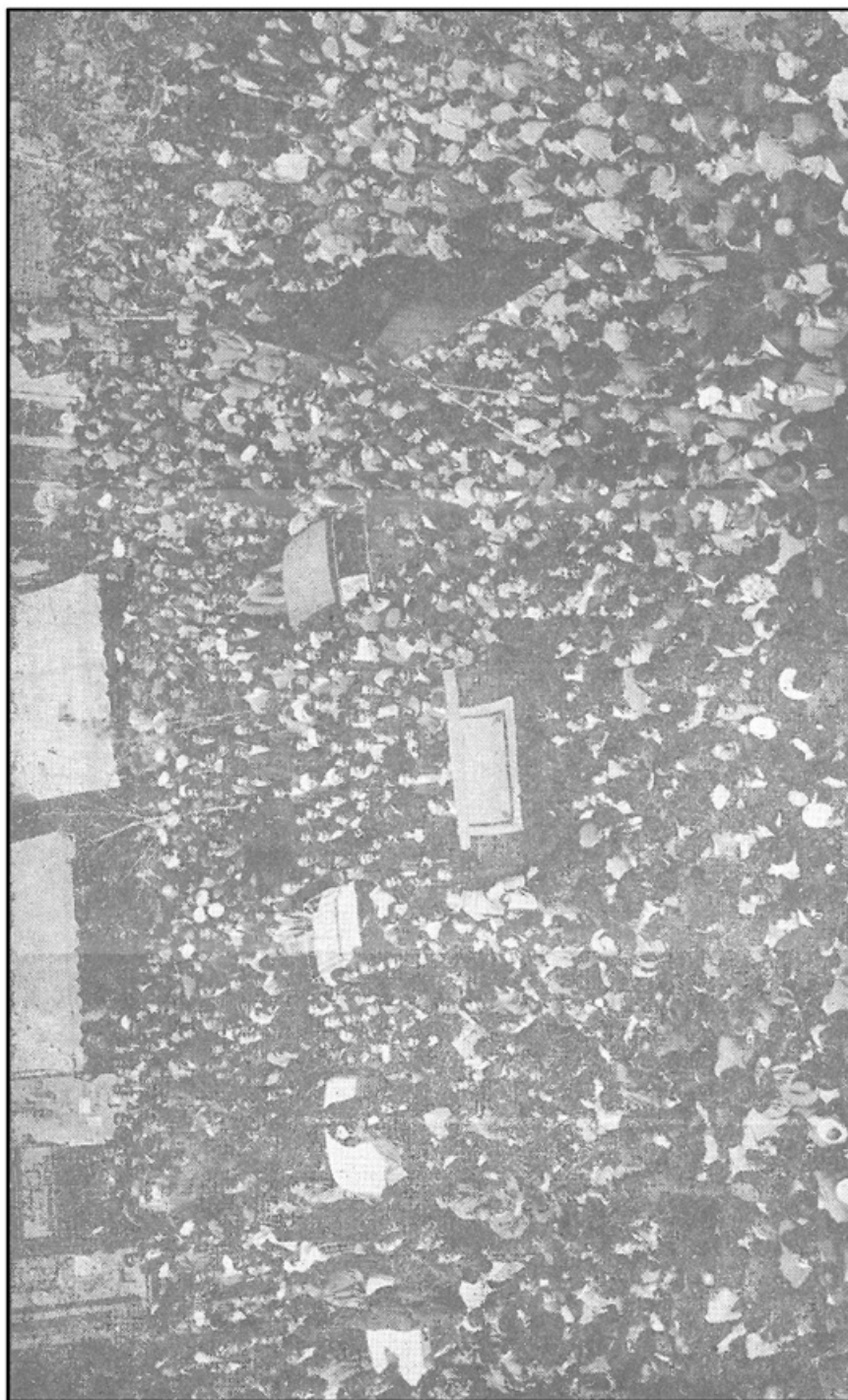
ص: 39

1- نقل از روزنامه کیهان، 23 اسفندماه 1340.

سپهسالار به عمل آمد، ده ها هزار نفر از مردم تهران، علمای اعلام و عده زیادی از فضلاء قم شرکت کردند.

خبرگزاری های خارجی نیز خیر رحلت آیت الله کاشانی را به دنیا مخابره کردند و رادیو کراچی، آنکارا، قاهره و دیگر کشورهای اسلامی به مردم ایران تسلیت گفتند. در قم، تهران، مشهد، اصفهان، کاشان، آبادان، گیلان و سایر شهرستان ها، مجالس ترحیم مفصلی از طرف آیات عظام و علمای اعلام و مردم برپا گردید.

ص: 40



در این عکس گوشه‌ای از اجتماع مردم تهران در حال تشییع جنازه مرحوم آیت‌الله کاشانی به چشم می‌خورد

در این عکس گوشه‌ای از اجتماع مردم تهران در حال تشییع جنازه مرحوم آیت الله کاشانی به چشم می‌خورد

آری، بدین ترتیب حضرت آیت الله کاشانی درگذشت و از مال دنیا جز یک منزلی، که آن هم در مقابل ده هزار تومان قرضی که داشت در رهن بود، چیزی از خود باقی نگذاشت، در حالی که با آن قدرت و مقامی که داشت، می توانست مانند دیگران! صاحب آلف و الوف و مالک کاخ ها و باغ ها گردد...

در فوت حضرت آیت الله کاشانی، دنیای اسلام متأثر شد، اما متأسفانه در ایران، عده ای (!؟) طور دیگر بودند! و قضاوت های ناروایی کردند... ما در این باره دیگر از خود چیزی نمی گوئیم و قضاوت صحیح را به عهده تاریخ و مردم باانصاف می گذاریم و وجدان آن هایی را که آن همه فداکاری و جان فشانی و مبارزه و جهاد و کوشش آیت الله کاشانی را در اثر تبلیغات دشمنان و اتهامات بی اساس بیگانگان، فراموش کردند، به داوری می طلبیم تا درباره مرد بزرگی که شخصیتی جهانی داشت، با منطق بهتر و تحقیق بیشتر قضاوت کنند. (1)

در آغاز، اشاره کوتاهی داشتیم به مقام و موقعیت علمی آیت الله کاشانی و این که معظم له مورد تأیید مراجع عظام آن زمان، در نجف اشرف بودند و اجازاتی از آن ها داشتند... بی مناسبت نیست که برای تکمیل این بحث، سه نمونه از اجازات و نامه های تأییدیه آیات عظام را - که در واقع اسناد تاریخی است - در اینجا نقل کنیم:

ص: 42

1- این مقاله در سال 1341 در شماره سوم، سال چهارم ماهنامه «مکتب اسلام»، صفحات 61 - 59 درج شده است.

۱- اجازہ آیت الله آقا ضیاء عراقی، از مراجع عظام معروف نجف

اشرف (متوفی به سال ۱۳۶۱ ه. ق):

سید

حضرت العالم العارف والفاضل الميرزا محمد باقر الخراساني
 صاحب كتاب "الاصول الفقهية" و "الدرر النورية"
 و "مناجاة السالكين" و "السير السنية"
 و "مجموع الفتاوى" و "مختصر الدرر النورية"
 المسلمين و الجاهل في حفظ مقام الذي مروي عن
 الشمس الزاهر و الدرر الجليل في كفاية المحتفل
 التجميع المانع من ارجاس الشبه و الغرر الكاذبة
 السبب الى عالم الاسم الطاهر سبب الركن الكاشف
 و اتمت امام افاضه تدبيره في الروايات
 و درجته كماله في روايته من اللاحقة المعتمدين
 ربه و ان الله عليهم و قد فضل اجازته في طريق
 مولانا حسين بن روح و من الساجدين الى اسناد
 الهدي في روايته من اجازتهم من الكرام صا
 (Seal)

دستخط مرحوم آیت الله آقا ضیاء عراقی

ترجمه: جناب عالم عامل و فاضل کامل، دریای تقوا و ورع و پرچمدار هدایت، شکافنده دریای علوم و کلید در گنج های دقایق، سید بزرگوار و پایه استوار و پناهگاه عموم مردم و حجت الاسلام، مایه افتخار اهل تحقیق و محور راه دقت، حامی حوزه مسلمین و جهاد کننده در حفظ احکام دین، ترویج کننده شریعت جدش سیدالمرسلین، خورشید عالم افروز و ماه عالمتاب، شریک ما در تحصیل و پشتیبان ما در تکریم، رسیده به درجات صلاح و نایل شده به بلندترین مرتبه اجتهاد.

سید حاکمی که حکمش نافذ است، جناب حاج سید ابوالقاسم مجتهد کاشانی - که مستدام باد روزگار افاده و بهره دهی او - از من در نقل روایت اجازه خواسته، پس اجازه دادم او را که روایت کند از من آنچه را که پیش من صحیح است و نزد اصحاب - رضوان الله علیهم - عمل شده است و اجازه من به طُرُق زیاد، به جناب مولانا حسین بن روح، و از متأخرین به استاد کل، آقای باقر بهبهانی، متصل است که خداوند قبور آنان را نورانی گرداند.

از این احقر ضیاءالدین العراقی

طهران - توسط جناب عمده التجار حاج محمدجعفر تاجر...

خدمت ذی سعادت علماء اعلام، تجار فخام و سایر طبقات ملت دامت تأییداتهم.

حضرت مستطاب عمده العلماء و المجتهدین، حامی المله و الدین، حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی - دامت برکاته - که وجود مبارکش از برای عموم مسلمین مغتنم و چشم ما و عموم اسلامیان به آن وجود محترم روشن است، به تهران تشریف فرما می شوند. البته اخوان المؤمنین این نعمت عظمی و موهبت کبری را مغتنم شمرده، آمدی الورد و بعد از آن در پذیرایی و خدمتگزاری و تجلیل و احترام و اطاعت اوامر و نواهی آقای معزی الیه - که تأیید شرع و تقویت دین حنیف است - ذره ای مسامحه نخواهید فرمود. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

حُرَّرَ عن الجانی شیخ الشریعه الاصفهانی

3- متن نامه آیت الله، مرجع علی الاطلاق، آقای سید ابوالحسن اصفهانی (متوفی به سال 1365هـ - ق.) به جنابان عمده التجار و الاعیان حاج محمدباقر و حاج علی اکبر کاشانی و دیگر برادران دام عزهم و توفیقهم.

عرض می شود حضرت مستطاب، رکن المله و الدین، عمده المجتهدین، حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا ابوالقاسم مجتهد کاشانی - دامت برکاته الشریف - که وجود شریفشان از برای مسلمین خیلی مغتنم است، مدتی است که به تهران تشریف آورده اند،

ص: 46

محض اطلاع اخوان المؤمنین - وَقَّهْمُ اللّٰهُ تَعَالٰی لِمَرٰضِيَه - لازم شد تصدیق شود، آن وجود مسعود شریف از هر جهت شایسته و به صفات حمیده آراسته و در دیانت و درستکاری قلیل النظر هستند، احکام شرعیه ایشان نافذ و مُطَاع؛ و تسلیم حقوق شرعیه و سهم امام (علیه السلام) خدمتشان، محتاج به استیذان نیست و تأیید و ترویج ایشان، تأیید دین مبین و تقویت شریعت حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله الطاهرین - می باشد. البته اخوان المؤمنین و کافه متدینین، وجود محترم آن جناب را مغتنم دانسته و در خدمت حضرت معظم له ذره ای مسامحه نخواهند نمود. ان شاء الله تعالی. والسلام علیکم ورحمته الله وبرکاته.

حرر ذلك في 20 شهر صفر المظفر 1340.

الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

4- متن قسمتی از نامه مرحوم آیت الله حاج سید اسماعیل صدر، والد ماجد آیت الله سید صدرالدین صدر، نزیل قم (متوفی به سال 1373 ه. ق) درباره آیت الله کاشانی:

عرض می شود ان شاء الله تعالی وجود شریف، قرین صحت و سعادت و توفیقات است؛ ضمناً از رزیه نازله و قضیه هائله، یعنی وفات مرحوم آیت الله آقای حاج سید مصطفی کاشانی (رحمه الله) که ثلمه عظیم در اسلام بود، مستحضر گشته، «رضاً بقضائه و تسلیماً لامره» هر چند آن وجود مقدس از دست رفت، ولی بحمدلله چشم ما و کافه آنان به وجود مبارک جناب حجت الاسلام، مجتهد زمان، آقای حاج میرزا ابوالقاسم - دامت برکاته - نجل اجل آن مرحوم روشن است؛ باید قدر این نعمت عظمی و موهبت کبری را همه کس بدانند....

الاحقر سید اسماعیل صدر

ص: 47

■ جنابعالی ظاهراً آشنایی و دیدارهایی با مرحوم آیت الله کاشانی داشته اید؛ می توانید چند خاطره در این زمینه بیان کنید؟

1- پس از کودتای 28 مرداد 32 بود که به علت فوت پدرم، مرحوم آیت الله سید مرتضی خسروشاهی، برای ادامه تحصیل به قم آمدم. هنوز دروس «سطح» را به اصطلاح حوزوی، تمام نکرده بودم. حدود پانزده - شانزده سال داشتم، ولی با اندیشه های سیاسی روز آشنا بودم. استقرار در قم، مرا که از راه دور هوادار اندیشه های «فدائیان اسلام» بودم، با بسیاری از مسائل آشناتر ساخت، به ویژه که در «تبریز» محیط خانه، خانواده و جامعه به مسائل سیاسی روی خوش نشان نمی داد و اصولاً مخالف امور سیاسی بودند؛ اما بنده به تنهایی، در جمع خانواده، از این امر مستثنی بودم. زمانی که به قم آمدم، فکر می کردم که وضعیت مسائل سیاسی در محیط قم بهتر

ص: 49

باشد! اما قم هم متأسفانه دست کمی از تبریز نداشت و حتی خواندن روزنامه، با تمسخر و استهزا و گاهی نصیحت مُشفقانه بعضی از دوستان و آشنایان - و بعدها بعضی از انقلابیون! - همراه بود که بنده را دعوت به ترک روزنامه خوانی می کردند!

... در این برهه، آشنایی با «شهید نواب صفوی»، مانع از آشنایی با آیت الله کاشانی که دیگر خانه نشین شده بود، نگردید. آیت الله طالقانی را هم از همان اوان شناختم و ارتباطات دیگری به وجود آمد که منجر به آشنایی با اتحادیه مسلمین ایران به رهبری آیت الله حاج سراج انصاری، انجمن تبلیغات اسلامی به مدیریت مرحوم دکتر عطاءالله شهاب پور، انجمن اسلامی مهندسين به ارشاد مرحوم مهندس بازرگان و... شد که هر کدام از این آشنایی ها و ارتباطات، همراه با خاطراتی تلخ یا شیرین است که البته نقل همه آن ها در این گفت و گو مقدور نیست و در اینجا فقط چند خاطره از چند دیدار با آیت الله کاشانی را، به طور اختصار می آورم. خاطرات دیگر که در رابطه با شخصیت ها و گروه های مذهبی یا سیاسی است، می ماند برای بعد!

شاید نخستین بار، همراه برادر عزیز مرحوم علی حجتی کرمانی، در پامنار به دیدار آیت الله کاشانی رفتم. آقای حجتی مرا طبعاً با ذکر نام پدرم معرفی کرد؛ چون «طلبه نوجوانی» را که هنوز فارسی را با لهجه غلیظ ترکی و به زحمت! صحبت می کند، چگونه می توان معرفی کرد؟ مثلاً باید چنین معرفی می کرد: «آقا! معلم

می خواند!» یا «تازه به قم آمده است» و یا «فارسی هم بلد نیست...» و دلیل فارسی ندانستن بنده هم این بود که ما در تبریز در کتاب و مدرسه خوانده بودیم که مثلاً: «آش، سرد شد! و سار از درخت پرید!» که در هیچ مکالمه روزانه ای، به درد هیچ کس نمی خورد. پس باید از نو فارسی را یاد می گرفتیم، چون آنچه را که خوانده بودم، فاقد کاربرد عملی بود!

به هر حال، آیت الله کاشانی، نام پدرم را که شنید، گفت: «خدا رحمتش کند، مرد ملا و باتقوایی بود، اما مجتهد عصر ما نبود. با انتخابات، مخالف بود. ما را هم در کارها تأیید نکرد. از تبریز علمای درجه یک، کمتر وارد مسائل شدند و یکی از دلایل شکست نهضت هم عدم همکاری علمای بلاد بود.»

گفتم: «آقا! من از زمان اقامت در تبریز به شما ارادت داشتم و با پدرم هم بحث می کردم، ولی ایشان می گفتند: بزرگتر که شدی می فهمی! و من هر چه بزرگتر شدم در عقیده ام راسخ تر شدم و بیشتر فهمیدم که چه باید کرد. سکوت و کناره گیری ما، کارها را اصلاح نمی کند که هیچ، بلکه میدان را برای دشمنان باز می گذارد...»

آیت الله کاشانی خندید و گفت: «حرف های خوبی می زنی، اما این حرف ها به درد تبریز و قم نمی خورد! بی سوات! از حالا کله ات بوی قُرمه سبزی می دهد. کار دست خودت می دهی، آخرش هم مثل من و مانند جدّمان، خانه نشین می شوی و متهم به این که جاسوس بوده و نماز نمی خوانده و از انگلیس پول می گرفته!...»

گفتم: «آقا! تاریخ، قضاوت خود را درباره حضرت علی (علیه السلام) کرده است، درباره شما هم خواهد کرد.»

آیت الله گفت: «نه بی سوات! آدم زنده را، به دست دوستان نادان، زنده به گور کنند و نگذارند نفس بکشد و حرف بزند که تاریخ بعدها قضاوت خواهد کرد؟ تازه تاریخ را چه کسانی خواهند نوشت؟ ما یا آنها؟ ماها که به این فکرها نیستیم. آن ها هم همین ها را خواهند نوشت با تهمت ها و جعلیاتی بیشتر، بالأخص که خود آدم، دیگر زنده نیست که لااقل بتواند از خود دفاعی بکند، گرچه حالا هم میدان دفاع باز نیست. در دوران حکومت فعلی، پس از سرنگونی مصدق یک کلمه حقی که زدم، شدم: «سید کاشی»! در دوره مصدق السلطنه هم که دیدید روزنامه های این آقا با من چه کردند و چه چیزهایی بر من بستند؟!»

بقیه صحبت ها را علی آقا حجتی ادامه داد. آمدم بیرون و رفتیم منزل یکی از دوستان، با یک دنیا تأثر و تأسف که دشمن، این مرد بزرگ و مجتهد و عالم و فرزند پیامبر را چگونه خرد کرده است و ما هم زنده ایم و گویا مسلمان هم هستیم؟!

2- البته هواداری از فدائیان اسلام، مانع از تجدید دیدار من با آیت الله کاشانی نشد. در دیدار بعدی، نزدیک های ظهر بود که باز با علی حجتی کرمانی از قم به تهران رسیدیم و یک راست رفتیم به پامنار - که نزدیک شمس العماره بود، محل ماشین های قراضه قم! -

ص: 52

آیت الله در حال رفتن به مسجد بود. همراهشان به مسجد رفتیم. در طول راه، کسی به «آقا» سلام نمی کرد. اهل محل، مانند مردم کوفه بودند که حضرت علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را تنها گذاشتند! گویا واقعاً تاریخ تکرار می شود!

در مسجد، کلّ نمازگزاران با ما که نمازمان قصر بود، پنج نفر بودند که با خود آقا شش نفر! می شدیم. بعد از نماز خواستیم برویم، البته سرظهر جایی را هم نداشتیم برویم، که آیت الله کاشانی گفتند: «بی سوات! ظهر برویم منزل، آبگوشی بار است.» به منزل آقا رفتیم. نهار را خوردیم. آقا رفت به استراحت و ما ماندیم و یک دنیا غم و اندوه که این خانه، چند سال پیش چگونه بود و اکنون چگونه است؟ پس راست است که وقتی حضرت علی (علیه السلام) را در محراب شهید کردند، مردم می پرسیدند که: «مگر علی هم نماز می خوانده است؟» تبلیغات معاویه کار خود را کرده بود و اکنون نیز تبلیغات نظام ملی! و سپس رژیم کودتا! و سید کاشی و باقی ماجراها!

کمی دراز کشیدیم. آقا آمدند. چای هم آوردند و باز نشستیم به صحبت. من پرسیدم: «آقا! شما چرا این قدر توصیه می نوشتید؟» فرمود: «بی سوات! مردم که دسترسی به بارگاه آقایان نداشتند. درب خانه ما هم همیشه باز بود و آنها به منزل ما می آمدند، ما هم که نمی توانیم نام خود را نائب ائمه: بگذاریم و مردم را بی جواب رد

کنیم. گاهی توصیه می نوشتیم که کار این فرد اصلاح و درست شود. حالا به وزیر یا رئیس اداره یا هر کسی... اگر درست می شد که خوب، مؤمنی کارش اصلاح شده بود و اگر پاسخ آن ها منفی بود، این فرد نمی گفت که آقا ما را رد کرد و می فهمید که من مسئول اجرایی امور نیستم. حالا این توصیه ها دخالت در امور دولت است؟ تازه اگر من برای اصلاح امور، دخالت در امور دولت نکنم، پس کی بکند؟»

پرسیدم: «آقا! با حضرت نواب صفوی چرا وضع این طوری شد؟ او که شما را پدر خود می دانست، چرا برگشت؟»

آیت الله آهی کشید و گفت: «آری! او فرزند من بود، اما تندرو! می خواست یک شبه حکومت اسلامی تأسیس شود. من اعتقاد آن بود که مسأله را باید از ریشه اصلاح کرد. بی حجابی یا فساد و رشوه خواری و مشروب خواری، معلول نفوذ انگلیس های سگ بود. باید سگ ها را طرد می کردیم تا بتوانیم عوارض و آثار منفی آن ها را هم از بین ببریم. مشکل نخستین ما مسأله نفت بود، ولی آقایان می گفتند اول حجاب، اول جمع کردن دکان های مشروب خواری. خوب من هم موافق بودم و قانونش هم در دوره ریاست من در مجلس تصویب شد اما دولت، شش ماه برای اجرای آن مهلت خواست و اجرا نکرد و بعد بعضی ها گفتند که آقا شش ماه مشروب خواری را حلال کرده است! خوب این ها درد است بی سوات! یا می گفتند مدارس فاسد است و شما اقدام نمی کنید و یا نواب و برادران ما را دولت زندانی کرده و شما آن ها را آزاد نمی سازید. آخر توجه نداشتند که من قوه مجریه نیستم و هرچه

آن ها را می خواستم و می آمدند و تذکر هم می دادم، عمل نمی کردند، بعد می گفتند آقا اخلال می کند! (در این زمینه مراجعه کنید به خاطرات آقای دکتر سنجابی که به تفصیل، مشکلات ناشی از روش دکتر مصدق را شرح داده است.)

3- یک روز با طلبه جوانی، که در آن دوران سمپات فدائیان بود و بعد در تهران شد واعظ شهیر!، به منزل آقا رفتیم. ایشان باز تنها بود. خادمی پیر، چای آورد. تلفن آقا قطع شده بود. پرسیدم: «چرا؟» قبض تلفن را نشان داد و با لبخندی تلخ گفت: «خوب پول نداشتم، تلفن را قطع کرده اند.» (در مجله حوزه، ویژه نامه آیت الله بروجردی، از قول اصحاب خاص ایشان نقل شده که سرانجام بدهی آیت الله کاشانی را مرحوم آیت الله بروجردی پرداختند.)

آیت الله کاشانی که تأثر شدید من و همراهم را دیدند، گفتند: «بی سوات! ناراحت نشوید. این که گفته اند من پول گرفته ام، این یکی از دلایل اثبات دروغ آن هاست که حتی پول تلفن خانه ام را نداشتم که بدهم و تازه من به پول احتیاج نداشتم که از انگلیسی های سگ بگیرم، این ها خودشان پول گرفتند که مرا متهم کنند و ارباب، امروز نفت ما را غارت می کند و می برد، خیلی بدتر از دوران قبل از ملی شدن.»

بعد آقا شوخی کرد و گفت: «خوب در عوض! من شب ها با طی الارض می روم به لندن و کاخ ملکه انگلیس!، او هم که «ذات بعل» نیست - شوهر ندارد - صیغه اش می کنم و صبح برمی گردم! خب

ص: 55

می دانید که صیغه اهل کتاب هم منعی ندارد.» به ظاهر خندیدیم!

4- در جریان مشکوکی، مرحوم سید مصطفی کاشانی، پسر ارشد ایشان، که در واقع کارهای پدر را انجام می داد و عصای دست او بود، کشته شد. روزنامه ها نوشتند در بستر خواب او «موی زن» پیدا شده است. خوب عوام! هم پذیرفتند، ولی حقیقت امر چنین نبود، بلکه خواستند او را که مصونیت سیاسی داشت، از صحنه خارج کنند تا بتوانند «پدر» را بازداشت نمایند و به دست قصابی به نام «تیمسار آزموده» بسپارند و چنین نیز کردند. و اگر دخالت آیت الله بروجردی نبود، سرنوشت ایشان طور دیگری می شد.

در فوت سید مصطفی، از قم نامه ای به عنوان تسلیت به آیت الله نوشتم با امضای «تبریزی» - که آن ایام استفاده می کردم - پاسخ آیت الله بعد از مدتی رسید و این، به تاریخ 5 آذر 1334 بود که من حدود 18 سال داشتم.

در اینجا متن نامه عیناً آورده می شود:

5 آذر 1334 هو

عرض می شود خط مشعر، به ابراز همدردی و تسلیت واصل و باعث امتنان گردید. با این که مصیبت، بزرگ و ناگوار است، چاره ای جز صبر نیست. رضاً بقضائه و تسلیماً لأمره

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

سید ابوالقاسم کاشانی

قم - مدرسه حجتیه

جناب آقای سید هادی تبریزی دام بقانه


ص: 56

۵ گزین مورخه ۱۳۱۱

عشرینم
 خط مشرف بر از به بدر دلت در مهر دشت
 لسان مکریم با یکد صفت بیک رنگد است جاره خورشید
 رفا بقعه رتقا لدره دهم در کجا سیر لولهم کلمه

۱
 مرید صبحه

فراست غیب ه سید در تبریزی را



تهران - سید درویش کاشانی

متن دستخط و روی پاکت نامه...

متن دستخط و روی پاکت نامه...

5- ... در یکی از دیدارها، از آیت الله کاشانی خواستم که عکسی را امضا کرده و به من هدیه کنند. فرمود: «بی سوات! عکس چه کار می کند؟» گفتم: «آقا! شاید روزی خدا توفیق داد تاریخ نهضت را نویشم. عکس امضاء شده شما می تواند سندی باشد بر این که ما از اول، حوادث را به طور عینی پی گیری می کردیم و همه اش شنیده ها و نوشته ها نیست!»

آیت الله کاشانی خندید و گفت: «بی سوات! فارسی که خوب یاد گرفته ای، ولی از تاریخ نویسی چه فایده؟ آدم زنده را، زنده به گور می کنند و بعد در تاریخ از او تجلیل به عمل می آورند!»

گفتم: «آقا! مقصود، انجام وظیفه است. خوب اگر ما هم سکوت کنیم، قضیه همان طور می شود که خودتان در یکی از ملاقات ها فرمودید: تاریخ را هم همین عملۀ ظلمه می نویسند.»

آیت الله خندید و گفت: «پسر حاج سید مرتضی آقا! آن هم سید و... خوب حرف می زند. خدا عاقبتش را به خیر کند!» و بعد عکسی را از لای کتابی درآورد و فرمود: «من این عکس را دارم! خوب است؟» گفتم: «بسیار خوب است.» پس قلم به دست گرفت و در ذیل عکس نوشت:

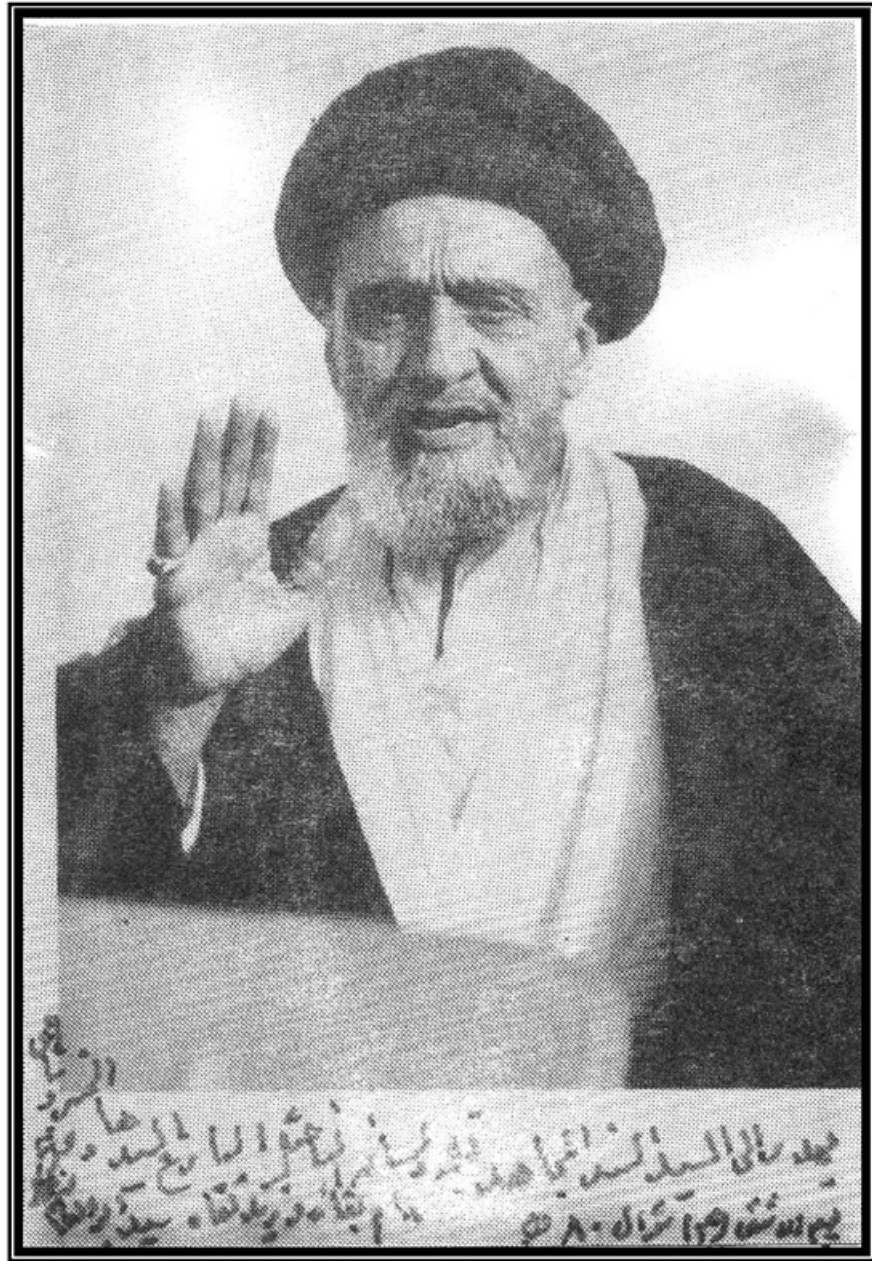
«یهدی الی السید السند المجاهد بقلمه و لسانه الفاضل البارع السید هادی الخسروشاهی دام بقائه و زید نقاه.

سید ابوالقاسم کاشانی

یوم الاثنین 14 شوال 80 هـ - .»

البته نخست تاریخ نگذاشته بودند، من مجدداً خواستم تاریخ هم بگذارند، که مرقوم داشتند.

ص: 58



یهدی الی السید السند المجاهد بقلمه و لسانه الفاضل البارع السید هادی الخسروشاهی دام بقائه
و زید تقاه، سید ابوالقاسم کاشانی - یوم الاثنین ۱۴ شوال ۸۰ هـ

یهدی الی السید السند المجاهد بقلمه و لسانه الفاضل البارع السید هادی الخسروشاهی دام بقائه

و زید تقاه، سید ابوالقاسم کاشانی - یوم الاثنین 14 شوال 80 هـ .

6- دیدارها تکرار شد. سید بزرگوار، سخت آزرده خاطر بود. ملی گراها ستم بسیار در حق او روا داشتند. پسر پهلوی هم پس از استقرار سلطه، بدتر از آن ها عمل کرد. در دوران بیماری، برای تکمیل سناریویی که خود تهیه دیده بودند، نخست علی امینی - عامل خائن عقد قرارداد نفت که خود در اواخر سال 57 در مصاحبه ای گفت که آیت الله او را از امضای قرارداد، تلفنی منع کرده بود - و سپس خود شاه مزدور به عنوان عیادت! در بیمارستان به دیدار ایشان رفتند، البته آقای دکتر سنجابی در خاطرات خود، چاپ لندن، از نصرت الله امینی نقل می کند که آیت الله وقتی شاه را دید، پشت خود را به او نمود و اعتنایی به وی نکرد.

«... موقعی که کاشانی مریض و در حال احتضار بود، قائم مقام رفیع واسطه می شود که شاه دیداری از کاشانی بکند. در بیمارستان، همان رفیع یا کس دیگری که همراه او بوده، به کاشانی ندا می زند که اعلی حضرت هستند، به دیدن شما آمده اند. ولی کاشانی پشتش را به شاه و رو به دیوار می کند. شاه هم یکی دو بار صدایش می زند. ناقل آن برای من آقای نصرت الله امینی بود.» (امیدها و ناامیدی ها، خاطرات دکتر سنجابی، چاپ لندن، ص 153)

7- در دوران بیماری، وقتی آیت الله را تازه از بیمارستان به خانه آورده بودند، در منزل داماد ایشان در دزاشیب - شمیران - به دیدارشان شتافتم. فرزندشان، مرحوم دکتر باقر کاشانی، آنجا بود.

ص: 60

دکتر محمود شروین - از نزدیکان آقا - هم بود و یکی دو نفر دیگر. تخت آقا را در حیاط گذاشته بودند. آقا دراز کشیده بود. سؤالی درباره نقش ایشان در انقلاب عراق مطرح کردم. وقتی پاسخ دادند، گفتم: «آقا! چون من تاریخ انقلاب عراق و نقش علما را در ثوره العشرین می نویسم، اجازه بفرمایید این بار سؤالاتم مکتوب باشد. گفتند: «مانعی ندارد، ولی من حال نوشتن ندارم.» دکتر شروین گفت: «آقا! من پاسخ ها را می نویسم، شما فقط امضاء کنید.» فرمود: «عیب ندارد.»

دو سؤال از آقا کردم. پاسخ ها را ایشان گفت و دکتر شروین نوشت. دیدم که واقعاً حال حرف زدن ندارند. ضعف شدیدی بر ایشان مستولی بود. سخن را کوتاه کردم. آخر سر، با کمک دکتر باقر کاشانی، آقا امضایی نمود که متن این پرسش و پاسخ را در فصل بعدی نقل می کنیم.

■ علاوه بر این خاطرات خصوصی هستند که بسیار جالب بود، آیا خاطرات دیگری درباره مسائل سیاسی دوران نهضت ملی، از ایشان ندارید؟

مثلاً در چه موردی؟ چون من در یکی دو دیدار دیگر، سؤالاتی درباره مسائل آن دوران مطرح کردم و ایشان پاسخ های مفصلی دادند که بعضی از آن پاسخ ها را به طور اجمال به خاطر دارم. یعنی چون تقریباً نیم قرن از نقل آن حوادث توسط آیت الله کاشانی

ص: 61

می گذرد، همه آن پاسخ ها و توضیحات را به خاطر ندارم و اگر به مواردی به طور مشخص اشاره کنید، می توان توضیح داد...

■ مثلاً بفرمایید که عله العلل مخالفت های آیت الله کاشانی با دکتر مصدق و جبهه ملی چه بود؟ آیا واقعاً مسائل شخصی مطرح بود یا این که آیت الله کاشانی مصالح جامعه و نهضت را در نظر داشت؟

اختلاف آیت الله کاشانی با حکومت وقت، پس از آن همه پشتیبانی و فتوا و دفاع، از آنجا آغاز شد که آقای دکتر مصدق خواستار انفراد در اداره امور کشور و حذف یا دور نگه داشتن کسانی چون آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام بود که نقش اساسی و اصلی را در به روی کار آمدن آقایان داشتند...

در همین راستا شهید نواب صفوی دستگیر و به زندان آقایان ملی گراها منتقل شد و به مدت 20 ماه تمام در زندان حکومت 28 ماهه آقای دکتر مصدق باقی ماند و این فقط برای دور کردن ایشان از امور جاری نبود، بلکه به طور رذیلاسنه ای، اجرای طرح توطئه تفرقه افکنی و جدایی بین جناح های مذهبی بود...

فدائیان اسلام به شدت به آیت الله کاشانی معترض بودند که چرا به دکتر مصدق فشار نمی آورد که رهبر آنان آزاد شود؟ از طرفی دکتر مصدق نیز به توصیه و نصیحت آیت الله کاشانی در این زمینه اهمیت نمی داد و همین امر باعث جدایی فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی گردید که البته هدف مطلوب جبهه ملی بود.

به هر حال به طور قطع و یقین آیت الله کاشانی غرض خاص و

هدف شخصی نداشت و می کوشید که نهضت ملی شکست نخورد و انگلیس که از دروازه ایران طرد شده است، از پنجره وارد نشود... اما متأسفانه بعضی از اطرافیان دکتر مصدق از عناصری تشکیل شده بودند که وابستگی آن ها به سیاست انگلیس بر همگان آشکار بود. مثلاً رضا فلاح را، که ارتباط مستقیم با انگلیسی ها داشت و اسناد آن را آقای حسین مکی در مجلس افشا کرد، به ریاست شرکت نفت ملی منصوب کرد و شاپور بختیار را معاون او قرار داد... البته وابستگی آن ها در اسناد «خانه سدان» کشف شده بود، ولی متأسفانه توجهی به این نکات به عمل نیامد.

البته من نمی گویم همه اطرافیان آیت الله کاشانی «سالم» و «قدیس» بودند و اغراض شخصی نداشتند، ولی بعضی از یاران دکتر مصدق واقعاً قابل اعتماد نبودند، اما از مقربین ایشان شده بودند...

این قبیل انتصابات، آیت الله کاشانی را آزرده خاطر می ساخت و اعتراض ایشان که مطرح می گشت، داد آقایان جبهه ملی بلند می شد که «آقا» در امور دولت دخالت و یا حتی «کارشکنی» می کند و خود دکتر مصدق هم طی نامه ای رسمی، از ایشان خواست که در امور کشور دخالت نکنند...

... دکتر مصدق توسط جبهه ملی در انتخابات ریاست مجلس، که در آغاز آیت الله کاشانی انتخاب شده بود، به طور مستقیم دخالت کرد و بار دوم، آقای دکتر معظمی را به ریاست مجلس انتخاب کردند، که البته ریاست مجلس برای آیت الله کاشانی، افتخاری نبود

و ایشان اصلاً در مجلس حضور نمی یافت ولی این قضیه، اجرای طرح توطئه و غرض ورزی آقایان ملی گرا را کاملاً روشن می سازد.

■ نظر خود آیت الله کاشانی به طور موردی، در این زمینه ها چه بود؟

اشاره کردم که در یکی دو موردی که من شخصاً سؤال کردم آیت الله کاشانی توضیح مفصلی دادند که کلیات آن ها به یادمانده است که نقل می کنم.

روزی از آیت الله کاشانی پرسیدم که اشکال عمده و اساسی جنابعالی به دکتر مصدق چه بود؟ ایشان در پاسخ گفتند: «اشکال اساسی من این بود که این نهضت با همکاری همه گروه ها به پیروزی رسیده است و الآن نباید با خودمحموری و تک روی، آن را در معرض خطر قرار داد... این انتصابات که مصدق السلطنه انجام می داد، هرگز به نفع آینده نهضت نبود... اختیارات تامه ای که مصدق السلطنه می خواست - آیت الله کاشانی اغلب نام او را با لقب قدیمی اش که السلطنه! بود می آورد - نه قانونی بود و نه مشروع و نه به صلاح مردم؛ و سرآغاز یک نوع دیکتاتوری با پوشش مجلس و پشتیبانی احزاب بود... خوب من مخالف این کارها بودم. در مورد اجرای قانون مشروبات الکلی که به تصویب مجلس رسیده بود، مصدق السلطنه، بهانه آورد که فعلاً پول نداریم و کشور به مالیاتی که از آن می گیریم نیازمند است و قانون را اجرا نکرد... یا هر پیشنهاد اصلاحی که داده می شد، می گفت که این دخالت در امور دولت است و آخر سر هم با وقاحت، نامه ای بر من نوشت که در

امور کشور دخالت نکنم! آیا ابراز نظر و مطرح ساختن یک امر مشروع، دخالت در امور کشور است؟ خوب، اگر اقدامات و فتواها و اعلامیه های من نبود و یا اقدام فدائیان اسلام نبود، این آقایان به حکومت می رسیدند؟»

من باز در مورد اختیارات مورد نظر آقای مصدق از آیت الله سؤال کردم که شما چرا مخالف بودید؟ ایشان گفتند: «بی سوات! مصدق السلطنه پس از آن که آن نامه وقیحانه را بر من نوشت، ناگهان یک لایحه را که قبلاً با قید سه فوریت به مجلس داده بود به تصویب رساند که به موجب آن اختیارات، قانون گذاری مجلس به مدت شش ماه به شخص وی، که رئیس قوه مجریه بود، واگذار شده بود. این قانون با اصل تفکیک قوا که در قانون اساسی کشور بود، منافات داشت و معنی نداشت که رئیس قوه مجریه وظیفه امور قوه مقننه را در دست بگیرد. مردم که با قیام خود با استبداد و استعمار مبارزه کرده بودند، این بار به طور قانونی! با استبداد جدید مواجه شدند... و من وظیفه داشتم که تذکر دهم و مخالفت کنم و حتی دکتر شایگان را خواستم و توسط او پیام به مصدق السلطنه فرستادم که این لایحه چه لزومی داشت؟ مگر ما در همه امور و تصویب همه لوایح پیشنهادی دولت، از وی پشتیبانی و حمایت نکرده ایم؟ اگر فردا یک قلدری پیدا شد و مجلس را مطابق میل خود تشکیل داد و سپس به تصویب مجلس، اختیارات تامه گرفت، می دانید که کسی پاسخگوی قلدری او نخواهد شد؟»

■ گویا پاسخ دکتر مصدق این بوده است که برای تصویب

قوانینی بر ضد سرمایه داران و اخذ مالیات از آن ها، به این اختیارات احتیاج دارد.

اتفاقاً من همین نکته را به آیت الله کاشانی عرض کردم، ولی ایشان گفتند: «خوب، شما به قوانین مصوبه آن دوران نگاه کنید، ببینید آیا قانونی برای اخذ مالیات از ثروتمندان تصویب یا اصلاً مطرح شده است؟ جریان این طور نبود بلکه هدف، تک روی و قلدری در لباس قانون بود.»

در اینجا من از آیت الله کاشانی پرسیدم: «پس چه قوانینی با استفاده از این اختیارات مطرح و تصویب شد؟» ایشان در پاسخ، به مواردی اشاره کردند که یکی از آن ها قانون امنیت اجتماعی بود:

«تصویب قانون امنیت اجتماعی توسط دولت مصدق السلطنه یک خیانت بزرگ بر ضد آزادی های عمومی بود. این قانون شامل نه ماده بود، من به ماده اول آن اشاره می کنم که می گوید: کسی که به تحریک عمومی و اعتصاب و نافرمانی و اخلال در نظم و آرامش و امنیت شهر یا کشور اقدام بنماید، طبق این قانون باید دستگیر شود و از شش ماه تا یک سال یا سه سال تبعید گردد. این زورگویی و قلدری، به نام قانون، در تاریخ ایران سابقه ندارد و ما دیدیم که پس از سرنگونی وی، دولت بعدی با استفاده از همین ماده اول، چه تعداد از افراد را دستگیر و زندانی و یا تبعید نمود. در آینده هم خدا می داند که چه سوء استفاده هایی از این قانون امنیت مصدق السلطنه خواهد شد و کسی هم نمی تواند اعتراض کند.»

■ ظاهراً این پیشگویی آیت الله کاشانی شامل حال خود

بلی! اتفاقاً می خواستم به آن اشاره کنم. در طول دوران حکومت کودتا، سازمان امنیت هر کسی را که می خواست دستگیر و تبعید کند، با استناد به همین قانون دولت آقای دکتر مصدق اقدام می کرد و این ستم از سال 32 تا سرنگونی شاه همچنان ادامه یافت و از جمله آخرین موارد آن، اینجانب بودم که طبق صورت جلسه کمیسیون امنیت اجتماعی شهرستان قم، به تاریخ 21/2/1357 که به درخواست نماینده نخست وزیری - ساواک قم - در فرمانداری قم تشکیل شده بود، «پنج نفر از عاملین و محرکین اخیر قم که نتیجه آن کشته شدن عده ای از افراد و وارد شدن خسارت سنگین به بانک ها و تأسیسات عمومی و اخلال نظم و سلب آسایش مردم بود... کمیسیون حکم اقامت اجباری افراد معضل الاسامی ذیل را به مدت 3 سال اقامت اجباری در شهرستان انارک نائین صادر می نماید: 1- سید صادق روحانی، 2- سید هادی خسروشاهی، 3- سید احمد کلانتر، 4- عباس ضیغمی، 5- سید مرتضی پسندیده». این حکم را فرماندار، رئیس دادگستری، دادستان شهر، نماینده نخست وزیری، رئیس شهربانی و فرمانده هنگ ژاندارمری قم امضا کرده و سپس به اجرا گذاشتند... البته تفصیل این ماجرا را من در جای دیگر توضیح داده ام، ولی نکته ای که بی مناسبت نیست در اینجا نقل کنم، جمله اعتراضیه مرحوم آیت الله پسندیده، برادر حضرت امام خمینی است که در ذیل ورقه، آن را نوشته اند:

«به رأی صادره که مغایر قانون اساسی و استقلال قضات است

و متهم حق شرکت در جلسه را هم ندارد، معترضم. و البته آنچه که به جایی نرسد، فریاد است. پیرمرد 85 ساله - سید مرتضی پسندیده!

اتفاقاً من در تبعیدگاه انارک در محلی که آیت الله پسندیده اقامت داشتند، همراه ایشان بودم، روزی به ایشان که علاقمند به دکتر مصدق بودند، گفتم: آقا توجه دارید که ما طبق قانون مصوبه آقای دکتر مصدق بازداشت و تبعید شده ایم؟ ایشان گفتند: من به رأی صادره اعتراض کرده ام که غیرقانونی است. و بنده عرض کردم که حضرتعالی چه اعتراض بکنید یا نکنید، بالأخره ما طبق قانون آقای دکتر مصدق تبعید شده ایم... ایشان لبخندی زد و چیزی نگفت و من هم در مواردی که با معظم له هم عقیده نبودم، فقط به موضوع اشاره می نمودم و دیگر پی گیر آن نمی شدم که مبادا «پیرمرد 85 ساله» قلباً ناراحت شود...

به هر حال به نظر من به آیت الله کاشانی ظلم شد و البته ستمکاران نیز به کیفر اعمال خود، هر یک به نحوی، رسیدند و به قول امام خمینی «سیلی خوردند.» و ای کاش همه اسناد و صدها نامه مربوط به زندگی و مبارزات آیت الله کاشانی، توسط فرزند گرامی ایشان جناب آقای دکتر سید محمود کاشانی، هرچه زودتر جمع آوری و منتشر گردد تا حقایق روشن شود.

نقش آیت الله کاشانی در انقلاب عراق

اشاره: مصاحبه منتشر نشده مکتوب کوتاهی، درباره نقش آیت الله کاشانی و علمای شیعه در انقلاب عراق وجود دارد که در اینجا نقل می شود.

این مصاحبه مکتوب در بحرانی ترین حالات کسالت آیت الله کاشانی، با ایشان به عمل آمده است. دو سؤال و «مؤخره»! به خط اینجانب و پاسخ ها به خط آقای دکتر شروین است.

مصاحبه مذکور در سال 1381 هـ. ق به عمل آمده و گواه صادقی است بر امکان وجود اسناد و مدارک دیگری که تاکنون و علی رغم مرور سالیان سال هنوز منتشر نشده اند.

به هر حال متن سند را نخست به صورت حروفچینی شده می آوریم و سپس اصل آن نیز به ضمیمه همین بحث، آورده می شود تا برای سندشناسان! جای تردیدی باقی نماند.

ص: 69

محترماً معروض می دارد:

س 1: نظر به این که حقیر، تاریخ عراق را می نویسم⁽¹⁾

و قسمتی از این تاریخ، مربوط به انقلاب ملی است، انتظار می رود که نقش علمای شیعه و بالخصوص نقش خود حضرت مستطاب عالی را بیان فرمایید.

ج: در آزادی عراق، مرحوم میرزای بزرگ (قدس سره)، نقش رهبر عالی را داشته و علناً علمای شیعه را که نهضت عراق را رهبری می نمودند، تأیید می کرد. در آن روزگار، سنّ من در حدود 43 سال بود. نقش من در این نهضت بدو تشویق عشایر عرب به وسیله پیک های مورد اعتماد «طروی» و نامه های سرّی انجام می گرفت. نامه های ارسالی با مُهری به نام «الجمعیه الاسلامیه العراقیه»⁽²⁾ ممهور و به پیک ها داده می شد تا سران عشایر عرب را به وجود یک هسته مرکزی آگاه سازد و گرچه این هسته، سازمان و تشکیلات عظیم نداشت، ولی طرز فکرشان به طوری جدّی و سریع انجام می گرفت که عشایر عرب را مطمئن به موفقیت خود می ساخت.

«مرحوم میرزای بزرگ» (اعلی الله مقامه الشریف) که در بدو امر

ص: 70

1- بخشی از مقالات من در این رابطه، در سال های 41 - 40، در مجله «مکتب اسلام»، دوره سوم و چهارم و با امضای «س. هدی. تبریزی!» چاپ شده است.

2- در متن اشتهاً «العربیه العراقیه» آمده است.

شخصاً به تشجیع و ترغیب قبایل و عشایر به وسیله نامه ها اقدام می نمودند و مرحوم «حاج شیخ مهدی خالصی» در محضر ایشان سمت رابط را داشت، بنابر پیشنهاد من، دیگر شخصاً از این اقدام خودداری و ارسال نامه و پیک ها را به عهده این جانب و بعضی دیگر قرار داد؛ زیرا معتقد بودم که چون میرزا، قطب و رأس روحانیت بودند باید از تظاهر در این نهضت خودداری نماید تا اگر شکستی نصیب شد، برای ایشان اهانتی نباشد و عالم تشیع دچار نگرانی نگردد و هرگاه پیروزی به دست آمد، بدیهی است در تاریخ نهضت، نام ایشان در رأس مجاهدین قرار می گرفت و بدین ترتیب توفیق حاصل شد که قوای کلی عشایر به حمایت این نهضت برخاسته و توانست نهضت را مورد توجه و ثمربخش نشان دهد.

س2: نتیجه ای که از این انقلاب، عاید عراق و مردم مسلمان آن سامان شد، چه بود؟ و این انقلاب در کسب استقلال عراق چه نقشی داشت؟

ج: در نتیجه تجمّع و وحدت فکر قبایل عراق، نفوذ انگلستان در ادارات و تشکیلات، کم کم جای خود را به مردم اصیل عراق داده و سیاست انگلستان را ناچار کرد که به عقاید و خواسته های نهضت توجه کند و بالأخره منجر به این امر گردید که «ملک فیصل اول» را به عنوان پادشاه مستقل عراق بشناسند.

دکتر شروین

سید ابوالقاسم کاشانی (محل مهر)

ص: 71

این سؤال و جواب به تاریخ جمعه 18 ربیع الثانی 1381 هـ - ق و در منزل داماد حضرت آیت الله کاشانی - در دزاشیب - نوشته شد و آیت الله کاشانی که 84 سال دارد، ضعف شدیدی داشت و بقیه کسالت، هنوز باقی بود. جواب ها را آقای دکتر شروین نوشت و سپس ایشان با کمک آقای دکتر «سید باقر کاشانی» (فرزند ایشان) امضای فوق را با زحمت تمام، زیر این نامه نوشتند و سپس مهر زدند.

سید هادی خسروشاهی

ص: 72

صفر ۱ مقام شیخ حضرت آیت الله کاشانی دام ظلّه العالی

تکریم معروف می‌آورد (۱) نظراً به بند شیخ عراق را نسیم
و قسماً از تاریخ عراق مربوط به انقلاب علی است: آن‌ها را می‌رود در
نقش می‌نماید و با کفر شیخ حضرت مستطاب علی را بیان فرماید
نقش خود

۲. در کادر عربی رحیم نزار بزرگ ذکر کرده که در عراق را دیده و عنّ حاشیه در نصبت

کادر عراق را به بر می‌نمونه تا به بگرد و در آن روزها من در حدود ۵۰ سال

بود نشرف در این نصبت بود از کوشش عراقی عرب در سیم یک بار شد

چهار (۴) طردگی) و نامه‌ها را سرزنش می‌کردند نامه‌ها در آن

با بهر زبان (عجیب‌ترین لغت) محمود و به سبب ۴ داده بود که برای عراقی

عرب را وجود است که از آن‌ها با روز و کفر و بی‌تدبیران و کلمات

خطم نه است و طرز آغاز در نظریه‌ها در سبب آن گرفت صفت

عرب را مطلقاً در نصبت خود می‌گفت

و هم می‌رود بزرگ (عجیب‌ترین لغت) ۴ دره در آن نصبت به تسخیر در نصبت

کاشانی

صفحه ۲

کجا بر چرخ ز دست نه نام به داده ام بخود نه در مرحوم حاج شیخ میرزا علی دکنی
 این نعمت را با برادریست بنا بر عهدی که در کف ذرا این اندام خود را در وصال
 نامیده ام با زاهدی است و معنی دیگر قرارداد زیرا که منصرفم در حق
 بر زان قلب در آن سر دعوت بود با بر زان خط بر مباح لغت خود را تا به
 با او کسی نصیب را از این نام است و علی کدیج در این امر
 در کجا و بر زان است که در این امر نصیب نام این در این امر
 به این قرار چشم گرفت و این ترک رخص ما را شد در دو کجای
 به جهت این نصیب زبانه و در آن نصیب با او بود که در کجای نام
 ۲- نسبت این که زان الله بن علی عمرق و مردم مسلمانان نام
 چه بود؟ و چرا این الله بن در کب استعمل عراق و نفس دوست؟
 ج- در کجای دوست که نام جوان کجای نفوذ نصیب در در ادوات
 و کلمات فخر خود را ~~بجای~~ به مردم ~~صبر~~ جوان داده و با چهره
 در بیات کلمات به عقده و خواس به نصیب تو تم کند
 در کجای

مقدمه و یک پیشنهاد

در آغاز هر سال میلادی، وزارت امور خارجه انگلیس، اسناد سرّی و خیلی محرمانه خود را، که سی سال از تاریخ آن ها می گذرد، در اختیار عموم قرار می دهد تا همگان از حوادث پشت پرده سیاست «بریتانیا» آگاه شوند و طبعاً علاوه بر مردم انگلیس، دیگران هم می توانند از این اسناد استفاده کنند.

اوایل سال های میلادی 1983 و 1984 - که اینجانب در «لندن» بودم - مصادف با باز شدن پرونده های سری سال های 1951 تا

ص: 77

1- این مقاله در مردادماه 1363، به هنگام اقامت نگارنده در «ایتالیا» نوشته شد و سپس به شکل رساله ای کوچک و در 32 صفحه در «رم» چاپ و انتشار یافت و مدتی بعد، روزنامه «کیهان» در تهران، متن کامل آن را در شماره ای منتشر ساخت...

1953 میلادی بود. این اسناد بدون استثناء در اختیار همه علاقه مندان به مسائل سیاسی و تاریخی قرار گرفت، که تهیه فتوکپی از آن ها نیز کاملاً آزاد بود.

به طور طبیعی برای منِ مسلمان شرقی، آشنایی با اسناد مربوط به کشورهای اسلامی، به ویژه ایران در درجه اول اهمیت قرار داشت و روی همین اصل، «نگاهی گذرا» داشتم به اسناد مربوط به ایران در بحران ملی شدن صنعت نفت به رهبری آیت الله کاشانی و اسناد خاورمیانه در رابطه با تحکیم قدرت صهیونیسم در منطقه و چگونگی برخورد استعمار با حرکت های اسلامی و عناصر مسلمان، به ویژه در سوریه، لبنان، مصر، اردن و...

آنچه که در این مقاله می خوانید، نه تحقیق تاریخی نام دارد، نه تجزیه و تحلیل اسناد سری و نه گزارش سیاسی، بلکه محصول «نگاهی گذرا» و اشارتی است فهرست وار، به گوشه ای از چند موضوع مهم و حیاتی که آشنایی با چگونگی آن ها، می تواند نه تنها پاره ای از ابهامات تاریخی عصر ما را برطرف سازد، بلکه می تواند «راهگشای» کشف اسرار ماهیت سیاست های استعماری در بلاد اسلامی باشد. متأسفانه من به علت گرفتاری های شغلی و با توجه به این که تمام وقتم در اختیار خودم نیست، نمی توانم آسوده خاطر به مکتب نشینم و تحقیق و بررسی در این زمینه را آغاز کنم، ولی نشر محصول «نگاهی گذرا»، در واقع می تواند اتمام حجت برای کسانی

باشد که هم وقت دارند، هم امکانات و هم باور دارند که تحلیل این اسناد و گزارش ها می تواند بسیاری از حقایق تاریخ را روشن سازد و مدعیان دروغین ملی گرایی و وطن خواهی را که متأسفانه در عمل، عامل رسمی استعمار کهنه کار در حوادث منطقه بوده اند، افشا کند و چهره واقعی ولی کریم و زشت آنان را - آن طور که بوده، نه آن طور که خود خواسته اند، جلوه دهند - به عموم نشان دهد...

... اگر شما بدانید که سفیر انگلیس در تهران، در مورد آیت الله کاشانی تنها امیدی که دارد این است که «بتواند آبروی او را ببرد تا از نفوذش کاسته شود» و سپس اگر روزنامه های سی سال قبل را ورق بزنید و ببینید که چه کسانی تحت نام «جبهه ملی» یا «حزب توده» - به اصطلاح حزب طبقه کارگر! - متولی و تعزیه گردان این صحنه شدند، به خوبی می توانید نتیجه بگیرید که در این نبرد، حق با چه کسی بود و چرا آبروی کاشانی به ظاهر رفت و دیگران، «ملّی!» و «وجیه‌الملّه» باقی ماندند و برای روز مبادا «ذخیره» شدند تا به موقع «مرغ طوفان!» شوند و «دولت خدمتگزار» را تشکیل دهند و بخواهند انقلاب اسلامی را از مسیر خود دور سازند!

روشن تر بگویم: همان هایی که آیت الله کاشانی را در روزنامه های «جبهه ملی»، «شورش»، «به سوی آینده»، «پرخاش» و... «انگلیسی» نامیدند، همان ها پس از کودتای 28 مرداد، وجیه‌الملّه و

الدوله! شدند و نه تنها از هر گونه چشم زخمی در امان ماندند، بلکه شغل خود را هم از دست ندادند و این تنها آیت الله کاشانی بود که به علت مخالفت با کنسرسیوم و قرارداد «امینی پیچ»، توسط تیمسار! «فرزانگان»، وزیر کشور رژیم کودتا، «سیدکاشی» نام گرفت و از صحنه خارج شد!

و می دانیم که حضرات «جبهه ملی»، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی هم، هر کدام برای شرفیابی، شبانه یا نیمه شبانه به محضر شاه! به نوبت ایستاده بودند و حداکثر خواستار «سلطنت» اعلی حضرت! بودند ولی پس از انقلاب، به عنوان متولیان انقلاب، با اتکاء به استخوان های دکتر مصدق، راهی میدان شدند تا در حقیقت «میراث خوار انقلاب» شوند، ولی این بار دیگر حنایشان رنگی نداشت... و چه زود خود را به دست خود افشا کردند و راهی دیار غربت شدند تا «مبارزه» را ادامه دهند!.. آری، کسانی که در دوره شاه، «مبارزه» برای آن ها مفهومی نداشت، امروز «مبارزه» شده اند و هزینه زندگی و روزنامه آن ها در خارج را هم «ملیون»! تأمین می کنند؟! (1) آیا شما باور می کنید؟! بگذریم...

ص: 80

1- نمونه هایی از این تأمین هزینه ها توسط خود آمریکاییان افشا شد و معلوم گردید که رهبری اپوزیسیون خارج نشین، از چپ چپ گرفته تا راست راست، غالب آن ها به دریافت «قرض الحسنه»! - به تعبیر خودشان - مفتخر شده اند!... رسوایی این امر، در مطبوعات خود اپوزیسیون خوش نشین اروپا و آمریکا هم منعکس گردید.

یک بار دیگر یادآور می‌شوم که استفاده از اسناد سرّی وزارت امور خارجه انگلیس برای همگان آزاد است و تکرار می‌کنم که روشن ساختن حقایق تاریخی ایران و جهان اسلام و نقش مزدوران استعمار، به ویژه ارتجاع عرب در «فروخته شدن فلسطین» با استفاده از این اسناد، وظیفه کسانی است که امکان و فرصت کافی برای انجام این «تکلیف» را دارند.

و بی تردید اگر مسئولین «مرکز اسناد وزارت امور خارجه ایران» یا «مرکز اسناد وزارت ارشاد اسلامی» در این زمینه پیشگام شوند، باقیات الصالحاتی از خود به یادگار خواهند گذاشت که هرگز فراموش نخواهد شد و خداوند هم پاداش نیک آنان را خواهد داد.

«وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَابْقَى» و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ».

سید هادی خسروشاهی

ایتالیا - رم، مرداد 1363

ص: 81

1- آیت الله کاشانی و اخوان المسلمین از دیدگاه سفرای انگلیس

اسناد سرّی وزارت خارجه انگلیس نشان می دهد که سفیر انگلیس در لبنان، برای کمک به پیشرفت سیاست ها و اهداف «بریتانیای کبیر»! به فکر استفاده از عناصر حرکت اسلامی در سوریه و لبنان است و برای همین منظور سفیر در گزارش خود به «الی اربوکر»، رئیس بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس، گزارش می دهد که «مارون عرب»، دبیر امور شرقی سفارت، با شخصی به نام «ابوالخود» تماس برقرار کرده که او با شخصیت های مهم اسلامی و عرب، در ارتباط است.

در میان این شخصیت ها نام «الفضیل الورتلانی»، شخصیت اسلامی آفریقای شمالی، تبعید شده به وسیله فرانسوی ها، به چشم می خورد. «ابوالخود» همچنین مدّعی است که «با آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، رهبر دینی ایران هم روابط دوستانه دارد که به علت قیام علیه نفوذ و سلطه بریتانیا، از ایران تبعید شده است» و سومین شخصیت معروف، «شیخ مصطفی السباعی»، رهبر اخوان المسلمین سوریه است که «ابوالخود» مدّعی است «می تواند همکاری این سه شخصیت را جلب کند!»... به محض وصول گزارش سفیر به لندن، رئیس بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس، پاسخی به او می فرستد که خلاصه آن چنین است:

«...ورطلانی باید همچنان تحت نظر قرار بگیرد، اگر او به عدن یا جای دیگر برود، موجب ناراحتی و گرفتاری شدید ما خواهد بود و من شک دارم که او حاضر بشود به نفع ما کاری انجام دهد. در مورد کاشانی من اطلاعات زیادی ندارم، ولی همین اندازه می دانم که او نقش عمده ای را در مبارزه بر ضد انگلیس در منطقه خلیج فارس به عهده داشته است. اما مصطفی سباعی، هم به عنوان رهبر اخوان المسلمین سوریه، به نظر نمی آید و معقول نیست که تغییر موضع اساسی بدهد و همکاری او جلب شود، البته در صورت امکان ارتباط برقرار شود!»

ص: 83



فضیل الوریطانی شخصیت مبارز مغربی در کنار آیت‌الله کاشانی در دوران تبعید در بیروت

فضیل الوریطانی شخصیت مبارز مغربی در کنار آیت‌الله کاشانی در دوران تبعید در بیروت

... ولی «اربوکر» به همین پاسخ اکتفا نمی کند، بلکه بلافاصله از سفیران انگلیس در «تهران» و «دمشق» در این باره نظریه می خواهد... و نخستین پاسخ از «سیر فرانسیس شپرد»، سفیر وقت انگلیس در تهران، به لندن می رسد. او خیلی صریح می نویسد: «عقلایی و منطقی به نظر نمی رسد که برای برقراری روابط با این شخصیت های مذهبی، وقتی صرف شود... البته اگر کوچک ترین احتمال نفوذ در کاشانی هم وجود داشته باشد، نباید آن را از دست داد، ولی من تنها امیدی که در مورد کاشانی دارم آن است که بتوانیم او را در افکار عمومی، بی آبرو و متهم سازیم، تا نفوذ خود را از دست بدهد!»⁽¹⁾

ص: 85

1- باید گفت که این دیدگاه، ویژه مقامات وزارت امور خارجه انگلیس نبود، بلکه «مقامات عالی رتبه آمریکایی» هم در این اندیشه بوده اند که با بی آبرو کردن آیت الله کاشانی، زمینه را برای سلطه خود آماده سازند، و مانع اصلی را بر سر راه! منافع خود، آیت الله کاشانی می دانسته اند. سی. ام. وودهاوس (C.M. Woodhouse)، مقام برجسته انگلیسی، در کتاب خود به نام «Something Ventured» چاپ لندن، 1982 م، ضمن شرح فعالیت ها و خدمات! خود، نظریه آمریکایی ها را در این رابطه چنین نقل می کند: «... مذاکرات ادامه یافت، مقام بلندپایه آمریکایی پرسید: «آیا بریتانیا فوراً با دولت جدید ایران قرارداد نفتی منعقد خواهد کرد؟» اما برخلاف انتظار، پیشنهاد نکرد که مفاد قرارداد باید مساعدتر از آن چه که به مصدق پیشنهاد شده بود، باشد. یکی دیگر از آمریکایی ها پیشنهاد پیچیده ای را مطرح کرد مبنی بر این که تشکیلات و سازمان ما، به جای براندازی مصدق، در جهت بی اعتبار کردن کاشانی و دوستان چپ گرای وی به کار گرفته شود تا اقدام مؤثر مصدق علیه حزب توده تسهیل شود؛ زیرا چنین به نظر می رسید که کاشانی و دار و دسته اش مانع از موفقیت مصدق در این امر بودند. این بلاهت زیرکانه بیانگر طرز فکر آمریکایی هایی بود که تصور می کردند که می توانند مصدق را در مسند قدرت نگه دارند و خواهند توانست او را به عنوان آلت دستی در اختیار گیرند...» پس دیدگاه آمریکاییان نیز مانند سفیر انگلیس آن بوده که باید به هر حال نخست آبروی کاشانی برود تا زمینه برای سلطه مجدد آن ها آماده و هموار گردد... و می دانیم که جریان کاملاً مطابق برنامه آن ها پیاده شد و این طرح متأسفانه به دست همین ملی گراها! و حزب توده - نفتی، به مورد اجرا گذاشته شد... فصل 8 و 9 کتاب وودهاوس که درباره مسائل ایران و کودتای 28 مرداد است، اخیراً با دو ترجمه در ایران منتشر شده است: یکی به نام «عملیات چکمه» توسط خانم فرحناز شکوری و دیگری به نام «اسرار کودتای 28 مرداد» توسط آقای نظام الدین دربندی... و مطلب فوق، در صفحه 50 ترجمه اول و صفحه 64 ترجمه دوم، آمده است.

و بدین ترتیب توطئه طرح آغاز می شود... و بعدها به تدریج آیت الله کاشانی، رهبر ملی شدن صنعت نفت و دشمن دیرین و سرسخت و آشتی ناپذیر انگلیس، به وسیله «ملی گراها» و «حزب توده» متهم به همکاری! با «انگلیس» می گردد، و بدین سان تنها آرزوی جناب سفیر و مقام آمریکایی تحقق می پذیرد!

... دومین پاسخ از «بیل بلوک»، سفیر انگلیس در دمشق است که به اطلاع رئیس بخش شرقی وزارت خارجه می رساند: «سباعتی رهبر اخوان المسلمین سوریه است و من تصور نمی کنم که آن ها به عنوان یک سازمان اسلامی، از نفوذ خود، آن هم به نفع کفار و ضدّ

یک مؤمن حقیقی مانند کاشانی، استفاده کنند. همین نکته تقریباً غیرممکن می سازد که سباعتی کمکی به ما نماید. موقعیت و موضع گیری او، ایجاب نمی کند که ما به او امیدی داشته باشیم. او یک شخصیت معروفی است که وقتی سخنرانی می کند، همه مردم را تحریک می نماید. من فکر نمی کنم که استفاده از نفوذ او به نفع بریتانیا، عملی یا آسان باشد؛ البته ما با او به عنوان یک شخصیت معروف سوریه تماس علنی گرفته ایم، ولی او صریحاً نظر خود را نسبت به بریتانیا چنین بیان نمود:

به نظر من انگلستان در مقایسه با دیگر کشورهای غربی، بهترین در میان یک مجموعه بدترین ها است...!»

بدین ترتیب یک مسلمان سوریه ای به خاطر ایمان و اعتقاد، نمی تواند حاضر شود که «به نفع کفار» ضدّ یک مؤمن حقیقی مانند آیت الله کاشانی وارد میدان شود... اما روشنفکر جماعت اخته غرب زده در میهن او، برای توجیه شکست سیاسی خود و یا برای اجرای اوامر اربابان خارجی و یا برای خالی نمودن عقده های روانی، بالأخره ضدّ او قیام کردند و آنچه که می توانستند، رذیلانه و ناجوانمردانه ضدّ او انجام دادند، و اتهاماتی را که امروز، اسناد به دست آمده نشان می دهد - که خود آن ها سزاوارترین افراد بر آن نوع امور بودند - به آیت الله کاشانی نسبت دادند، ولی همان طور که امام خمینی یک بار فرمود، «خود زودتر سیلی آن را خوردند!»...

ص: 87

مسأله مسلمانان و مسیحیان لبنان و داستان «کامیل شمعون»

مشکل مسلمانان و مسیحیان لبنان، مربوط به دهه اخیر از قرن ما نیست. استعمار در هر کجا که ریشه داشت، تخم کینه و فساد را کاشته است. اسناد سرّی وزارت خارجه انگلیس نشان می دهد که مسلمانان لبنان، از سی سال قبل، به علت ظلمی که بر آن ها روا شده، شکایت داشته اند، ولی ستمکاران، هرگز گوش به سخن آنان نداده اند.

سفیر انگلیس در بیروت طی گزارش سرّی مشروحی درباره تغییر حکومت لبنان و شکل جدید هیأت حاکمه آن، چنین می نویسد:

«قدرت سیاسی 8 ساله «بشاره الخوری» ناگهان فرو ریخت و حکومت تازه ای به عنوان مبارزه با فساد و برای اصلاح بنیاد اجتماعی، روی کار آمد. رئیس این حکومت جدید، «کامیل شمعون» نام دارد که در سپتامبر 1952م به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد، ولی چون نتوانست دولت «وحدت ملی» را تشکیل دهد، فقط با چهار وزیر، کابینه خود را به مجلس معرفی کرد! ولی سیاست کلّی خارجی لبنان، همچنان همکاری با غرب خواهد بود، به ویژه که کامیل شمعون معروف به وابستگی کامل به بریتانیا است.»

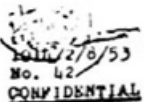
چهار ماه پس از این شعبده بازی، که آن روز به نام «وحدت ملی» و امروز به نام «ائتلاف ملی» در لبنان جریان داشته و صحنه گردانان آن نیز همان «کامیل شمعون ها» و «پیر جمیل ها» هستند، سفیر انگلیس در بیروت در گزارش دیگری به «آنتونی ایدن»، وزیر خارجه وقت، چنین اطلاع می دهد:

«...شمعون فقط به حرف و توصیه دوستان نزدیک خود، که صلاحیت و یا وزنه سیاسی لازم را ندارند، گوش می دهد و این امر موجب رنجش گروهی، به ویژه شخصیت های برجسته مسلمانان، شده است تا آنجا که آن ها با تندی به مسئولین سفارت گفته اند که با این انتخاب ها، مصالح مسلمانان مراعات نشده است... در مجموع شمعون چون نمی تواند به وعده های اصلاحی خود عمل کند، هواداری بسیاری از جوانان را از دست داده و آن ها از حکومت جدید دور شده اند...»

سفیر انگلیس در گزارش بعدی خود (مورخ 20 مارس، شماره 42، پرونده شماره 2014/2/8/53) به وزارت خارجه می نویسد: «اختلافات شدیدی میان مسلمانان و مسیحیان بروز می کند؛ برای آن که مسلمانان در سرنگونی حکومت بشاره الخوری نقش بسزایی را ایفا کردند، ولی آن ها علیرغم تلاش های وسیع، به خواسته های خود در تقسیم عادلانه پُست های اداری نرسیده اند. مسلمانان انتظار داشتند که به موقعیت و اهمیت آن ها توجه بیشتری بشود، به ویژه شمعون پیش از انتخاب، مدّعی بود که رفتار منصفانه ای نسبت به

همگان خواهد داشت، ولی امروز مسلمانان اعتراض دارند که در امور اداری و قضایی، نمایندگان کافی ندارند... آن‌ها می‌گویند اگر بناست برای ایجاد یک زندگی آرام در لبنان گامی برداشته شود، باید میان مسلمانان و مسیحیان در تقسیم وظایف اداری، توازن لازم برقرار و مراعات شود و با این که اگر آمارگیری به عمل آید، تعداد کل مسلمانان (اعم از سنی و شیعی و دروز) بیشتر از مسیحیان خواهد بود، ولی آنها به تقسیم به طور تساوی هم راضی هستند و چون به خواست‌های آن‌ها توجهی نمی‌شود، آن‌ها می‌خواهند یک کنگره اسلامی تشکیل دهند که هدف عمده آن ایجاد تساوی بین مسلمانان و مسیحیان و محدود ساختن اختیارات رئیس جمهوری است، ولی حزب مسیحی «کتائب» هم بلافاصله اعلان نموده که یک کنگره مسیحی برای رسیدگی به اوضاع، تشکیل خواهد داد و من فکر نمی‌کنم که این قبیل برنامه‌ها بتواند در الغای نظام برتری مسیحیان، مؤثر واقع بشود. احساس عمومی در لبنان این است که رئیس جمهوری، وابسته به همه مردم لبنان نیست، او رهبر ویژه مسیحیان است.»

این گزارش سرّی سفیر انگلیس، به خوبی نشان می‌دهد که علیرغم کثرت عددی مسلمانان از سالیان دراز، استعمار همواره کوشیده است که تفوق عملی و همه‌جانبه مسیحیان را در لبنان همچنان حفظ کند و مسلمانان را از حقوق طبیعی خود محروم سازد.


 No. 42
 2/8/53
 CONFIDENTIAL

BRITISH EMBASSY,
 BEIRUT.
 20th March, 1953
 EL 1016/8

Sir,

I have the honour to report that the last fortnight has seen a sudden flare-up in hostility between Christians and Moslems in the Lebanon. Although the expressions of hostility were confined to wordy warfare, and although the immediate excitement has now died down again, I think that this flurry is symptomatic of the present growing malaise in Lebanese political life.

2. At the time of the overthrow of President el-Khoufy last September the Moslems felt that they were largely responsible for the final turn of events. It was the fact that the Moslem leaders in the towns could keep the shops at Beirut and other principal centres closed in defiance of the Government which showed clearly the weakness of the late President's position. None the less the Moslems refrained, to their credit, from pushing their advantage too far and did not seek to disturb the balanced distribution of high offices between the religious communities. Undoubtedly, however, they hoped that in recognition of their moderation more attention would be paid to their interests under the new régime. They were doubtless encouraged by the indications given by President Chamoun at the time of his election that he wished to stand in well, in particular, with the other Arab States.

3. The main Moslem grievances are that they are inadequately represented in the higher ranks of the administration and in the judiciary; they feel that so long as a balance between Moslem and Christian is the accepted /

The Right Honourable Anthony Eden, M.C., M.P.,

صفحه‌ای از گزارش سری سفیر انگلیس در بیروت به «آنتونی ایدن»
در مورد ناراحتی و اعتراض مسلمانان لبنان...

صفحه‌ای از گزارش سری سفیر انگلیس در بیروت به «آنتونی ایدن»

در مورد ناراحتی و اعتراض مسلمانان لبنان...

... اما گفتنی است که این «تفوق» فقط در قبال مسلمانان است، وگرنه لبنان مسیحی هم باید در برابر اسرائیل غاصب، ضعیف و ناتوان بماند تا نه تنها مزاحمت احتمالی از سوی آن متوجه این پایگاه نظامی امپریالیست ها نشود، بلکه اگر روزی لازم شد که اسرائیل جنوب آن را اشغال کند و حتی تا قلب بیروت به پیشروی پردازد، ارتش مسیحی لبنان نتواند مقاومتی از خود نشان دهد و سپس رئیس جمهور تحمیلی هم، قرارداد صلح با اسرائیل را امضاء کند.

اسناد سرّی انگلیس باز نشان می دهد که کامیل شمعون «عامل انگلیس»، درخواست اسلحه و وابستگی نظامی به اردوگاه غرب را مطرح می کند، ولی پاسخ بریتانیای کبیر! منفی است. خلاصه داستان در اسناد سرّی چنین آمده است:

«بیروت: سفارت بریتانیای کبیر

در پاسخ تلگراف شماره 714 و 715 مورخ نوامبر 52 در مورد نتایج سفر ژنرال روبرتسون، به اطلاع می رساند:

1. ما از آمادگی لبنان برای همکاری با غرب، متشکریم.

2. در این زمینه ماایل هستیم که لبنان با دولت های غربی دیگر، از جمله فرانسه هم در ارتباط باشد.

3. ما نمی توانیم به لبنان اسلحه مجانی یا ارزان تحویل دهیم؛ زیرا که موجب توقع بیشتر دولت های عربی دیگر می شود.

ص: 92

4. ما اگر هم بتوانیم به لبنان اسلحه بدهیم، منافع اصولی ما آن را تأیید نمی کند.

5. ما با این که خواهان موفقیت طرح خود در دفاع از خاورمیانه هستیم، ولی این امر ارتباط مستقیم با روابط آینده اعراب و اسرائیل دارد. ما نمی خواهیم به عرب ها رشوه دهیم تا فردا صلحی را که مورد نظر خودشان است به اسرائیل دیکته کنند!

این تلگراف، سرّی و فقط جهت اطلاع رئیس جمهوری

لبنان است!!

بنابراین، این تنها اسرائیل است که مورد عنایت و توجه محافل امپریالیستی است و منافع آن مقدم بر منافع همه اعراب، اعم از مسلمان و مسیحی!... و اگر انگلیس بتواند هم، به اعراب اسلحه نمی دهد، نه مجانی و نه ارزان!؛ زیرا که فروختن اسلحه در آن شرایط به اعراب نوعی رشوه تلقی می شود!! و در آینده ممکن است صلحی را بر اسرائیل تحمیل کنند!!! ولی اگر این اسلحه در قبال «نفت ارزان» درخواست شود، به «نوکران ویژه» تحویل داده می شود، و آن هم به شرط آن که بر ضدّ اسرائیل به کار نرود! و صد البته اگر برای قتل عام مسلمانان لبنان و فلسطین، اسلحه لازم شد نه تنها در اختیار اسرائیل قرار می گیرد، بلکه به طور مجانی و کاملاً رایگان، در اختیار اعراب مزدور و فالانژهای همکار صهیونیسم هم قرار می گیرد تا یک جا 70 هزار نفر را در تجاوز علنی خود در لبنان قتل عام کنند!

ص: 93

البته رفتار امپریالیسم غرب و سوسیال امپریالیسم شرق در رابطه با مسلح ساختن بعث عراق بر ضدّ جمهوری اسلامی ایران، و همکاری مشترک ابرقدرت‌ها! در جنگی تحمیلی بر ضدّ نظام نوپای اسلامی، مسأله‌ای نیست که نیاز به انتظار! و کشف اسناد وزارتخانه انگلیس یا آمریکا داشته باشد...

ظاهراً موشک‌های شوروی، بمب‌های شیمیایی آلمان، هواپیماهای مجهز آمریکا، فرانسه، انگلیس و... به عنوان اسناد زنده، همه ما را از مطالعه اسناد و گزارش‌های مکتوب! بی‌نیاز می‌سازد.

ص: 94

SECRET**OUTWARD SAVING TELEGRAM****FROM FOREIGN OFFICE TO BEIRUT**

By Bag

**FOREIGN OFFICE SECRET AND
WHITEHALL SECRET DISTRIBUTION****No. 41 Saving**
12th February, 1953.**SECRET****Addressed to Beirut telegram No. 41 Saving of 12th February.**
Repeated for information Saving to B.M.E.O. No. 114,
Washington No. 431,
Paris No. 352.

Your telegrams Nos. 714 and 715 [of 13th November: General Robertson's visit].

We have the following comments:-

(a) We welcome the reaffirmation of the Lebanon's readiness to collaborate with the West and we hope she will prove less flabby than in the past in exercising the right sort of influence on other Arab States.

(b) While agreeing that we should continue to play a leading rôle, we cannot ignore the dependence of Middle East defence on the collaboration of other Western Powers. Much, therefore, as we welcome the idea of a closer Anglo-Lebanese connexion, we should not wish it to be in any way exclusive. Cooperation between us must be part and parcel of collective cooperation between all interested Western and Middle East powers.

(c) We must continue to pay heed to France's claim to a special position in the Lebanon. This does not mean, however, that we would support the stationing of French (or any other) troops in the territory of the Lebanon against the will of the latter.

(d) We cannot afford to supply cheap or free arms to the Lebanon, the more so since we should thereby lay ourselves open to demands for similar treatment from other Middle East States. Nor should we wish to raise false hopes.

(e) Our ultimate objective is to organise Middle East defence /effectively.

متن پاسخ به تلگراف جناب سفیر: ما ضمن تشکر از تحویل اسلحه مجانی یا ارزان معذوریم...
اسرائیل مقدم بر همه چیز است...

متن پاسخ به تلگراف جناب سفیر: ما ضمن تشکر از تحویل اسلحه مجانی یا ارزان معذوریم... اسرائیل مقدم بر همه چیز است...

3- مفتی فلسطین یک توطئه گر؟

به دنبال توطئه مشترک امپریالیسم به اضافه صهیونیسم و تسلط یهودیان صادر شده از آمریکا، اروپا و به ویژه روسیه شوروی، به سرزمین فلسطین، و کمک همه جانبه امپریالیست های غربی و شرقی برای تثبیت موقعیت آن ها در فلسطین اشغالی، سرانجام در سال 1948م، قسمت غربی شهر «بیت المقدس» به دست صهیونیست ها افتاد و در سال 1953، اسرائیل وزارت امور خارجه خود را به قدس منتقل ساخت. این امر، به ظاهر موجب واکنش حکومت های عربی و از جمله «اردن» گردید، ولی توطئه و همکاری ارتجاع عرب با امپریالیسم و صهیونیسم، عمیق تر از آن بود که گوشه ای از سند رسوایی آن زودتر از سی سال، منتشر گردد.

اسناد سرّی وزارت خارجه انگلیس نشان می دهد که «ارچی روس» از لندن به «جفری وولونگ» سفیر انگلیس در عمان می نویسد: «نامه شما و یادداشت ژنرال کلوب - گلوب پاشا - در مورد نگرانی از بین المللی شدن قدس و احتمال عکس العمل اعراب، دریافت شد. این نگرانی به دلایلی موردی ندارد... از نقطه نظر ما، اداره بین المللی اماکن مقدسه در بیت المقدس، یک عامل تعیین کننده در جنگ را مرتفع خواهد ساخت و مشکل

آینده ما در انتقال وزارت خارجه اسرائیل به قدس را هم برطرف خواهد نمود»!؟

پس توطئه بین المللی کردن قدس هم سابقه ای به قدمت توطئه تسلط صهیونیسم بر فلسطین دارد و مورد حمایت بریتانیا نیز هست. و دلیلی هم بر نگرانی از عکس العمل اعراب! وجود ندارد؛ زیرا که وزارت خارجه انگلیس خود رهبران اعراب را بهتر از جناب سفیر می شناسد و اصولاً طبیعی است که وقتی ارتجاع عرب در لجن زار خیانت غوطه ور شود و همه چیز خود را در اختیار غرب بگذارد، دیگر نه تنها ترس و نگرانی موردی نخواهد داشت، بلکه اداره بین المللی قدس هم بسیاری از مشکلات و خطرات را برطرف خواهد ساخت!

ولی به نظر من آقای «ارچی روس» از میزان خیانت ارتجاع عرب آگاهی کامل نداشت و نمی دانست که سی سال بعد، همزمان با انتشار اسناد سرّی او، نه تنها در پناه خیانت اعراب، قسمت دیگر قدس هم به اسرائیل ملحق خواهد شد، بلکه اسرائیل به طور رسمی قدس را پایتخت خود خواهد نامید و عرب مزدوری به نام «سادات» در همین شهر مقدس با تروریستی به نام «بگین» قرارداد صلح و آشتی و همکاری خواهد بست و دیگر اعراب هم در کنفرانس فاس به آن خواهند پیوست تا انتقال سفارت های شرق و غرب به بیت المقدس آسان تر شود و «مشکل» در پایان

برطرف گردد!

... اسناد دیگر وزارت امور خارجه انگلیس نشان می دهد که

ص: 97

«شقیری» قبل از «یاسر عرفات» به فکر مذاکره با اسرائیل بوده تا راه صلح را بیابند و حتی شقیری، بین المللی شدن قدس را هم می پذیرد؟!...

ولی چون هم اکنون شقیری های بدتری در سطح به اصطلاح رهبری فلسطینی ها وجود دارند، دیگر لزومی ندارد که ما مذاکرات شقیری با سفیر انگلیس را در اینجا مطرح کنیم! به امید آن که خود فلسطینی ها در تحلیل تاریخ خیانت رهبران خود، به این اسناد هم مراجعه کنند.

اسناد وزارت خارجه انگلیس در رابطه با فلسطین، باز نشان می دهد که «چرچیل»، نخست وزیر وقت انگلیس، همکاری کامل با صهیونیسم داشت و لذا به مردم فلسطین به شدت کینه می ورزید و حتی خواهان پایان دادن به حرکتی به نام «مقاومت فلسطین» بود و از همین جا است که بریتانیا حاضر نیست که وجود حاج امین الحسینی - مفتی قدس - را در منطقه تحمل کند و خواستار تبعید او می گردد.

گزارش سرّی شماره 10033/5/53 از سفیر انگلیس در اردن چگونگی امر را نشان می دهد: «با توجه به نامه شماره 1012 مورخ 2 دسامبر درباره مفتی سابق قدس، یادآور می شویم که نخست وزیر اردن به من اطلاع داد که او در ملاقات اخیرش در دمشق با ادیب شیشکلی، درباره این توطئه گر که اکنون در دمشق به سر می برد،


ص: 98

گفت وگو کرده و به طور صریح از او خواسته است که مفتی از سوریه بیرون رانده شود؛ چون اقامت او در این نزدیکی، خطری برای شاهنشاهی اردن تلقی می شود و احساسات مردم را بر ضد انگلیسی های مقیم کرانه غربی اردن، تحریک می کند و دولت اردن نمی تواند آن را تحمل کند. نخست وزیر اردن مدعی شد که شیشکلی با او ابراز همدردی کرده است.»

ملاحظه می کنید که مفتی فلسطین از دیدگاه سفیر انگلیس «یک توطئه گر» است و وجود او در منطقه هم، از دیدگاه شاهنشاهی اردن، خطری برای اعلی حضرت و انگلیسی های مقیم کرانه غربی است؟!... آیا به نظر شما رابطه ای ارگانیک و تنگاتنگ بین این دو موضوع وجود ندارد؟ متأسفانه کلیه گزارش های مربوط به مفتی فلسطین - مرحوم حاج امین الحسینی - در ضمن اسناد سرّی سال 1953 در اختیار مراجعین قرار داده نشده و بررسی «نامه های پیوستی» در پرونده های موجود نشان می دهد که «اصل گزارش سرّی» موجود نیست. در نامه پیوستی سفیر انگلیس در بیروت به «آنتونی ایدن» چنین می خوانیم:

«عطف به گزارش سرّی شماره 17818 مورخ 16 دسامبر 53 به مستر والا، در مورد مفتی سابق قدس، به اطلاع می رسد که من امروز اعتراض شفاهی شدیدی خود را به وزیر امور خارجه لبنان و سپس به شخص نخست وزیر ابلاغ کردم. من نسبت به آنچه که در روزنامه «النضال» مورخ 22 دسامبر از قول مفتی سابق قدس، حاج

امین الحسینی نقل شده، به شدت اعتراض کردم. مفتی سابق گفته است: «جنگ سال 1948 پایان دردناکی داشت و آن هایی که نقشه آن را کشیدند و فرماندهی و تبلیغات آن را هم به عهده گرفتند، انگلیسی ها بودند.» من خواستار تعقیب رسمی روزنامه شدم و در ضمن از نخست وزیر به طور مؤکد خواستم که اگر مفتی بخواهد در اینجا بماند و یا مجدداً برگردد، باید از هر گونه فعالیت سیاسی منع شود. نخست وزیر به من گفت که در مورد نظارت بر روزنامه النضال، دستور لازم را به وزیر اطلاعات خواهد داد. و در مورد مفتی سابق قدس هم گفت: باید به شما بگویم ما شاهد اقامت طولانی او در اینجا نخواهیم بود و اگر حکومت ما ادامه یابد، من به شما اطمینان می دهم که مفتی تحت نظر خواهد ماند...»!



(17818/2/33)
No. 193
BEIRUT

۱۷۸۳/۲

BRITISH EMBASSY,
BEIRUT.
December 23, 1953.

Sir,

With reference to my secret letter ^{1783/1G} (17818/2/33) of the 15th of December to Mr. Falls, on the subject of the ex-kufli of Jerusalem, Haj Amin el-Musseini, I have the honour to report that I protested vigorously this morning, orally, both to the Lebanese Minister for Foreign Affairs, and at his suggestion, also to the Prime Minister, against the publication in the Arabic daily "An-Nidal" of the 22nd of December of a report of a tea party in Beirut given privately in honour of the ex-kufli at which the latter stated, in brief, that the Arab war in Palestine in 1948 had had a tragic end because those who had planned it, committed it and made propaganda for it were British. I protested most strongly against the publication of such a report on the grounds of its damaging effect upon friendly Anglo-Lebanese relations, and because it was a manifest calumny. I stated that action be taken against the newspaper on these grounds.

2. In reply the Prime Minister said that this particular newspaper was of no account in the country, and that it would surely invest it with undue importance and would even draw attention to the report of which I complained and which so far as he knew had not been published elsewhere, if proceedings were taken against it; he would nevertheless mention the matter to the Minister of Information and keep an eye on the paper in the future. In regard to the ex-kufli himself, he had been told that his

/continued

1783/1G
17818/2/33
104-254

The Right Honourable Anthony Eden, M.C., M.P.
etc., etc., etc.,
Foreign Office.

صفحه‌ای دیگر از گزارش سری انگلیس

صفحه‌ای دیگر از گزارش سری انگلیس

آری، مفتی قدس چون همکار کاشانی و مخالف با سلطه امپریالیسم و صهیونیسم بر فلسطین است، وجود او، هم برای شاهنشاهی اردن خطرناک می شود و هم برای انگلیس. و اگر در منطقه بماند، باید از فعالیت سیاسی منع شود تا «رجال سیاسی» اردن مانند شاه حسین، به حلّ و فصل امور پردازند و قسمت دیگر قدس را هم تحویل اسرائیل بدهند.

و جالب است که نخست وزیر لبنان، به همراه دیگر نوکران وابسته، به اطلاع می رساند که «اگر اربابان اجازه دهند او چند صباح دیگری بر سر کار باشد و طبعاً مفتی قدس تحت نظر خواهد ماند.» این نوع وابستگی و مزدوری، تنها عامل بقای مزدورانی از قماش جناب نخست وزیر است... و البته بر بریتانیا بود که سلامتی و حکومت چنین نوکرانی را تضمین کند، همان طور که بقای شاه حسین را تضمین کرده بود! ولی با پیدایش نسل انقلابی مسلمان، آیا بریتانیای کبیر سابق و فرانسه مهد آزادی! اسبق و دیگر ابرقدرت های پوشالی که با یک اقدام «استشهادی» یک جوان مسلمان، کلّ تشکیلات آن ها با ده ها مزدور جنگی، به هوا می پرد! هنوز می خواهند با مردم ما، با لحن دوران برده داری قرون وسطی سخن بگویند؟!

به نظر ما، این احمقانه ترین روش سیاسی است که غرب امروز آن را دنبال می کند... و بی تردید مسئولیت پیامدهای آن را هم، در کوتاه مدت و درازمدت، خود به عهده خواهد داشت!...

هشدار به موقع سفیر انگلیس در مورد اخوان المسلمین مصر و اقدام شاه فاروق

در خاتمه این بحث کوتاه، بی مناسبت نیست که اشاره ای هم به حوادث مصر سی سال قبل بنماییم: چایمان اندروس، سفیر انگلیس در بیروت، در یک گفت وگوی محرمانه با دیپلمات های انگلیسی، در «مرکز بررسی مسائل خاورمیانه» درباره اوضاع مصر می گوید:

«نقراشی پاشا در یک جلسه سرّی پارلمان مصر گفت که بریتانیا مایل بود «مصر درسی به یهودیان بدهد» ولی وقتی شکست پیش آمد، روشن گردید که هدف بریتانیا آن بود که مصر در دام افتد؛ چرا که اصولاً ارتش مصر آمادگی جنگی نداشت و اسلحه کافی هم در اختیارش نبود در حالی که یهودیان از همه جا اسلحه دریافت می داشتند و از طرف دیگر «گلوب پاشا» به نیروهای تحت فرمان خود، درست به هنگامی که تل آویو در محاصره بود، دستور عقب نشینی داد و در نتیجه، نیروها آسیب پذیرتر شده و ضربه خوردند و شکست آغاز شد.»

سفیر انگلیس پس از نقل مطالب فوق از «نقراشی پاشا» مدّعی می شود که: «این اتهامات کلاً بی اساس است؛ زیرا که این مرحله از

تاریخ مصر، مصادف با پیدایش نهضت اخوان المسلمین در مصر بود که دشمنی آن‌ها با غرب آشکار بود. علیرغم هشدارهای ما، دولت مصر در مقابله با اخوان المسلمین کوتاهی کرد، تا آن‌که سرانجام تفراشی پاشا به دستور ملک فاروق جلوی فعالیت آن‌ها را گرفته و سپس دولت ابراهیم عبدالهادی پاشا با اعلام وضعیت فوق‌العاده، با قاطعیت با مسأله برخورد نمود و بر اوضاع مسلط شد و در این میان حسن البنا هم جان خود را از دست داد...»!

ملاحظه می‌کنید که جناب سفیر، چقدر در گفتار محرمانه، به سادگی مسأله را مطرح می‌سازد؟... پس انگلیس در وارد کردن مصر بدون سلاح لازم به جنگ نابرابر، خیانت نکرده بلکه این دولت مصر است که علیرغم هشدارهای بریتانیا، با آزاد گذاشتن فعالیت اخوان المسلمین، که در جنگ بر ضد یهود نقش عمده‌ای را به عهده داشتند، خود را دچار ناراحتی کرده است.

و می‌دانیم که در بحرانی‌ترین شرایط جنگ با یهودیان اشغالگر، ده هزار نفر میلیشیای داوطلب رزمنده وابسته به اخوان المسلمین که در میدان جنگ فعال و مشغول نبرد بودند، به دستور فاروق خلع سلاح شده و به قاهره برگردانده شدند و سپس به دستور شاه فاروق، «عبدالهادی پاشا» سازمان اخوان المسلمین را منحل اعلام نمود و «حسن البنا هم در این میان جان خود را از دست داد» و باز می‌دانیم که حسن البنا، در روز روشن، ظاهراً به دستور فاروق و در باطن به دستور اربابان، توسط یک افسر پلیس مخفی ترور شد و

پرونده این جنایت هنوز در دادگاه مصر، خاک می خورد... زیرا آن ها که پس از شاه فاروق روی کار آمدند، نسبت به اخوان المسلمین، بدتر از آن رفتار کردند که شاه فاروق کرد، ولی این بار به نام انقلاب ملی - عربی - سوسیالیستی!!، تا کسی نتواند اعتراض کند...

و جالب تر آن که، پس از پیروزی افسران آزاد در کودتای خود بر ضد رژیم فاروق، که با همکاری همه جانبه اخوان المسلمین صورت گرفت، رهبران افسران آزاد - نجیب و ناصر - بر سر قبر حسن البنا حضور یافته و سوگند یاد کردند که انتقام خون وی را بگیرند، و البته باقی داستان را خود می دانید.

این ها نمونه هایی از محتویات چند برگ اسناد سرّی وزارت امور خارجه انگلیس است... به امید آن که اهل تحقیق و علاقه مندان به تاریخ سیاسی معاصر، برای کشف همه حقایق، همه این اسناد را بررسی و ترجمه و منتشر سازند.

سید هادی خسروشاهی

مرداد 1362 - رم؛ ایتالیا

ص: 105

امام خمینی (قدس سره) که همواره مدافع ارزش ها و شخصیت های اسلامی بود، در مورد مرحوم آیت الله کاشانی هم تا آنجا که امکان داشت و مقدور بود، از ایشان دفاع نمود و در همین راستا آن هنگام که آیت الله کاشانی کسالتی داشت، در حوزه علمیه قم درس اصول را تعطیل فرمود و برای عیادت ایشان به تهران آمد... و سپس طی نامه ای به «احوال پرسی» از ایشان پرداخت... در این نامه، امام ضمن اشاره به سفرشان به تهران، از خداوند متعال خواستار شفای آیت الله کاشانی می شود و به تناسب، به کسالت خودشان نیز اشاره دارند.

عنوان روی پاکت و متن نامه (1)

که در آرشیو ما موجود است، چنین است:

ص: 107

1- در مدارک دیگر، از جمله در جلد اول چاپ دوم «صحیفه نور»، عنوان مرقوم شده بر روی پاکت، نقل نشده است... و البته می دانیم که در گذشته های نه چندان دور، عنوان افراد، فقط بر روی پاکت ها نوشته می شد...

حضور محترم حضرت مستطاب حجت الاسلام والمسلمین آقای آیت الله کاشانی - دامت برکاته -

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض عالی می رساند، پیوسته سلامت وجود مبارک را از خداوند تعالی خواستار است. امید است ان شاءالله این کسالت به زودی مرتفع شود. مخلص دعاگوی وجود محترم هستم و از اشخاصی که می آیند مستفسر هستم. بنده هم از موقعی که از طهران آمدم، چندین مرتبه مبتلای به تب مالت و غیر آن شدم و الآن هم در کسالت به سر می برم. از وجود مسعود ملتمس دعا هستم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

روح الله الموسوی

ص: 108

عقد محترم حضرت بسم الله و صلوات الله علیهم
 این است که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم
 بر من مایه مرسانه
 پرسته سده و وجود باکره از
 فرادندان خاسته است
 ایستاد است این کتاب
 مرتفع شود و هر کوی
 وجود است که از این کتاب
 مستفاد است
 هر که از این کتاب
 مرتبه جلال بر تیره
 مال و غیر آن شدم و این کتاب
 بر من بریم از وجود خود
 مستفاد است
 علیکم السلام
 روح

متن دستخط امام خمینی

متن دستخط امام خمینی

جالب آن که پس از نشر این نامه توسط نگارنده، در سال 1363 در رساله ای که در ایتالیا - رم، از سوی «مرکز فرهنگی - اسلامی اروپا»، درباره زندگی و مبارزات آیت الله کاشانی منتشر گردید، یکی از اصحاب محترم و بسیار خوب بیت حضرت امام (قدس سره)، در ملاقاتی، وقت نشر نامه را غیرمناسب دانست... و این جانب در دیداری با حضرت امام، بدون اشاره به دیدگاه فرد مزبور، موضوع را از ایشان پرسیدم، فرمود: «نامه ای که من در آن دوران به عنوان احوال پرسی از ایشان نوشته ام، نشر آن، وقت مناسب و غیرمناسب ندارد. این قبیل ملاحظات مربوط به اهل سیاست است.»

امام خمینی (قدس سره)، بعد افزودند: البته من نامه دیگری هم در اوایل جریان نفت به مرحوم آقای کاشانی نوشتم و در آن تذکراتی درباره اوضاع دادم که متأسفانه عملی نشد...

به هر حال ما برای تکمیل این بحث، دیدگاه های امام در مورد آیت الله کاشانی را که بیشتر پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در مناسبت های گوناگون آن ها را بیان داشته اند، نقل می کنیم و بی شک اگر مورد دیگری هم باشد که از آن غفلت شده است، در صورت تذکر برادران، جبران خواهد شد.

1. ... یکی مطلبی که همه می دانید و می دانیم، این است که شیاطین بزرگ و کوچک و آن هایی که می خواستند و می خواهند تمام قدرت ها را در هر جا قبضه کنند و تمام منافع ملت ها را چپاول کنند، از سال های طولانی، نقشه های عجیب و غریبی داشته اند و مع الأسف قشرهای زیادی غافل بودند، از جمله این مطلب که روحانیون در امور سیاسی نباید دخالت کنند، آن ها باید مردم را در دین، نماز، روزه و امثال این ها هدایت کنند و جای آن ها و شغل آن ها مسجد است و منزل. مسجد بیایند نماز بخوانند، منزل بروند استراحت کنند و به طوری این تبلیغ شده بود که همه باورشان آمده بود و تقریباً دخالت در سیاست یک فحشی بود برای اهل علم! اگر می گفتند فلان آخوند، سیاسی است، این به منزله یک فحشی تلقی می شد و مردم و حتی بسیاری از خود روحانیون هم، این مسأله را باورشان آمده بود. اگر راجع به یک امر اجتماعی، یک امری که راجع به ملت است، گفته می شد، بعضی ها می گفتند که ما در امور سیاسی دخالت نمی کنیم، و اگر یک ملایی در امر سیاست ملت و مصالح کشور صحبت می کرد، می گفتند که این سیاسی است و برخلاف موازین است. این مسأله ای بود که این قدر در داخل و خارج رویش تبلیغات کرده بودند، که به این زودی نمی شد از ذهن مردم بیرون کرد. آن ها می خواستند که یک

قشر بزرگی از جامعه که جامعه هم تبع آن ها هست، منزوی کنند و خودشان به جای آن ها بنشینند، حکومت مال ما، نماز جماعت خشکی که در آن اصلاً صحبت اجتماعی و سیاسی نباشد هم مال شما. من یک قصه ای از مرحوم حاج آقا «روح الله خرم آبادی» شنیدم و یک قصه هم خودم دارم. مرحوم آقای کاشانی (رحمه الله) را که تبعید کرده بودند به خرم آباد و محبوس کرده بودند در قلعه فلک الافلاک یا کجا، آقای حاج آقا روح الله می فرمودند که من از آن کسی که رئیس ارتش آنجا و آقای کاشانی هم تحت نظر او بود و محبوس بود (من حالا وقتی می گویم محبوس در زمان رضاخان، شما خیال می کنید مثل حبس های عادی زمان های دیگر بود، البته پسرش هم مثل پدر بود، لکن آن کسی که گرفتار می شد، اگر از اشخاص عادی بود، همچو مرعوب می شد که در حبس یک کلمه ای که برخلاف مثلاً دولت یا آن کسی که در آنجا هست بزنند، امکان نداشت برایشان) مرحوم حاج آقا روح الله گفتند که من از این رئیس ارتش که در آنجا بود خواهش کردم که من را ببرد خدمت مرحوم آقای کاشانی، قبول کرد و ما را بردند پیش ایشان. آن رئیس، آنجا بود و من هم بودم و آقای کاشانی.

آن شخص شروع کرد صحبت کردن و رو کرد به آقای کاشانی که آقا شما چرا خودتان را (قریب به این معانی) به زحمت انداختید؟ آخر شما چرا در سیاست دخالت می کنید؟ سیاست شأن

شما نیست، چرا شما دخالت می کنید؟ شروع کرد از این حرف ها گفتن. آقای کاشانی فرمودند: «خیلی خری!»؛ شما نمی دانید که این کلمه در آن وقت مساوی با قتل بود، ایشان گفتند: «تو خیلی خری، اگر من دخالت در سیاست نکنم، کی دخالت بکند؟»

2. ... این حمله ای بود که این ها به روحانیت و مجالس تعزیه کردند، ما از آن می فهمیم که این دو جناح در نظر آن ها، مانع از آن مقاصدی است که آن ها دارند، و لهذا بیشتر مورد آزار واقع شدند. بعد هم که قضیه کشف حجاب به آن فضااحت و آن رسوایی را درست کردند، آن هم روی همین بود که این هایی که علاقه به اسلام داشتند و علاقه به دیانت و احکام دیانت داشتند، این ها را سرکوب کنند و خدا می داند که در کشف حجاب، چه جنایت هایی این ها کردند. حتی به علمای بزرگ هم پیشنهاد می کردند که شما مجلس بگیریید با خانم هایتان، با زن هایتان بیاید در مجلس برای این که «فرمودند»!

نقل کردند که یکی شان رفته بود پیش مرحوم آقای کاشانی گفته بود که «فرمودند» شما باید در آن مجلسی که چیز است، شرکت کنید. ایشان فرموده بودند: «فلا-ن خوردند.» او گفته بود که آن بالایی ها گفتند. گفته بود من هم همان بالایی ها را می گویم. بله، این ها می خواستند با ارباب و هو و جنجال کار را انجام بدهند.

3. ... از آن طرف، همین مسأله کشف حجاب، با آن فضاحتی که این ها کردند و با آن رفتاری که با زن های محترمه کردند و با آن

رفتاری که با روحانیون کردند در این مسائل که حتی به مرحوم آقای کاشانی آمدند و تکلیف کردند که شما باید وارد این مجالس بشوید و مجلس بگیرید. این اساسی بود که از اول، رضاخان که انگلیس ها خدا لعنت شان کند، اول انگلیس ها او را آوردند به ایران و او را وادار کردند به این مسائل و بعدش هم دنبالش شد عراشان و نمی دانم نویسندگان شان و رسانه های گروهی شان را، همه این ها در خدمت این بود که این ملت را تهی کنند از آن چیزی که خودش دارد.

4. ... آئی که می گوید که آخوند چه کار دارد به سیاست، این با آخوند خوب نیست، این با اسلام بد است، می خواهد آخوند را کنار بگذارد - که می تواند یک کاری توی مردم انجام بدهد - و هر کاری دلشان می خواهد و لهذا این طور شد. البته علمای ما در طول تاریخ این طور نبود که منعزل از سیاست باشند؛ مسأله مشروطیت یک مسأله سیاسی بود و بزرگان علمای ما در آن دخالت داشتند، تأسیس اش کردند. مسأله تحریم تنباکو یک مسأله سیاسی بود و میرزای شیرازی (رحمه الله) این معنا را انجام داد. در زمان های اخیر هم مدرس، کاشانی، این ها مردم سیاسی بودند و مشغول کار بودند، اما به قدری این دست قوی توطئه گر قدرت داشت، که نمی شد از فکر حتی اهل علم محترم هم بیرون کرد به این که نه، مسأله این طور نیست، مسأله حکومت در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده و سیاست هم بوده، در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و سیاست هم بوده و این که همه نقل

کرده اند و این قدر غدیر را بزرگ کرده اند، برای این که به ما بفهمانند، تعلیم بدهند به ما که این طوری باید باشد.

5. ... سرچشمه نیروی ما اسلام است. در خلال نهضت آیت الله کاشانی، دکتر مصدق که جنبه سیاسی نهضت قوی تر بود، در نامه ای به کاشانی نوشتیم که لازم است برای جنبه دینی نهضت، اهمیت قائل شود. او به جای این که جنبه مذهبی را تقویت کند و بر جنبه سیاسی چیرگی دهد، به عکس رفتار کرد، به گونه ای که رئیس مجلس شورای ملی شد و این اشتباه بود...⁽¹⁾

6. ... من امروز مغتنم است که در حضور آقایان یک مطالبی را عرض کنم و این مطلب مال همه است. نه مال شماها، مال همه، هم مسئولین کشور و هم مردم. ما تجربه هایی که برایمان نقل شده است یا از تجربه هایی که خودمان در جریانش بودیم، باید یک مطالبی را در نظر داشته باشیم. دوران مشروطه را که همه آقایان شنیده اند، یک عده ای که نمی خواستند که در این کشور اسلام قوه داشته باشد و آن ها دنبال این بودند که اینجا را به نحوی طرف خودشان بکشانند، آن ها جوسازی کردند به طوری که مثل مرحوم آقا شیخ فضل الله - که آن وقت یک آدم شاخصی در ایران بود و مورد قبول بود - همچون جوسازی کردند که در میدان علنی، ایشان را به دار زدند و پای آن هم کف زدند. و این نقشه ای بود برای

ص: 115

1- متن این نامه متأسفانه به دست نیامد.

این که اسلام را منعزل کنند و کردند. و از آن به بعد دیگر نتوانست مشروطه یک مشروطه ای باشد که علمای نجف می خواستند، حتی قضیه مرحوم آقا شیخ فضل الله را در نجف هم یک جور بدی منعکس کردند، که آنجا هم صدایی از آن در نیامد. این جوی که ساختند در ایران و در سایر جاها، این جو، اسباب این شد که آقا شیخ فضل الله را به دست بعضی از روحانیون خود ایران محکوم کردند و بعد او را آوردند در وسط میدان و به دار کشیدند و پای آن هم ایستادند و کف زدند و اسلام را در آن وقت شکست دادند و مردم غفلت داشتند از این عمل، حتی علما هم غفلت داشتند. این که آنجا بود، ما در زمان خودمان هم آقای کاشانی را دیدیم. آقای کاشانی از جوانی در نجف بودند و یک روحانی مبارز بودند؛ مبارزه با استعمار، که آن وقت البته انگلستان بود. در ایران هم که آمدند تمام زندگی شان صرف همین معنا شد و من از نزدیک ایشان را می شناختم. در یک وقت وضع ایشان طوری شد که فرض کنید وقتی ایشان از منزل می خواست حرکت کند به طرف مسجد شاه، مسجد شاه مطلع می شد، و ایشان را تحت نظر داشتند و سریع اعلام می شد، این طور بود وضع ایشان. بعدش دیدند که اگر چنانچه یک روحانی در میدان باشد، لابد اسلام را در کار می آورد، و این حتمی است و همین طور هم بود. از این جهت شروع کردند به جوسازی. جوری جوسازی کردند که آن طور که شنیدم به یک

سگی عینک زدند و از طرف مجلس آوردند به طرف دیگر، به اسم آیت الله. و من خودم در مجلس روضه بودم که مرحوم آقای کاشانی در آن مجلس وارد شد، هیچ کس بلند نشد، من پا شدم و حتی یکی از علمای تهران که الآن هم هستند و من به ایشان جا دادم، نه تنها برای آیت الله بلند نشدند، بلکه به ایشان جا هم ندادند. این جور درست کرده بودند برای آقای کاشانی که دیگر از منزلش نمی توانست بیرون بیاید، در یک اتاقی در منزلش محبوس بود، طوری که نمی توانست بیرون بیاید.

من حالا- می خواهم یک هشدار به آقایان بدهم. مسأله الآن به یک وضعی درآمده است که انسان می بیند و می شنود که مشغول جوسازی هستند، و به تدریج می خواهند این کار را عملی اش کنند. تا به حال نتوانسته اند کاریش بکنند....

7. ... خوب، شما تا آن آخر هم اعلی حضرت را می خواستید، به من گفتید دیگر، این که نمی توانید حاشا کنید، تا آن آخر هم می گفتید خوب، اعلی حضرت همایونی باشند، حکومت نکنند. شمایی که تا آخر هم این طور بودید، بختیار را هم تا آخر می خواستید، آخر شما نباید دیگر ما را بازی بدهید. این «جبهه ملی»، در یکی از روزنامه هایشان که من دیدم و بسیار ناراحت شدم، از میرزای شیرازی که قضیه تنباکورا درست کرده تا آقای کاشانی (تمام علمایی که در خلال این جریان، در مشروطیت برای اسلام کار کردند، میرزای شیرازی برای اسلام کار کرده است، آقای

کاشانی برای اسلام کرده، شیخ فضل الله کار کرده) تمام این ها به آن ها بد گفتند. آن روزنامه جبهه ملی را پیدا بکنید، میرزای شیرازی را به دروغگویی متهم کرده، شیخ فضل الله را بسیار فحش داده، جرم شیخ فضل الله این بود که قانون باید اسلامی باشد، جرم شیخ فضل الله این بود که احکام قصاص غیرانسانی نیست، انسانی است، او را دار زدند و از بین بردند و شما حالا به او بدگویی می کنید. بعد می رسید به آقای کاشانی، آقای کاشانی هم همین طور، جرم این ها همین است که این ها عقیده شان است که باید اسلام در ایران پیاده بشود و شما می گوید که احکام غرب مترقی است، ما باید احکام مترقی را پیاده کنیم، شما همه تان مثل آن آقایان حقوق دان ها هستید که مقابل قصاص ایستاده اند، منتها آن ها این تعبیر فضیح شما را نکردند و من گفتم که در تمام طول سلطنت رضاشاه و محمدرضا شاه سب به اسلام در کار نبوده و جبهه ملی سب اسلام کرده است. من از خدای تبارک و تعالی می خواهم که همه اصلاح بشوند، همه به آغوش اسلام برگردند.

8. ... من با این جمعیت نماز خوان و متدین چه بکنم؟ من به این ها علاقه داشتم، حالا به بعضی شان هم باز علاقه دارم، با این ها ما تکلیف مان چیست؟ خوب، چرا حسابتان را جدا نمی کنید؟ من حالا باز عرض می کنم به شماها که حساب هایتان را جدا کنید. خوب، «جبهه ملی» تکلیفش معلوم است، آن صریحاً بر ضد اسلام قیام کرده، اما شمایی که مسلمان هستید و هیچگاه نمی خواهید بر ضد

اسلام قیام کنید، چرا این قدر هواهای نفسانیه زیاد شده است که نمی فهمید دارید چه می کنید؟ چرا این قدر شیطان در نفس ما سلطنت پیدا کرده است که چشم های ما را کور کرده است و قلب های ما را وارونه کرده است؟ بیایید حساب خودتان را جدا کنید.

آیا «نهضت آزادی» هم قبول دارد که آن حرفی را که جبهه ملی می گوید؟ آن ها هم قبول دارند که این حکم قصاص که در قرآن کریم و ضروری بین همه مسلمین است، غیرانسانی است؟ آیا این نماز شب خوان ها این را قبول دارند یا نه؟ شک ندارم که قبول ندارند. خوب، اعلام کنید. چرا ساکت نشسته اید، مگر فقط باید من را نهی کنید؟ نهی از منکر فقط برای این است که دولت را خرد کنید؟ که چه؟! با منکر می خواهید نهی از منکر کنید؟! شما می فرمایید مسلمانان بنشینند تماشا کنند سبّ به رسول الله (صلی الله علیه و آله) بشود، سبّ به قرآن بشود؟... مسلمان ها بنشینند تماشا کنند یک گروهی که از اولش باطل بودند، من از آن ریشه هایش می دانم، یک گروهی که با اسلام و روحانیت اسلام سرسخت مخالف بودند، از اولش هم مخالف بودند، اولش هم وقتی که مرحوم آیت الله کاشانی دید که این ها دارند خلاف می کنند و صحبت کرد، این ها یک سگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند و اسمش را آیت الله گذاشته بودند. این در زمان آن بود که این ها فخر می کنند به وجود او، من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم

که این خبر را شنیدم یک سگی را عینک زدند و به اسم آیت الله توی خیابان ها می گردانند، من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست، این سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی خورد که اگر مانده بود سیلی را بر اسلام می زد. این ها تفاله های آن جمعیت هستند که حالا قصاص را، حکم ضروری اسلام را غیرانسانی می خوانند.⁽¹⁾

ص: 120

1- آرشیو فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر»، چاپ قم و «صحیفه نور»، مجلدات 13، 15، 18 و 20.

... و تاریخ را تحریف نکنید (1)

اشاره: آقای «سید هادی خسروشاهی» با شرحی که در زیر می خوانید، همراه با نامه ای به نوشته ما تحت عنوان «به تاریخ دروغ نگویند» جواب داده اند و از ما خواسته اند که اگر شجاعت و شهامت اخلاقی داریم، پاسخ ایشان را در «جنبش» چاپ کنیم، و ما نیز چنین کردیم، اما نه به خاطر شجاعت و شهامت اخلاقی؛ زیرا علامت شهامت و شجاعت اخلاقی ما درج پاسخ ایشان نیست، چون شجاعت و شهامت اخلاقی اگر با عدالت و بی غرضی همراه نباشد، نامش شجاعت و شهامت اخلاقی نیست، و بی باکی است از مقوله ای دیگر... و در ما آن انصاف بود که منکر خدمات و مجاهدات آقای کاشانی در نهضت ملی شدن صنعت نفت نشویم و آن شجاعت و شهامت را هم داشتیم که در آنجایی که می خواهند بر نقطه انحراف و لغزش، پرده سکوت و تجاهل بکشند، ساکت نشینیم.

ص: 121

1- این نوشته در شماره 33 هفته نامه «جنبش»، چاپ تهران، سال 1359 منتشر شده است.

اما آقای سید هادی خسروشاهی در نامه خود، ما را «برادر گرامی» خطاب می کند و در نوشته خود ما را «ناجوانمرد» و «روشنفکر نما» و «عمّله ظلمه»، با خیلی صفات دیگر می خواند.

این توصیف ما را به شک می اندازد که اگر نامه از آقای خسروشاهی است، حتماً نوشته از ایشان نیست؛ زیرا طبعاً یک روشنفکر نما و عمّله ظلمه و ناجوانمرد، هرگز نمی تواند به خطاب برادری از سوی مردی مُنصف و روشن فکر و عادل مباهی گردد و چون ما عادت نداریم که زیر دین الطاف و عنایاتی که به ما عطا می شود بمانیم، به این جهت این الطاف را به نویسنده محترم و با انصاف بر می گردانیم.

به هر حال ما متن کامل پاسخ ایشان را به دلایل زیر چاپ می کنیم:

اول، این پاسخ به ما درک و تلقّی تازه ای از تاریخ و نقد اسناد و مدارک تاریخی می دهد و ما را دریغ آمد که خوانندگان «جنیش» از دریافت این تلقّی محروم بمانند.

دوم این که، این پاسخ ثابت می کند که اشتباه و کوتاهی در اعمال یک نفر می تواند توجیه کننده لغزش و خطای آن دیگری باشد، و ما تا امروز این حقیقت را نمی دانستیم.

سوم این که، نویسنده محترم خصوصیات و نگرش ها و گرایش هایی را در ما کشف کرده است که ما تاکنون از وجود آن ها

در خویشتنِ خویش بی خبر بودیم و این خود، برای ما بسیار مغتنم است. (1)

چهارم این که اگر خواهان و شهود زنده دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت و دست اندرکاران مسائل تاریخی و اجتماعی و سیاسی ایران بر این گونه تلقی از تاریخ و نتیجه گیری از نقش تاریخی شخصیت ها در دوره ای از حیات سیاسی ایران مُهر تأیید می زنند، ما هم در برابر این تأیید سر تعظیم فرود می آوریم و امیدواریم در اعاده حیثیتی که آقای خسروشاهی از شورای انقلاب اسلامی برای آقای کاشانی تقاضا می کند، مردم به درستی و بر طبق تحقیق عینی از حوادث تاریخی، به علت خدشه دار شدن حیثیت آن مرحوم نیز واقف شوند.

علی اصغر حاج سید جوادی

برادر گرامی جناب آقای علی اصغر حاج سید جوادی!

پس از سلام و احترام، همواره سلامتی و موفقیت شما را آرزومندم. مقاله شما در شماره 31 «جنش» (که از دوره «زیراکسی» و در «تبعیدگاه انارک» هم به دست می آوردیم و می خواندیم) درباره

ص: 123

1- موضع گیری های بعدی آقای حاج سید جوادی، در واقع صحت ادعاها و برداشت های ما را ثابت می کند... به مواضع ایشان، به ویژه به هنگام اقامت در پاریس و همکاری با به اصطلاح شورای ملی مقاومت! مراجعه نمایید.

مرحوم آیت الله کاشانی، کاملاً یک بُعدی! بود... در فوق العاده رفراندوم هم که گویا کسی شما را تهدید تلفنی کرده است! باز حمله به آیت الله کاشانی ادامه داشت... و با توجه به این که «سکوت، علامت رضا است»، ما نیز سکوت نمی کنیم! و یقین، شما نیز این قدر شهامت و شجاعت اخلاقی دارید که پاسخ مقاله تان را در جنبش درج کنید و اگر نیازمند پاسخ بود، پاسخ دهید. ولی به ما هم اجازه دهید که پاسخ احتمالی آینده خود را باز برای شما بفرستیم؟ (1)

امید که با استفاده از دموکراسی ادعایی، شما و ما بتوانیم حقایق را روشن سازیم.

با تشکر و احترام: سید هادی خسروشاهی

نقش آیت الله کاشانی، دکتر مصدق و فداییان اسلام در نهضت ملی

در یکی از نشریات هفتگی - جنبش - تحت عنوان «به تاریخ دروغ نگوئید» مطلبی نوشته شده بود که در واقع، خود نوعی دروغگویی و تحریف قسمتی از تاریخ معاصر ما بود، که باید گفت: اگر قرار است به تاریخ دروغ نگوئید، تاریخ را تحریف هم نباید بکنید.

اصولاً لحن زننده و دور از انصاف مقاله نسبت به ساحت مرحوم آیت الله کاشانی، به کار بردن کلمه خالی «کاشانی» مانند

ص: 124

1- متأسفانه پاسخ بعدی ما در جنبش چاپ نشد!

«سرتیپ فرزندگان»، سخنگوی دولت سرلشکر زاهدی، پس از کودتای 28 مرداد درباره مردی که حداقل به اعتراف خود نویسنده آن مقاله کذایی، در پیروزی نهضت ملی سهم عمده ای به عهده داشته است، نشان دهنده تعصب ویژه ای می تواند باشد که به ظاهر، نویسنده نسبت به «دکتر مصدق» دارد.

اگر بزرگداشت خاطره آیت الله کاشانی جرم باشد، آن وقت این نکته مطرح می گردد که در این مقطع زمانی، علم کردن بزرگداشت شخصیت های ملی که در گذشته همگام با همه مردم، و دیگر رهبران ملی و مذهبی، خدماتی انجام داده اند، آیا برای آن است که آن قشر وسیعی از روشنفکران و روشنفکر نمایان ما که خود، سهمی در مبارزات سیاسی سی سال اخیر خلق مسلمان ما نداشته اند، پوششی برای خود درست کنند و در زیر لوای کسی که در طی روزگاران خدماتی انجام داده است، «کمبودهای» خود را و عمده ظلمه شدن سی ساله خود را جبران کنند؟ و به موازات آن با کم رنگ کردن چهره درخشان آیت الله کاشانی که در مبارزات ضد استعماری صد سال اخیر، در ایران و عراق نقش عمده ای به عهده داشته است، راهی برای خود باز کنند؟ یا آن که هدف آن است که با کوبیدن شخصیتی چون آیت الله کاشانی، و قلمداد کردن اشتباه وی به مثابه یک خیانت، چهره های روحانی مبارز معاصر را نیز کم رنگ کنند؟

رژیم طاغوتی، به وسیله مزدورانی قلم به دست و حتی

دامپزشک! (1) همواره سعی کردند که «سید جمال الدین اسدآبادی»، قهرمان مبارزات ضدّ استعماری شرق را عامل انگلیس، غیرایرانی، غیرسید و غیره معرفی کنند، تا سید جمال الدین های معاصر را تخریب کنند، و اکنون ناگهان حمله و اهانت به آیت الله کاشانی آغاز می گردد؟!

اگر واقعاً هدف از بزرگداشت خاطره «دکتر مصدق»، تجلیلی از یک شخصیت مؤثر در نهضت ملی ایران است، چرا این تجلیل درباره شهید کبیر خلق ما، حضرت «نواب صفوی» که آغازگر مبارزه مسلحانه در ایران بود، به عمل نیاید و چرا در مورد آیت الله کاشانی، که همدوش دکتر مصدق، نفت را ملی کرده است، عملی نگردد؟

جای شگفتی است کسانی که خواستار آزادی حتی «حزب توده»! کذایی با آن سوابق درخشان؟! و با آن موضع گیری های ضدّ ملی درباره نهضت ملی و دکتر مصدق و دیگران هستند، ناگهان به فکر انتقام گیری از آیت الله کاشانی می افتند و او را عامل شکست نهضت قلمداد می کنند!

آیا به نظر شما تعجب آور نیست کسانی که به افرادی، با آن مصاحبه تلویزیونی شان در دوره طاغوت، حق می دهند که در دوره انقلاب هم تلویزیون را ارگان خود قرار دهند، به روحانیت یا به

ص: 126

1- مانند ابراهیم صفایی و دکتر! میمندی نژاد...

مردمی که به صداقت آیت الله کاشانی ایمان دارند، اجازه نمی دهند که نیم ساعتی هم در تلویزیون به شرح زندگی و مبارزات او، اختصاص دهند؟ و حتی با کمال ناجوانمردی، آن را نوعی خیانت! به صداقت و اصالت انقلاب می نامند!

نویسنده مقاله برای آن که حرف خود را به کرسی بنشانند، ناگهان به خاطر می آورد که «امام خمینی» با روحانیت ساکت موافق نیستند، در صورتی که حتی با صرف نظر از موقف امام خمینی نسبت به مرحوم آیت الله کاشانی، که اینجا جای مطرح کردن آن نیست، [\(1\)](#) گفتار به حق معظم له درباره افراد ساکت، هرگز درباره آیت الله کاشانی صدق نمی کند.

مگر آیت الله کاشانی در عراق علیه استعمار انگلیس نبرد مسلحانه راه نیانداخت؟ و مگر در همان عراق محکوم به اعدام نشد؟ و مگر در ایران، یک عمر همواره علیه ظلم و ستم مبارزه نکرد؟ مگر در طول اقامت در ایران، در زندان و تبعید رضاخان و اشغالگران خارجی نبود؟ مگر همین آیت الله کاشانی در بین روحانیت آن روز، یگانه مدافع و پرچمدار نهضت ملی ایران نبود؟ و مگر او با فتوای تاریخی خود، در هر زمینه ای دکتر مصدق را یاری نکرد، و نهضت ملی را اوج و شکوفایی نبخشید؟ مگر او با اخطار و قیام خود در سی تیرماه مصدق را دوباره به قدرت نرساند؟ مگر؟ و مگر؟...

ص: 127

1- به قسمت هایی از این موضع گیری ها، در فصل پیشین اشاره شد.

این نوع داوری اگر از جوانان سر می زد، که آگاه از تاریخ نیم قرن اخیر و حوادث نهضت ملی ایران نیستند، قابل گذشت بود، ولی این نوع تحریف تاریخ، آن هم از طرف کسانی که انتظار می رفت، انتقاد منطقی را به غرض ورزی آلوده نکنند، هرگز قابل بخشش نیست.

درست به خاطر دارم که در همان ایام اوج اختلاف آیت الله کاشانی و دکتر مصدق، یکی از شخصیت هایی که امروز در کابینه انقلاب اسلامی شرکت دارد، طی مقاله ای تحت عنوان «نفع ملی شدن نفت بیشتر است یا ضرر اختلاف شما» در مجله «گنج شایگان»، نشریه انجمن اسلامی دانشجویان، با بینشی اسلامی چنین نوشت: «...کشمکش ها آغاز گردید و زد و خورد ها شروع شد و حربه های تکفیر سیاسی و تهمت بیگانه پرستی هر روز مرتب از طرفی به یکدیگر پرتاب شد. آیت الله کاشانی تصوّر کرد که اگر یک چوب هم بتراشد و به جای آقای دکتر مصدق بگذارد، باز مردم از او حمایت خواهند کرد و دکتر مصدق هم، همکاری آیت الله کاشانی را که در موفقیت های او و تقویت دولتش تأثیر بسزایی داشت، به کلی فراموش کرد و به هیچ انگاشت و اختلافات این دو نفر موجب تأسّف و تأثر مردم گردید.

برای پیدا شدن مقصّر و مسئول این به هم خوردگی، اقدامات و اعمال آن ها مورد دقت و مطالعه مردم قرار گرفت و نتیجه بررسی ها این شد که هر دو نفر و هر دو دسته قابل اعتراض هستند و تقصیر،

دو طرفه است. منتها نوع اعتراض به هر یک از این ها متفاوت است... .

آرزوی ملت ایران بر این است که دو پیشگام و رهبران مبارزه علیه بیگانگان و استعمار خارجی، مجدداً صفوف شان با هم متحد شود، دوباره همکاری نمایند و قوای خود را برای تحصیل نتیجه نهایی ملی شدن نفت متمرکز سازند.»⁽¹⁾

پس باید تصدیق کرد که در پیدایش این اختلاف، هرگز نمی توان یک طرف قضیه را متهم کرد و طرف دیگر را معصوم قلمداد نمود. کسانی که بخواهند این واقعیت تاریخ معاصر را تحریف کنند، چگونه می توانند از اعتماد مردم، در مسائل دیگر برخوردار شوند؟ درست است که آیت الله کاشانی، با استناد به قانون، با تجدید اختیارات تامه دکتر مصدق مخالفت کرد، ولی مگر از اختیارات تامه شش ماهه قبلی چه استفاده ای شده بود؟

اصولاً اگر به نظر نویسنده آن مقاله، آیت الله کاشانی به تنهایی می توانست این چنین قدرتی را داشته باشد که حکومت را ساقط کند، این دور از کردانی و مدیریت و عقلانیت سیاسی بود که از قدرت همچو مردی در تداوم نهضت، استفاده نشود و مغرضانه، به بهانه این که «آقا توصیه و سفارش، زیاد می نویسد!» سرنوشت نهضت و ملت، به دست باد سپرده شود!... و نام کسی که تا دیروز

ص: 129

1- ماهنامه «گنج شایگان»، شماره 2، سال 1332. نویسنده مقاله جناب آقای مهندس بازرگان است.

بدون سلام و صلوات برده نمی شد، با لقب جدید عامل انگلیس! همراه گردد و روزنامه های وابسته به جبهه ملی و حزب توده، همه روزه آزادانه، عمامه او را با برچسب پرچم انگلیس، چاپ کنند و بی شرمانه ترین اهانت ها را به کسی روا دارند که تا دیروز او را «پیامبر مردمی» می نامیدند!

اگر ملاک داوری یک تاریخ نویس، یک جامعه شناس و یا یک نویسنده درباره کسی، بر مدار موافقت یا مخالفت با دکتر مصدق بچرخد، نه تنها بر مُرده که بر زنده نیز باید گریست! و اکنون آن هایی که قلم به دست گرفته اند و هشدار می دهند که به تاریخ دروغ نگوئید، باید نخست، خود به هشدار خود عمل کنند و ناجوانمردانه تاریخ را تحریف نکنند که خود، نوعی دروغ گفتن به تاریخ است.

البته از آنچه که ما گفتیم، به خوبی روشن می گردد که ما آیت الله کاشانی را معصوم نمی دانیم، همان طور که دکتر مصدق هم معصوم نبود، ولی داوری یک جانبه و تعصب آمیز و طرفداری بی قید و شرط از «قدرت حاکم وقت» را هم که بدون تردید ضعف های درونی و اشتباهات آن، در تاکتیک و در استراتژی، خود موجب سقوطش گردید، دور از انصاف و عدل انقلابی می دانیم که گویا مدعی هواداری از آن هم هستیم!

اگر آیت الله کاشانی در موردی در تشخیص خود دچار اشتباه گردید و دکتر مصدق نیز عملاً با عدم اقدام در رفع سوء تفاهم، در

ادامه آن اشتباه همکاری کرد، آیا مورّخ بانصاف باید چنین داوری کند که فقط آیت الله کاشانی، «عامداً و عالماً موجب تفرقه و تشتت گردید»؟! به راستی وجدان شما چگونه اجازه می دهد که درباره پیرمردی 80 ساله، آن هم پس از یک عمر مبارزه و جهاد در راه حق، چنین داوری کنید و او را متّهم سازید که در آخر عمر خود، عامداً و عالماً باعث شکست نهضتی گردید که زندگی خود را در راه آن گذاشته بود؟!!

نویسنده مقاله آن گاه از «آیت الله طالقانی» و «ذهن صاف و زلال سرشار از انصاف» او داوری خواسته است و گویا نویسنده که هوادار دکتر مصدق است، در برگزاری مراسم سالروز درگذشت دکتر مصدق، بر سر مزارش نبوده است، وگرنه این داوری منصفانه را از آیت الله طالقانی، مجاهد کبیر خلق مسلمان ما، چنین می شنید (دقت کنید):

«... وقتی وحدت نظر بود، همه نیروهای ملی و دینی در یک مسیر حرکت کردند. مراجع دینی مانند «آیت الله خوانساری» و «آیت الله کاشانی» و «فداییان اسلام» با هم شروع کردند و ملت را به حرکت درآوردند. هر کدام به راه خود و فداییان اسلام، جوان و پُرشور و مؤمن، آن ها راه را باز کردند و موانع برطرف شد. انتخابات آزاد شروع گردید و صنعت نفت در مجلس، ملی گردید. فتوای مراجع و علما برای انتخابات و پشتیبانی از دولت ملی، در

ص: 131

تمام دهات و روستاها و در میان کارگران، یک شعار شد، یک حرکت و یک هدف بود.

بعد چه شد؟ از کجا ضربه خورد؟ ضربه از درون خودمان خوردیم. به فداییان اسلام گفتند: این شما بودید که نهضت را پیش بردید و مصدق آدم بی دینی است و به دین توجه ندارد. به دکتر مصدق گفتند: فداییان اسلام جوان های تروریست هستند، از آن ها بپرهیزید!... من خودم که می خواستم بین این ها تفاهم ایجاد کنم، دیدم نمی شود، امروز صحبت کردم، فردا می آمدم و می دیدم که باز خصومت، باز موضع گیری...

بعد سراغ آیت الله کاشانی رفتند که این نهضت مال تو است، دکتر مصدق چه کاره است؟ او را نیز از مصدق جدا کردند. روزی به آیت الله کاشانی گفتم: من شما را مرد مبارزی می شناسم، شما مزایا و سوابق خوبی دارید، متوجه و هوشیار باشید که تفرقه ای ایجاد نشود. گفت: خاطرتان جمع باشد. آن چند نفری هم که دور دکتر بودند، آن ها هم در گوش شان گفتند: این آقا پیرمرد است، عقلش کم شده، تو باید جای او را بگیری، باد به آستین او کردند و وقتی این نیروها از درون متلاشی شد، با یک ضربه 28 مرداد فاجعه ای برای ملت ایران پیش آوردند.»⁽¹⁾

چنین است داوری منصفانه آیت الله طالقانی که خود، در متن جریانات بود، ولی باید پرسید که نویسندگان محترم چگونه به خود

ص: 132

1- روزنامه اطلاعات، مورخ 15 اسفند 1357، ص 8.

اجازه می دهند که قلم به دست بگیرند و حقایق را وارونه جلوه دهند؟

باید در یک تجزیه و تحلیل تاریخی، به دور از حب و بغض های شخصی و فامیلی، حقایق را ارزیابی کرد و سهم و نقش هر گروه یا هر کسی را، به همان مقداری که بوده، تعیین کرد و بی جهت برای بزرگ کردن یکی، دیگری را نباید کوبید.

باید مانند آیت الله طالقانی منصفانه اعتراف کرد که فداییان اسلام با از میان برداشتن مُهره های کثیف استعمار و استبداد، راه را برای پیروزی نهضت ملی هموار کردند و سپس آیت الله کاشانی با دخالت مستقیم و فتوای خود، دکتر مصدق را یاری داد و با پشتیبانی ملت، نهضت ملی شدن صنعت نفت پیروز گردید...

در مورد علل شکست هم، البته متهم ساختن کسی که خود در دنیای ما نیست، کار آسانی است، ولی دفاع از حق، نیاز به شهامت دارد آن هم در جوی که هنوز منطق بر آن حکومت نمی کند. در این مورد باید اعتراف کرد که در دوره حکومت دکتر مصدق، نخست «فداییان اسلام» به زندان انداخته شدند و سپس سیل اتهامات و دشنام ها، علیه آن ها و آیت الله کاشانی در روزنامه ها آغاز گردید و حزب توده هم با اقدامات خائنانه خود، نهضت ملی و دکتر مصدق را کوبید و گروهی از رهبران جبهه ملی هم به وظایف خود عمل نکردند و استعمار چپ و راست، و شرق و غرب هم با هم همکاری نمودند، عمال حقوق بگیر آن ها هم توطئه را پیاده کردند و نهضت شکست خورد! و به قول «دکتر عنایت» در «نگین»، عامل

ص: 133

بزرگ شکست مصدق، «جو سیاست جهانی» و «افکار عمومی دنیا» بود که خفقان و اسارت ها را تأیید کرد.

آری، تنها آیت الله کاشانی را عامل شکست قلمداد کردن، نوعی «ظلم» است و ظلم، خواهی نخواهی، «اثر وضعی» دارد و ظلم، الزاماً «اعدام» نیست که ضایع کردن حق هر کسی خود، نوعی ظلم است و فرقی نمی کند که این ظلم را آیت الله کاشانی بکند، یا دکتر مصدق یا یاران دور و نزدیک دکتر مصدق... چه در زمان حیات آن ها و چه پس از سی سال!...

آیا دور از جوانمردی نیست که آیت الله کاشانی را مدافع شاه قلمداد کنند؟! این ظلم تنها به فرد نیست که بر «تاریخ» است؛ البته اگر نوشتن نامه سرگشاده به «اعلی حضرت»! به معنی به رسمیت شناختن رژیم باشد، می توان بوسیدن دست ثریا توسط دکتر مصدق را هم دلیلی بر تحکیم رژیم شاه دانست!

«علی امینی» در یکی از مصاحبه های اخیر خود اعلام داشت که آیت الله کاشانی تلفنی از او خواسته بود که به جای امضای قرارداد ننگین نفت، از وزارت استعفا دهد، و این اعتراف نشان می دهد که آیت الله کاشانی همواره آرزو داشت که نهضت ملی ایران، پیروز گردد و اگر فرض کنیم که در موردی دچار اشتباه شد، هرگز نمی توان آن را خیانت نامید، همان طور که آیت الله طالقانی در بیان خود، به نقطه ضعف هر کدام اشاره کرد، ولی هیچ کدام را به خیانت متهم نکرد...

پیشنهاد این جانب آن است که «شورای انقلاب اسلامی» با یک داوری اخلاقی، انسانی و تاریخی منصفانه، از آیت الله کاشانی رسماً اعاده حیثیت بکند و در صورت لزوم، این امر به تصویب مقام رهبری نیز برسد.

در تمام دنیا رسم است که پس از گذشت زمانی، از افرادی که در حین خدمت مورد ظلم واقع شده و بی جهت متهم شده اند، اعاده حیثیت می شود. در عصر ما بدون تردید، شخصیت بزرگواری که به حق باید از او اعاده حیثیت کامل شود، آیت الله کاشانی است و ما از شورای انقلاب اسلامی انتظار داریم که در این مورد و برای همیشه، حقیقت را رسماً و صریحاً اعلام دارد و اجازه ندهد که در دوران انقلاب اسلامی هم، حق یک انسان بزرگ پایمال گردد که در این صورت چه فرقی با دوران طاغوت خواهد بود؟...

و قرآن می فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ» (هود، آیه 112)

قم، سید هادی خسروشاهی

اردیبهشت 59

ص: 135

درباره توصیه های آیت الله کاشانی

اشاره: یکی از مسائلی که همواره از سوی هواداران آقای دکتر مصدق علیه آیت الله کاشانی مطرح می شود، مسأله «توصیه نویسی» ایشان است که گویا، نوعی دخالت در امور دولتی بوده است! با صرف نظر از این که از لحاظ شرعی - قانونی، آیت الله کاشانی کاملاً حق داشت که در موارد ضروری، برای رفع نیاز مردم ستمدیده یادداشتی به عنوان توصیه و تذکار بر مسئولین اجرایی کشور ارسال بدارد، باید به این نکته توجه نمود که حداقل در یکصد سال اخیر تاریخ ما، اغلب مراجع تقلید حوزه ها و علمای بزرگوار بلاد، همواره برای رفع مشکلات مردم، یا به طور مستقیم نامه ای برای مسئولین امور فرستاده اند و یا در ذیل درخواست ها و تظلم نامه های آنان، یادداشتی نوشته و بررسی آن را به مسئولین مربوطه ارجاع داده اند.

این روش اخلاقی انسان دوستانه همواره مشکل گشای مردم ستمدیده و افراد نیازمند بوده و به مثابه یک روش صحیح و منطقی تلقی می شود و سوء استفاده احتمالی فرصت طلبان و یا افراد

غیرصالح از این اقدام نیک، نمی تواند خدشه ای بر اصالت و صحت اصل و روش وارد سازد؛ زیرا که در طول تاریخ، عناصر فرصت طلب، همیشه کوشیده اند که از روش های نیک، به نفع خود سوءاستفاده کنند و این امر نتوانسته است که اصل آن روش ها را زیر سؤال ببرد.

اصولاً باید گفت متأسفانه کسانی که با ساختار تشکیلات روحانیت آشنایی ندارند، خواسته اند این قبیل سفارش ها و توصیه ها را نوعی «سوءاستفاده»! و یا «تداخل»! قلمداد کنند تا در واقع بتوانند عملکرد خود را توجیه نمایند، در حالی که واقعیت و حقیقت امر، چیز دیگری است.

آقای دکتر شمس الدین امیرعلایی، از همکاران دکتر مصدق، در یکی از کتاب های خود، مجموعه ای از این نوع توصیه ها و سفارش ها را که جمع آوری کرده، درج نموده است که به ظاهر برای اثبات روابط حسنه خود با آیت الله کاشانی است، ولی در واقع «هدف دیگری» را تعقیب می کند که چگونگی آن بر اهل خرد آشکار است!

اما بررسی محتوای این «توصیه ها» که عمدتاً مربوط به حلّ و فصل گرفتاری ها و مشکلات مردم در نقاط مختلف کشور است، بر اهل انصاف نشان می دهد که هدف آیت الله کاشانی، واقعاً خدمت به مردم مظلوم بوده و در هیچ موردی، مسأله شخصی و خصوصی مربوط به خود یا وابستگان نزدیک خود را مطرح نساخته است.

واقعاً از انصاف و عدل و اخلاق انسانی به دور است که گروهی برای توجیه اشکالات اجرایی و یا اشتباهات خود، عامل جدایی رهبری نهضت و سپس شکست آن را به این قبیل امور مربوط بدانند.

عوامل متعدد و بی شماری در اختلاف رهبری نهضت و سپس شکست و سرکوب همه جناح های آن وجود دارد که متأسفانه مورخان معاصر، کمتر به آن ها پرداخته اند و بی مناسبت نیست که ما به یکی از آن ها، از قول یکی دیگر از هواداران دکتر مصدق، اشاره کنیم:

دکتر شاپور بختیار درباره علل تیرگی روابط آیت الله کاشانی و دکتر مصدق می گوید:

«سید کاشانی بعد از 30 تیر به بعضی از انتصابات دکتر مصدق معترض گردید و دکتر مصدق به او نوشت باید از مداخله در امور دولت خودداری کنید. از اینجا بود که سید به خصومت علنی با دکتر مصدق پرداخت. وقتی این دشمنی به اوج خود رسید که سید کاشانی شخص «قوام» را مفسد فی الارض و مهدورالدم نامید و «دکتر بقایی» طرح مصادره اموال قوام را به مجلس داد که همان موقع تصویب شد، ولی دکتر مصدق که مرد قانون بود، به «لطفی»، وزیر دادگستری دستور داد که اجازه تعقیب قوام السلطنه را به مجلس ببرد که اگر مقامات قضایی جرایمی در اعمال او در فاصله بین 26 تا 30 تیر دیدند، تعقیب کنند. این لایحه به مجلس رفت

ص: 139

و تصویب شد. از اینجا کاشانی کمر به قتل مصدق بست.

توصیه های بی حدّ و حصر کاشانی هم، که مصدق دستور جمع آوری آن ها را داده بود، بر عصبانیت کاشانی افزود. تعدادی از این توصیه ها را خودش می نوشت و مقداری را هم فرزندانش مُهر آقا را می زدند. رئیس رادیو توصیه نامه ای را به دکتر مصدق نشان داد که در آن «بانو غزال» به عنوان «خواننده رادیو» استخدام شود!!⁽¹⁾

همان طور که می بینیم بختیار ضمن این که هم صدا با وزیر کشور حکومت کودتا و حزب توده، آیت الله کاشانی را فقط «سید کاشانی» می نامد، به یکی از علل اصلی مخالفت آیت الله کاشانی با دکتر مصدق که تبرئه یا پناه دادن بر قوام السلطنه بود، اشاره می کند و آن را با «مرد قانون» بودن آقای دکتر مصدق توجیه می نماید، ولی بلافاصله به این مسأله واهی «توصیه ها» می پردازد که به دستور دکتر مصدق جمع آوری شده است و این توصیه های «بی حدّ و حصر» گویا همین 53 توصیه است که ایشان و فرزندانشان نوشته اند! و آقای دکتر شمس الدین امیرعلایی هم آن ها را در کتاب خود آورده است، و البته این ها هیچ کدام «مُهر» آقا را ندارد که «کذب» بختیار را روشن می سازد، و جالب آن که در میان آن ها از «شاه بیت» این توصیه ها نیز - که گویا معرفی بانویی به نام «غزال» برای خوانندگی

ص: 140

1- ایران در عصر پهلوی، دکتر «مصطفی الموتی»، چاپ لندن، 1368، ج 5، صفحات 134 - 133. (این کتاب در 15 جلد با هزینه هواداران سلطنت، در انگلستان چاپ شده است.)

در رادیو است - خبری نیست! و حتی پس از چهل سال، اثری از آن دیده نشده است، در حالی که اگر همچو توصیه ای وجود خارجی داشت، بی تردید تاکنون صدها بار چاپ شده بود! دیگر شایعات آقایان ملّی گرا هم اغلب از همین قماش است و در واقع انتظار راستگویی و درستکاری از این قبیل افراد، که ماهیت خود را در طول زندگی خود، به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی نشان دادند، غیر منطقی و غیر عقلایی است. آیا می توان از کسانی که حتی «تقوای سیاسی» ندارند، انتظار «تقوای شرعی» را داشت؟

جالب است بدانید که آقای امیرعلایی با همه قیافه حق به جانبی که به خود گرفته اند، متأسفانه صداقت لازم را در نقل مطالب نداشته اند! ایشان در پایان مقاله خود، مدّعی هستند که این مجموعه از سفارش های آیت الله کاشانی در مدّت کوتاه تصدّی ایشان، شرف صدور یافته است، در حالی که از تاریخ نامه ها غفلت کرده اند و اگر توجه بفرمایید، خواهید دید که تاریخ بعضی از نامه ها به 25/12/1324 و 24/4/1325 برمی گردد؛ یعنی فقط شش، هفت سال جلوتر از تاریخ تصدّی وزارت کشور توسط ایشان! چه اشکالی داشت که ایشان مانند «بختیار» در این زمینه حقیقت را بیان داشته و می نوشتند: «این مجموعه از توصیه ها، به دستور آقای دکتر مصدق از سراسر کشور جمع آوری شده است؟!» و تازه، «مدت کوتاه» مورد نظر ایشان هم حدود یک سال (سال 1330) است که باز تاریخ نامه ها این حقیقت را روشن می سازد.

در پایان این «اشاره» باید گفت: به طور کلی اگر روحانیت بخواهد درب خانه خود را بر روی مردم ببندد و به حرف ها و درد دل های آنان گوش نکند و راه حلی نیاندیشد، پس چه فرقی با حاکمیت های زورمدار دارد؟ و چگونه می توان آن را «روحانیت مردمی» نامید؟ و اگر روحانیت، اصلاح امور و رفع مشکلات مردم را از مسئولین اجرایی کشور نخواهد، پس به چه کسی و مقامی باید آن را ارجاع دهد؟

به هر حال، با بررسی محتوای توصیه های مندرج در کتاب آقای وزیر کشور دکتر مصدق با عنوان «خاطرات من در یادداشت های پراکنده» و اسناد مندرج در مقاله «گزیده هایی از اسناد منتشر نشده آیت الله کاشانی» ماهیت امر کاملاً روشن می شود و بر اهل انصاف و خرد به خوبی آشکار می گردد که این توصیه ها، در راستای چه اهدافی بوده است: اهداف مردمی یا غرض های خصوصی و شخصی؟...

این شما و این هم نمونه هایی از توصیه هایی که این آقایان آنها را جمع آوری نموده و منتشر کرده اند و البته داوری نهایی نیز با خود شما...

نخست خلاصه مقدمه آقای دکتر شمس الدین امیرعلایی، وزیر کشور آقای دکتر مصدق، را بخوانید:

... من - دکتر شمس الدین امیرعلایی - با آیت الله کاشانی معاشرت زیادی نداشتم و وظایف خود را انجام می دادم و در هر

مقامی بودم بدون داشتن حب یا بغض، انجام وظیفه می کردم و سر موئی تخطی نمی کردم و ضوابط را بر روابط ترجیح می دادم، ولی روابط من با ایشان دوستانه بود و تا موقعی که اختلافاتی با دکتر مصدق و ایشان پیدا شد، همواره برخورد عادی، حتی گاهی دوستانه بین ما بود. شاهد، دو قطعه عکسی است که در اقامتگاه ایشان از ما گرفته شده؛ یعنی پیش از عزیمت من به بلژیک. (و تا آن موقع هم اختلافی بین دکتر مصدق و ایشان نبود).

بعد هم من به مأموریت بلژیک رفتم و سفیر ایران بودم و در تهران نبودم که سوء تفاهماتی بین دکتر مصدق و ایشان ظهور کرد. اما من چند بار به مناسبت هایی با ایشان ملاقات کردم که به هیچ وجه مباحثه ای هم بین ما پیش نیامد. همه می دانند که ایشان بسیار خوش خلق و خوش برخورد بودند و با همه کس من جمله با من همواره با مهربانی رفتار می کردند، اگر غیر از این بود در همان مواقع، مطلب درز می کرد و در جراید احیاناً منعکس می گردید.

من روز پنج شنبه، دوم مرداد 1331 برابر 24 ژانویه 1952 وارد بروکسل (پایتخت بلژیک) شدم و به کار سفارت اشتغال ورزیدم و پس از کودتای 28 مرداد، بلافاصله به وطن مراجعت کردم؛ یعنی تا هنگام مأموریت، هنوز مناسبات دکتر مصدق با آیت الله کاشانی تیره نشده بود، برعکس هر دو نفر با یکدیگر همکاری و همراهی می کردند و پس از آن تاریخ که من در تهران نبودم، اختلافات یا سوء تفاهمات بروز کرد، بنابراین موجبی در بین نبود که ایشان فرضاً

با یکی از همکاران نزدیک دکتر مصدق به مخالفت برخیزند تا حدّی که مثلاً (به او) سیلی بزنند!

برای اثبات این که تا چه حد روابط آیت الله کاشانی با من دوستانه بوده، ضمن طلب مغفرت برای روح پُرفتنوح آن مرحوم از درگاه احدیّت، اظهار خوشوقتی می نمایم که چند فقره از توصیه ها و نوشته جات ایشان و فرزند برومندشان «حجت الاسلام والمسلمین سید محمّد آیت الله زاده کاشانی» و دیگران را که صرفاً برای کمک به مراجعین، خطاب به این جانب مرقوم فرموده اند، برای نمونه چاپ کنم. این نوشته ها بعضی به خط و امضای خودشان و برخی به نوشته متقاضیان، ولی با امضای معظم له می باشد. ضرورتی نمی بینم که تمام آن نوشته ها را در اینجا توضیح دهم.

از این نوشته ها اولاً، بی پایه بودن نسبتی که در روابط دوستانه به ما داده اند، ثابت می شود که فتوری در ارادتم به ایشان رخ نداده است و مُهر مهر بدان نام و نشان است که بود.

ثانیاً، حدّ توجه و عنایت آن مرحوم به این بنده حقیر، معلوم می گردد؛ چه آن که اگر روابط دوستانه بین اثنین برقرار نبود، هرگز جناب ایشان به توصیه ها و سفارشات - در هر مقامی که بودم - برای رفاه حال خلق، مبادرت نمی ورزیدند.

ایشان، باران رحمت بودند که بر همه می باریدند و از ثمره مهرشان، همگی بهره مند می شدند و توقّعات عامه از ایشان بی حساب بود، ولی در زمین خشک و شوره زار سنبل نمی روید

و این گناه بی استعدادی زمین بود و نه گناه باران. اگر از نظر اوضاع و احوال و جهات و علل مختلف، اجرای پاره ای از اوامر ایشان برای بنده حقیر مقدور نبود، با وجود این، با بزرگواری و سعه صدر همواره معذورم می داشتند و هرگز رنجشی بر قلب مهربان خود راه نمی دادند.

توجه به مضمون نامه ها و تقاضاها در نظر باریک بینان، صدق عرایض را ثابت می کند. شرح نوشته ها به قرار زیر است:

1. نامه به خط و امضای فرزند آیت الله (سید محمد آیت الله زاده کاشانی) که در حاشیه آن، آیت الله برای تأیید آن یک سطر، مرقوم داشته اند. این نامه برای بنده به اهواز فرستاده شده و آن، هنگام اجرای مأموریتم، که نظارت بر خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس با حفظ سمت وزیر اقتصاد و تمام اختیارات استاندار از طرف مرحوم دکتر مصدق بود، می باشد. در این نوشته به وسیله بنده از دکتر متین دفتری (پدر) و آقای مکی و مهندس بازرگان و دکتر علی آبادی و هادی حائری (که در آن موقع سمت رسمی برای خلع ید نداشته و برای گردش آمده بودند) احوال پرسى شده و شخصی را برای شهردار آبادان معرفی کرده اند.

2. آیت الله کاشانی دو نامه به آقای دکتر مصدق نوشته اند و ضمن اظهار علاقه به ایشان و دعا در حق شان راجع به کارگران معادن انارک، نامه آقای «آثاری زاده» و چند نفر را فرستاده اند که آقای

دکتر مصدق برای رسیدگی به این جانب ارجاع نموده اند.

3. نامه جناب آقای «شیخ محمدحسین شفیع تهرانی» که ذیل آن، آیت الله کاشانی راجع به اجازه دفتر ازدواج و طلاق توصیه فرمودند.

4. نامه از «حجت الاسلام آیت الله چهارسوقی» که ذیل آن، آیت الله کاشانی توصیه فرموده راجع به شخصی به نام «محمددعلی شریفیان».

5. نامه از «آیت الله محمدتقی الموسوی الخوانساری» که روی پاکت، آیت الله کاشانی خطاب به فرزندشان آقا سید محمد مرقوم داشته اند: «قره العین! پس از ملاحظه حضرت آیت الله، امتثال لازم است - کاشانی -» راجع به این که «مشهدی عباس خریزه فروش» شخصی ناراضی است و به آقازاده آیت الله کاشانی متوسل شده و تشبث کرده و ایشان صلاح نیست در امر او مداخله کنند؛ زیرا آزادی او موجب سلب آسایش محلی است و برای قم هم مناسب نیست و پنجاه و چهار شیشه هم از همکاران او مشروب گرفته اند.

6. نامه راجع به ارسال تلگراف امام جمعه اصفهان.

7. نامه «حاج سید مرتضی موسوی خلخال» راجع به انتخابات خلخال.

8. نامه راجع به درخواست کارمند زندان شهربانی.

9. نامه راجع به اجازه دفتر طلاق به «حاج سید ابراهیم خلخال».

10. نامه راجع به دادن شغل به آقای «جعفر شریف»، دیپلمه کشاورزی.
11. نامه راجع به زنی به نام «ربابه»، درباره گرفتاری شوهرش.
12. نامه راجع به تجدید استخدام «تقی چرم فروش ها».
13. نامه راجع به آقای «حسین سرسری».
14. نامه راجع به انتصاب «آقای تربتی» به فرمانداری «ماکو».
15. نامه راجع به استخدام شخصی برای حسابداری.
16. نامه آقای «سید موسی موسوی» که از شاگردان خصوصی آیت الله کاشانی است.
17. نامه راجع به استخراج معدن نمک به وسیله آقای «ذبیح الله کامران».
18. نامه راجع به انتقال «آقای شجاعی» به شهربانی.
19. نامه راجع به استوارِ اخراجی «عطاءالله نیکنام».
20. نامه راجع به نزاع بین اهالی قریه «خدیجه خاتون» و «خلج آبادی ها».
21. نامه راجع به انتصاب آقای «سلیمانی» به سمت بخشداری «ابهر».
22. نامه علیه «ابوالفضل نبوی».
23. نامه راجع به انتصاب ستوان یکم «عبدالله مرتاضی» به ریاست شهربانی «کرج».
24. نامه راجع به تغییر محلّ بخشداری «تفت» حوزه «یزد».

25. نامه راجع به «پنبه».
26. نامه راجع به صدور گذرنامه برای آقای «عبدالله خوانساری» برای زیارت.
27. نامه راجع به دادن گذرنامه به «سیدالواعظین آقای سید جعفر احتشام» برای عتبات عالیات.
28. نامه راجع به دادن گذرنامه دسته جمعی به آقای «محمد مهدی نعمتی».
29. یادداشت خطاب به آقای «مصطفوی».
30. نامه راجع به رفع تعلیق آقای «عظیمی».
31. نامه راجع به صدور پروانه وکالت برای آقای «برهانی».
32. نامه راجع به تقاضای اهالی «میناب».
33. نامه آقای «حسین راضی» و اعلامیه نماینده «حزب ایران» وابسته به «جبهه ملی» در ارتباط با تأسیس حزب ایران در شیراز، نامه آیت الله کاشانی خطاب به اینجانب.
34. تلگراف اهالی قم و دستخط آیت الله کاشانی.
35. ارسال تلگراف آقای «شیخ محمد احدی».
36. نامه راجع به شکوائیه اهالی قریه «فرح آباد» از توابع «تربت حیدریه».
37. نامه راجع به آقای «علم الهدی».
38. نامه «شریعت زاده کردستان» از سنندج.
39. نامه خصوصی و محرمانه آیت الله به اینجانب.

40. نامه راجع به سروان «داود ترکمان» و تغییر محل خدمت مشارالیه.

41. نامه «محمود منتظری» و دستور آیت الله که اجازه کار داده شود.

42. تلگراف راجع به تعویض فرماندار مهاباد.

43. نامه راجع به آقای «مستجابی».

44. نامه شرکت «سنتاب».

45. نامه راجع به «عبدالعظیم گشتاسبی».

46. نامه راجع به آقای «رازانی» مدیر «روزنامه رازانی».

47. نامه خصوصی راجع به «شهنواز».

48. نامه راجع به «سید محمد علم».

49. نامه راجع به اهالی «قصر شیرین».

50. نامه از آقازاده آیت الله راجع به انتخابات «ساوه».

51. نامه از آقازاده آیت الله (سید محمد) راجع به توصیه سرگرد «معیری».

52. نامه از آقازاده آیت الله راجع به شکایت از هجوم ایادی «دکتر اقبال».

53. نامه از آقازاده آیت الله راجع به شکایت یک زن.

توضیح آن که اینجانب مدّت زیادی در وزارت کشور نبودم؛ یعنی این نامه ها که نزد خود من موجود است، ظرف مدّت کوتاهی شرف صدور یافته است و این، خود می رساند که تا چه حد آیت الله

(کتاب «خاطرات من در یادداشت های پراکنده»، دکتر شمس الدین امیرعلایی، چاپ تهران، 1363، صفحات 372 - 303)

... بعد از نشر مقاله من در فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر»، آقای دکتر شمس الدین امیرعلایی به طور غیابی سخت از من گله مند شد! و یکی از دوستان ملی گرا از من خواست که با ایشان ملاقاتی داشته باشم تا رفع سوءتفاهم بشود... البته من به آن دوست محترم گفتم که بنده با ایشان اختلاف شخصی ندارم که با ملاقات، رفع سوءتفاهم بشود، ولی آمادگی دارم که با ارائه اسناد، به آقای دکتر امیرعلایی اثبات کنم که اهداف آیت الله کاشانی از توصیه نامه ها هرگز شخصی و یا مربوط به منسوبین خود نبوده، بلکه برای رفع نیازها و گرفتاری های مردم بوده است. متأسفانه قرار دیدار با ایشان به تأخیر افتاد و آقای دکتر امیرعلایی چندی بعد درگذشت.

امید آن که غفران الهی شامل حال ما و ایشان بشود و همگی در دایره رحمت واسعه حق قرار گیریم.

ص: 150

1- و شاید به پاداش همین: «بزرگواری، سعه صدر، باران رحمت، عنایت، روابط حسنه، توجه و مرحمت» آیت الله کاشانی است که جناب امیرعلایی در آخرین مقاله خود، مندرج در نشریه «پیام هاجر» خانم اعظم طالقانی، مورخ 15 مرداد 1372، با بی شرمی تمام، ایشان را یکی از عناصر عملیات کودتای 28 مرداد قلمداد می کند... و جای تعجب است که در کتاب خود این همه از ایشان تجلیل به عمل می آورد؟! به راستی که: زمین خشک و شوره زار سنبل نژاید!...

اشاره: هم زمان با اوج مبارزات ملی شدن صنعت نفت، به رهبری مرحوم آیت الله کاشانی، روح تازه ای در جهان اسلام دمیده شد و حرکت های ضد استعماری - ضد استبدادی در کشورهای جهان سوم آغاز گردید. اما با تغییر مسیر «نهضت اسلامی ایران»، طی یک «کودتای خزنده» توسط آقایان «ملی گراها» و دور کردن عناصر اسلامی و بالأخره تبدیل آن به «نهضت ملی»! و سپس سرکوب رهبران هر دو جریان، توسط مزدوران امپریالیسم، حرکت های سیاسی در دیگر نقاط جهان نیز یکی پس از دیگری سرکوب شدند...

چهل و چند سال پیش و در بحرانی ترین شرایط مبارزات مردم مسلمان ایران، «شهید سید قطب» طی نامه ای که تحت عنوان: «اذا جاء نصرالله» در هفته نامه «الرساله» منتشر گردید و آن را به «آیت الله کاشانی» تقدیم نمود، هم صدایی و پشتیبانی جهان اسلام را از حرکت اسلامی ایران، اعلام داشت.

متن این نامه در هفته نامه «الرساله»، ارگان رسمی «اخوان المسلمین» مصر، چاپ قاهره، شماره 951، مورخ 24 ذی حجه 1370 هجری - 25 سپتامبر 1951م - منتشر گردیده که اینک به مناسبت بزرگداشت خاطره آن مرد بزرگ تاریخ معاصر ایران، به نشر ترجمه فارسی آن، مبادرت می ورزیم.

البته این نامه، نشان دهنده این نکته نیز هست که همواره «متحدّ جان های شیران خداست.»

سید هادی خسروشاهی

تهران - 20/12/68

ص: 152

19me. année No 951

برل الاونترال عن سنة
ص
١٠٠ في مصر والسودان
١٥٠ في سائر الممالك الأخرى
نعم هذا العدد ٢٠ ملها
الوعونات
بتفق عليها مع الإدارة

الرسالة

مجلة أسبوعية للعلم والفضل

ARRISSALAH
Revue Hebdomadaire Littéraire
Scientifique et Artistique

Le Caire 24 - 9 - 1961

صاحب المجلة ومديرها
ورئيس تحريرها السنول
أحمد حسن الزيات
الإدارة
دار الرسالة بشارع السلطان حسين
رقم ٨١ - مابين - القاهرة
تليفون رقم ٤٢٣٩٠

العدد ٩٥١ د القاهرة في يوم الاثنين ٢٤ ذي الحجة سنة ١٣٧٠ - ٢٥ سبتمبر سنة ١٩٥١ - السنة التاسعة عشرة

إذا جاء نصر الله والفتح ..

« مهادنة الى آية الله كاشاني »

للاستاذ سيد قطب

في الأذن بشارت - في هذه الأيام - على الرغم من كل ما يكتنفه من سحب وظلام . في الأذن بشارت بالعودة إلى محي الإسلام ، تنجلي في كل أنحاء الوطن الإسلامي . عودة الفنون الشاردة المعزقة ، التي هدهما السكالك وهي نلت وراء أعلام أجنبية من روحها وناويها ، أجنبية من أهدافها ووجهها ... إنها تعود وريدا وريدا في هذه الأيام إلى المحي الذي استبيحت حرمانها عندما فارقت ، وإلى الرابة التي أزيلت مرتها حينما تحت منها .. إنها تعود إلى الإسلام تنادي باسمه في كل مكان ، وتطلب عنده القوة والمزة والسلامة .. وهذا هو موضع الرجاء في العالم الإسلامي في هذه الأيام

إن الساعة اليوم إلى تسكين العالم الإسلامي في جهة ، وإلى تحكيم الإسلام في هذه السكتلة .. ليسوا هم الدعاة الذين وهدم ، وليسوا هم « الإخوان المسلمين » وهدم ، وليسوا هم لأفراد الذين يوجه الإسلام تفكيرهم وهدم .. إنهم ليسوا هؤلاء . سلب في

هذه الأيام ، إنعام كذالك جماعات وأحزاب وشخصيات ابست الدعوة الإسلامية طابعها البارز ، أو وجهها الأساسية .. وعذا هو الدليل على أن الأمة الإسلامية قد وجدت نفسها بعد التيه والضلال ، وأنها تنجذب بصدى واحد ، منبث من ضميرها بلاء محل ولا انقذال

أقد لب الاستمرار لعينه الكبرى يوم برق الوطن الإسلامي الأ أكبر ، وحوله إلى دويلات تحمل الطابع القومي المربيل ، وتدخل من قوسيتها الإسلامية الكبرى . أقد هدم حينذاك كل ما بناء الإسلام من وحدة ضخمة تذوب فيها الدنامير والأجناس ، وتنعصر فيها الألوان واللغات ، وتهدت كلها هتاقا واحدا من تقرب متآخية في الله

ولم يسكن بد للاستمرار من أن يلبس هذه التمية . فإكان في استطاعته أو مقدوره أن يزود هذه السكتلة الكبرى ومحى وحدة سياسية . فإما حين يقين لها في بوق « القومية » تخادع فقد انفرط القدم ، وانحلت القدمة ، وتنازرت القنول ، وبانت كلها . أقمه سائفة إن أراد

نم واجهت كل دويلة مشكلتها الماخضية . واجهتها مزلا . من رابة تقف في ظلها ، ومن قبلة تنوب إليها . وانطلقت كل دويلة تجابه الاستمرار التجمع التكتل وحدها . نارة في مجلس الأمن ، ونارة في هيئة الأمم ، ونارة في محكمة العدل . وفي كل مرة كانت تؤوب بالفشل ولحوية ، لأن الاستمرار هناك وحدة !

نامه شهيد سيد قطب تقديم به آيت الله كاشاني

نامه شهيد سيد قطب تقديم به آيت الله كاشاني

این روزها علی رغم این که افق را ابرها و تیرگی ها فرا گرفته، اما بارقه های امید می دیده می شود. امید بازگشت به آغوش اسلام در تمام افق های میهن اسلامی، پرتو افکننده است. بازگشت پاره های از هم گسیخته ای که از بس در پی تبلیغات بیگانه با روح و با تاریخ، بیگانه با آرمان و با گرایش های خود دویده، که به جان آمده است.

مسلمانان در این روزها، آهسته آهسته به آغوش اسلام باز می گردند. آغوشی که وقتی از آن دور شدند، احترام و ارزش خود را از دست دادند... به زیر پرچمی باز می گردند که وقتی از آن چشم پوشیدند، عزت خود را هم باختند. آن ها به اسلام باز می گردند و در هر گوشه و کنار جهان، نام آن را با صدای بلند می خوانند و از آن، عزت، قدرت و سلامت طلب می کنند. پس موجب امیدواری در جهان اسلام، امروزها همین نکته است.

آن هایی که امروزه خواستار تشکّل و وحدت جهان اسلام در یک جبهه و تحکیم این جبهه هستند، تنها به علما و روحانیون محدود نمی شوند. تنها «اخوان المسلمین» هم نیستند. در افرادی که تفکر و اندیشه اسلامی را باور دارند هم خلاصه نمی شوند. امروزه نه تنها اینان، بلکه گروه ها، احزاب و شخصیت هایی را هم که اسلام، ویژگی بارز و اساسی آن ها نیست، فرا می گیرد. این خود، دلیلی است که امت اسلامی پس از گمراهی و سرگردانی، خود را

بازیافته است و اکنون بدون هیچ فریب و نیرنگی، یک صدا به این سوگرایش پیدا کرده است.

امپریالیسم مهمترین بازی خود را زمانی انجام داد که میهن اسلامی بزرگ را به کشورهای کوچکی با گرایش های ضعیف «ملّی» تقسیم کرد و امت و ملیّت بزرگ اسلام، در این کشورها کنار گذاشته شد. استعمار با این کار، اتحاد بزرگی را که اسلام پدید آورده بود و در آن نژاد، جنس، رنگ و زبان در هم می آمیخت و همگی با یک صدا و برادروار شعار واحدی سر می دادند، از هم فروپاشاند.

امپریالیسم جز این بازی، چاره دیگری نداشت؛ زیرا نمی توانست و قدرت نداشت که این تشکّل بزرگ و یکپارچه را فرو ببلعد. اما زمانی که بوق فریبنده «ملّی گرایی» را به صدا درآورد، گردنبد از هم پاشید و گره باز شد و تشکّل از هم گسیخت و به لقمه ای چرب و نرم برای هر کسی که می خواهد، مبدّل گردید.

.... سپس هر کدام از این کشورهای کوچک با مشکلات داخلی روبه رو شدند. آن ها با این مشکلات - بدون وجود پرچمی که در سایه آن بایستند و بدون داشتن قبله گاهی که به سمت آن روی آورند و توجه کنند - روبه رو شدند و به ناچار هر کدام به تنهایی، به مقابله با استعمار برخاستند. این مقابله گاهی به شکل شکایت به «شورای امنیت»، گاهی به صورت استمداد از «سازمان ملل» و یا پناه بردن به «دادگاه بین المللی لاهه» اتفاق می افتاد، اما در هر بار

ص: 155

هم به ناکامی می انجامید؛ چرا که امپریالیسم در همه این مراکز، نفوذ داشت و متحد و یکپارچه بود و «ملّی گرایی» که مستضعفین شرق را با آن فریب داده بود، همواره امپریالیسم را به یاد «صلیبی گری» می انداخت تا با آن، به مقابله با کلّیت اسلام برخیزد!

هر کدام از این کشورهای کوچک، برای مبارزه با ظلم و بیداد داخلی و ستمگری های اجتماعی، راه حل ها و اصولی را در پیش می گرفتند که نه به جا بود و نه بر زمینه درستی استوار می شد. این راه حل ها با نام های دموکراسی، سوسیالیسم و گاهی کمونیسم مطرح می شد. اما تمام این تلاش ها مأیوس کننده بود و راه حل هایی بود که شرایطی غیر از شرایط جهان اسلام، آن را پدید آورده بود. این راه حل ها در واقع امتداد طبیعی اندیشه های مادّی گرایی است که وجدان و تمدن غرب، آن را مذهب خود ساخته است و ریشه در تمدن یونان و روم دارد. اما چنین راه حل هایی در فضا و اندیشه اسلامی، جایی نمی تواند داشته باشد.

.... و سرانجام به کجا کشید؟ نتیجه کار، همان است که امروز می بینیم: «تجزیه و جدایی اسلام و تشکل جهان صلیبی؛ یعنی تضعیف کشورهای اسلامی و اقتدار استعماری. تقسیم ثروت و منابع این کشورها و در واقع غارت آن ها توسط انگلیس، فرانسه، هلند و آمریکا.» حکومت کشورهای نیمه مستقلی مانند مصر و عراق هم با موضع گیری های ناتوان خود، یک پا پیش می گذاشتند و یک پا پس!

وضع در داخل، به هرج و مرج در مقابله با بیداد و ستمگری های اجتماعی کشید. عده ای از ما به نام اسلام و گروهی دیگر به نام سوسیالیسم می خواستیم با آن مقابله کنیم و کسانی هم در بین ما بودند که به طور پنهانی به کمونیسم دعوت می کردند. در جبهه مقابل، «بورژوازی و فئودالیسم خشن» و «سرمایه داری فسادآمیز» صف آرایی کرده بودند و با توطئه چینی و فتنه انگیزی میان این گروه و آن گروه، درگیری ایجاد می کردند تا بهره خود را ببرند!

البته هر از گاهی نیز صدای هیاهوی طوطی صفتانی به گوش می رسید که خطر! نشر اندیشه اسلامی و اهتزاز پرچم اسلام را هشدار می دادند و به ما بیم می دادند که چنانچه شعار اسلامی بدهیم، دشمنی امپریالیسم و جهان غرب را به جان خریده ایم! و از ما می خواستند که زیر لوای جهان غرب گرد بیاییم! - گویی این جهان غرب به ما جام محبت می نوشاند! - و آن گاه به ما هشدار می دادند که دچار انشعاب و جدایی در درون کشور واحد نشویم، گویی که ما امروزه در جبهه ای واحد متشکل هستیم و هیچ گونه جناح بندی و گروه گرایی در میان ما نیست!

آن ها اوضاع وخیم تر را به ما هشدار می دادند، طغیان «حکومت اسلام» را یادآور می شدند و بیم از جور و بیداد می دادند، گویی که امروز ما در اوج آزادی هستیم. ما را از بازی «روحانیون حرفه ای»

بیم می دادند! گویی که ما اکنون این مرارت ها را از دست

آن ها نمی کشیم!

بی شک این هشدارها، توپ های توخالی است که فقط به امپریالیسم که از اندیشه گردآمدن مسلمانان در زیر پرچم اسلام بیمناک هستند، سود می رساند؛ زیرا آنان همانند «ملکه ویکتوریا» و مانند «گلاستون» به این نتیجه رسیده اند که باید پرچم قرآن، پیش از آن که «سفیدپوستان غربی»، حکومت سرزمین های اسلامی را در دست بگیرند، از بین برود؛ چرا که آنان به خوبی دریافته اند روزی که این پرچم بار دیگر به اهتزاز دربیاید، «استعمار سیاه»، رنگ خواهد باخت.

استعمار غربی به خوبی می داند که چنانچه میهن اسلامی یکپارچه شود، چه موقعیت استوار نظامی، سیاسی و اقتصادی نیرومندی خواهد داشت. امپریالیسم از منابع مادی و انسانی فراوانی که جهان اسلام می تواند فراهم بیاورد، به خوبی آگاه است. برای استعمار، کاملاً عیان است که وقتی چند صد میلیون نفر زیر یک پرچم و در سایه عقیده ای واحد و نظام اجتماعی واحد، گرد بیایند، کفه ترازو به نفع این ها سنگینی خواهد نمود.

دنیای سرمایه داری و کمونیسم هر دو از «این روز» در هراس هستند. سرمایه داری از این در هراس است که می داند روزی که اسلام زمام امور را در دست بگیرد، اصول اقتصادی مربوط به «ربا» و «احتکار» و «سودجویی» را در هم خواهد ریخت و اقتصاد را بر

ص: 158

اساس و اصول اسلامی، که در آن رباخواران و مُحْتَرِکین و بهره‌کشان جایگاهی ندارند، پی‌ریزی خواهد کرد. می‌داند اگر حکومت اسلام برقرار شود، جهان پهناوری را که از «سواحل آتلانتیک» تا «کرانه‌های پاسیفیک» - اقیانوس آرام - امتداد دارد، از چنگ اقتصاد بهره‌کشی او در خواهد آورد و ابتکار توطئه‌های سرمایه‌داری را از بین خواهد برد؛ همان‌گونه که کشورهای بلوک شرق به نحوی از این توطئه‌ها نجات یافته‌اند. در آن صورت جهان وسیع سرمایه‌داری، کوچک و محدود خواهد شد.

وقتی جهان اسلام از چنگال سرمایه‌داری غرب برهد، دیگر برای سرمایه‌داری چه می‌ماند؟ اگر این کار صورت بگیرد، سرمایه‌داری غرب خفه خواهد شد و چونان کالبدی بی‌جان خواهد افتاد. «امپریالیسم» بدین جهت از لوای اسلام و حکومت اسلام بیم دارد و می‌ترسد که مبدا میهن اسلامی، نیروها و سربازان خود را تجهیز کند و به نابودی جهان سرمایه‌داری برخیزد.

«کمونیسم» نیز از آن جهت در هراس است که می‌داند تنها شانس آن برای ادامه حیات در جهان، وجود نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی است؛ زیرا کمونیسم در یک جامعه متعادل و متوازن که ثروت‌ها در آن انبار نمی‌شود و درآمدها کلان نمی‌گردد و ربا، احتکار و استثمار و بهره‌کشی‌های سرمایه‌داری وجود ندارد و میان کارگر و کارفرما ستیز نیست و راهی برای بهره‌کشی کارفرمایان از دسترنج کارگران وجود ندارد، جایی برای ادامه حیات نخواهد داشت.

جامعه ای که اسلام به وجود می آورد، اگر بر پایه و اصول صحیح باشد، جامعه ای بی طبقه خواهد بود؛ زیرا منافع کارگران با منافع مشروع ثروتمندان تضادی ندارد و کارگران در بخشی از سود، شریک هستند و این حق را دارند که سهم خود، یا بخشی از آن را به صورت سهام کارخانه دریاورند. در این جامعه «اسراف» و یا «تنگدستی» هر دو «مکروه» و «حرام» است. جامعه ای است که ثروت ها در آن انباشت نمی شود؛ زیرا ربا و احتکار و ظلم در دستمزد ها وجود ندارد، بنابراین جامعه ای متوازن است؛ زیرا حکومت مقید است که هرگاه در موازنه ثروت ها اختلالی پیش آمد، آن را دوباره تقسیم بندی نماید و حتی موظف است که روش هایی برای جلوگیری از پدید آمدن این اختلال کلان سرمایه داری به کار گیرد. جامعه ای است که تمام بخش های عمومی آن ملی است و مالکیت عمومی دارد و انحصاری نیست. وقتی جامعه اسلامی بدین منوال باشد، امکان رخنه کردن کمونیسم در آن ضعیف و حتی غیرممکن است. به همین دلیل، «کمونیسم» همانند «کاپیتالیسم» در اندیشه ستیز با اتحاد اسلام و ایجاد حکومت اسلامی است. کمونیسم به وسیله رسانه ها و بوق های خود، وحشت و هشدار می دهد و همواره سعی می کند از ارزش اندیشه اسلامی بکاهد و وانمود کند که زمینه عملی، برای اجرای آن وجود ندارد، و در واقع در این راستا گام به گام با سرمایه داری، همراه شده است!

اما در میان تمام این دشمنی‌ها و تجاوزها، فریادی مشترک از گوشه و کنار جهان اسلام برخاسته است که خواستار اتحاد مسلمانان و ایجاد حکومت واحد اسلامی است.

باید گفت که امروزه تنها «اخوان المسلمین» نیستند که چنین خواسته‌ای را دنبال می‌کنند. تنها روحانیون، اندیشمندان، نویسندگان و دعوت‌گران هم نیستند، بلکه خواسته‌ای است که از وجدان امت اسلامی برخاسته است.

حکومت پاکستان خواستار برپایی کنفرانس اقتصاد اسلامی برای تنظیم اقتصاد جهان اسلام بر وفق اصول اسلامی است و این خواسته آیت الله کاشانی رهبر مذهبی ایران است که به روی «سگ‌های انگلیسی» فریاد می‌زند که نه تنها از ایران، بلکه از جهان اسلام بیرون بروند. او پیمان تشویق و رهنمودهای خود را برای نخست‌وزیر مصر می‌فرستد و در خیابان‌های ایران راهپیمایی‌هایی در پشتیبانی از مصر و آرمان عادلانه آن برپا می‌دارد.

خواسته‌ای است که «علال الفاسی» و «محمد حسن الوزانی»، رهبران مراکش، خواهان آن هستند و می‌دانیم که فرانسه در سال 1931 م وقتی نتوانست مراکش را از پای دریاورد، به گسیختن شیرازه دینی آن توسط «ظهیر البربری» پرداخت.

این خواسته مسلمانان مالایو در آسیا و سومالی در آفریقا است. آن‌ها به سوی جهان اسلام گرایش دارند.

خواسته ای است که «احمد حسین»، رهبر «حزب سوسیالیست مصر» در نامه گرم خود خطاب به آیت الله کاشانی، رهبر ایران آن را مطرح می سازد که با خنجر اسلام بر پیکر انحصار نفت ضربه زد و آن را خونین ساخت. خواسته «احمد ابوالفتح» در کتاب «حکایت هایی برای مصر» است که خواستار رهایی با برپایی حکومت اسلام و عدل اسلامی است.

این بیداری است... هدایت است... نور است... وجدان تمامی امت است که بیدار می شود و راه می گشاید و نور می افشانند. این دعوت، دیگر یک دعوت و خواسته فردی نیست. دعوت یک هیأت هم نیست. سروش آسمانی است که بار دیگر به زمین می آید. این همان بارقه های امیدی است که علی رغم ابرها و تیرگی در افق ها هویدا شده است.

سید قطب - قاهره

ذیحجه 1370 هـ.

ص: 162

یادداشتی درباره نامه «احمد حسین» به آیت الله کاشانی

اشاره: «شهید سید قطب» در یادداشت کوتاهی که در رابطه با نامه «احمد حسین»، رئیس حزب نیرومند «مصر جوان»، در 16 سپتامبر 1951م نوشته و منتشر ساخته است به نکات جالبی اشاره دارد؛ از جمله این که علی رغم خواست حاکمیت میهن خود، نام اصلی «خلیج فارس» را به کار می برد و «ملّی گرایی» را اندیشه ای ویرانگر می شمارد و عامل اصلی پیروزی امپریالیسم را در پراکندگی دنیای اسلام می داند! و...

یادداشت شهید سید قطب، درباره نامه «احمد حسین»، برای تکمیل نامه خود وی که ترجمه آن هم در این یادنامه آمده است، ترجمه و همراه متن عربی نقل می شود.

ولی اشاره به این نکته ضروری است که متأسفانه در شرایط کنونی، علی رغم تلاش محدودی که به عمل آمد، دسترسی به متن نامه «احمد حسین»، شخصیت سیاسی و برجسته معروف نیم قرن پیش مصر، مقدور نشد و ای کاش این امکان در جهان به وجود می آمد که «ارتباط فرهنگی» با «روابط سیاسی» در هم نمی آمیخت! (1)... بدون رابطه فرهنگی با ملل دیگر، خسارت های جبران ناپذیری بر نسل جوان ملت ها وارد می آید و حداقل ضرر، این است که آن ها را از درک حقایق تاریخی دور می سازد... و این همان است که دشمن می طلبد!

ص: 163

1- به هنگام اقامت سه ساله در قاهره، به عنوان رئیس دیپلماسی ایران در مصر، توفیق یار شد و اصل نامه احمد حسین، رهبر حزب سوسیالیست مصر، به دست آمد که در بخش پیوست ها ترجمه کامل آن خواهد آمد.



نطلب الفتوى من
أخرج اليهود المسلمين من ديارهم في
وأصبحوا الآن يهيمون على وجوههم. وقد
ويحتل الانجليز بلاد المسلمين ويظلمون
الأمريكان واليهود من وراء هذه اليهود
وقد عمد اليهود والأمريكان والانجليز
مصرية. ويصنعون على رأسها بعض كبار
لهم على سبيل الرشوة ليكونوا سبأاً به
من الشعب والتي يهيمون بها إلى بلادهم

**رسالة أحمد حسين
إلى كاشاني**

استقبلت بالفرح تلك الرسالة التي
انبعثت من قلب أحمد حسين، على
ضفاف النيل إلى آية الله كاشاني، وإلى
صديق على شاطئ الخليج الفارسي
استقبلتها بالفرح بوصفها دلالة لا
تخطئه على نزوح الرعي الطيفي في
مصر. وأدراك السوضيح الصحيح
لمشكلاتنا القومية في المجال العالمي. بل
بوصفها تصحيحاً لأخطاء نصف قرن
من الزمان في معالجة هذه المشكلات
القومية في الميدان الدولي.
لقد كانت فكرة القومية الضيقة
داخل الحدود المحلية هي الفكرة التي
قلقتنا. الفكرة التي مزقت قوى الوطن
الاسلامي الكبير. وحولته إلى دويلات
ضعيفة عاجزة مقهورة لا تقدر على
شيء. الفكرة التي اتاحت للاستعمار
الغربي المتكبر أن يتعدى بلاد اسلامي.
ثم يتعشى بالآخر. وهو مطمئن إلى تلك
الحدود المصطنعة التي تمنع كل دويلة
أن تهب لنجدة الأخرى. وهي مغترفة في
فحصها العبدى الضيق. لا تقدر على
نجدة نفسها. فضلاً عن نجدة سواها.
يقول أحمد حسين، قدمت إيران على
الغلاء اعترافها بإسرائيل. الله أكبر. إن
الامر جد لا هزل فيه والمسلمون في
إيران يهيمون رسالة الاسلام. وأن
المسلمين جميعاً أمة واحدة. أن إيران لم
تفكر في مصطنعتها التي تقضي عليها
بمصانعة اليهود العالميين. الله أكبر.
الله أكبر. فتح ونصر. فأسمة محمد
تستيقظ. أمة محمد تتحرك.

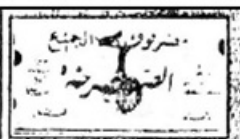
**تحتظيم
ديليسي**
كانت مظاهر
الحضن الانفرنسي،
وتمثالا من العن
البريطانية الحرب

**هذا الباب يلقي الضوء
على صفحات من
تساريفنا وتاريخ
الحركة الإسلامية
فسي مواجهة حملات
الزيف ومصادرها هي
صحافتنا وما كتبته
قادتساوكل أسبوع نشر
تباعاً ما نشر خلال الأعوام
الستين الماضية**

بيان الإخوان المسلمين
استعرضت الهيئة التأسيسية للإخوان المسلمين مشاكل العالم
الاسلامي. وما تحيكة له دول الاستعمار من مؤتمرات ومكابد
بغصد تسخير البلاد الإسلامية للمطامع الاستعمارية ورات أن مرد
ذلك إلى نخل البلاد الإسلامية عن رسالتها السعادية ومنها العليا
وسنتها في الجهاد الصحيح بجانب تفرغها في علاج مشاكلها
وتناولها للضحاياها على صورة المرادية. وذلك يهيب الإخوان
المسلمون بهذه الشعوب أن تتبذ
سياسة الاحتجاج والعرائض وتتفرض
الثقة من الهيئات الدولية التي لن تعالج
فضية واحدة على أساس العدل الجرد
من الهوى والمصالح الاستعمارية. ولا
على أساس الإيمان بالسعوية وحب
السلام. وعلى هذه الشعوب الإسلامية
الا تعتمد في تنفيذ أهدافها إلا على
جهادها ونضحيات أبنائها. وهذا
سأبخرض عليها أن توحيد جهودها
وتنظم قوامها وطاقتها وتناسق بين
خطتها ومناهجها ولا تلقى أعينها
جميعاً على كسولائها. وإنما تأخذ
نفسها بحياة الجهد والإعداد لجهاد شاق
طويل ولكنه أقرب الطرق وأمنها بلوغ
على عبادته المتقين الذين التزموا بالعمل
بكتاب الله وسنة رسوله.

طبقات الرجال
حسباً كميته
وموجوداً
كمنقور. فذلك
أنتم الرجال بل
أنتم الأعداء.
مجلة المباحث،
12 سبتمبر
1950م

المؤتمر الإسلامي الأوروبي
باريس في 13 سبتمبر - افتتح أمس المؤتمر الإسلامي
برئاسة الأمير شكيب أرسلان. وقد بلغ عدد المشتركين فيه
سبعين عضواً. واستعرض الرئيس حالة الإسلام العامة قبل
إلغاء الخلافة وبعدها وشاهد المسلمين بأن يتضامنوا
ويتحدوا لظلم الغايب السامية المشتركة. وبعد ذلك تليت
الرسائل المخطفة التي وردت من جهات عديدة وبينها رسالة
من خليفة تركيا السابق يمتنى للمؤتمر فيها النجاح ثم لزم
المؤتمرون الصمت مدة دقيقة حداداً على السيد رشيد رضا.
وقد ألقى رجال المؤتمر بأمر تشييد جامع في وارسو وأغربوا
عن امتنانهم للحكومة البولندية على المساعدة التي قدمتها
ولراعيتها للمسلمين.

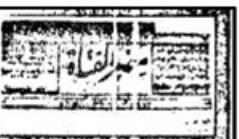


نريد
لا يرتكز على أساس
الاسلام. ولا يستمد منه.
وسنعمل على إحياء نظام
الحكم الإسلامي بكل
مطامره. وتكوين
الحكومة الإسلامية على
أساس هذا النظام.
بالطرق المشروعة.
مجلة المباحث،
12 سبتمبر 1950
29 ذو القعدة
1369هـ

يوم كانوا مسلمين
ذلا لا يرفعه حتى ترجعوا إلى دينكم.
حسن البنا
مجلة جريدة الإخوان المسلمين
17 سبتمبر 1950
19 جمادى الثانية 1369هـ

طبقات الرجال
الرجال ثلاثة:
رجل رجل،
رجل نصل،
رجل. ورجل
لأرجل.
فالرجل الرجل
هو الذي يعيش
الفكرة ويقف في
عقيدة خالدة
يؤدونها ويقال
دونها حتى يفشل
في سبيلها، فهذا
جندى العفوية.
والرجل نصف
الرجل هو ذلك
السدني يعيش
الظلم دنيسوي
ويقاتل دون غاية
شخصية. فذلك
اجندى الغنمية.
والرجل
اللارجل فهو
الذي لا رأى له
والعقيدة. يعيش
لنفسه وشهواته

جريدة الإخوان المسلمون
كتبت وزارة الشؤون الاجتماعية
(إدارة الجمعيات الخيرية) رسالة إلى
فصيلة المرشد العام تشوه فيها
بنشاط فروع قسم البر والخدمة
الاجتماعية للإخوان المسلمين.
واعتقوم به من تأسيس فصول لحو
الأمية.
وترجو إدارة الجمعيات الخيرية في
وزارة الشؤون من جميع الشعب
التي تدير فصولاً لحو الأمية أن
تتعلم بوزارة المعارف مباشرة
جريدة الإخوان المسلمون
الأربعاء 29 شوال 1369هـ
15 سبتمبر 1948م.



نريد
نريد بعد ذلك البيت
اسلم في ذلك كله. ونحن
هذه نغنى بالمرأة عايتنا
بالسرجه. ونغنى
بالطفولة عايتنا
بالشباب - وهذا هو
تكويننا الأسرى.
ونريد بعد ذلك
الشعب اسلم في ذلك
كله أيضاً. ونحن لينا
نعمل على أن نصل
دعوتنا إلى كل بيت. وأن
يسمع صوتنا في كل
مكان وأن تنتشر فكرتنا.
وتتغلغل في القسري
والنيوع. والذن والمراكز
كل نظام حكومي

**جهود شعب
الإخوان
في محو الأمية**
كل خير في تعاليم الإسلام. فيوم
كان المسلمون مسلمين كانوا سادة.
وهم نبذوا هذا الإسلام وشرعوا
لأنفسهم مالم يأت به الله وصلوا
إلى ما هم فيه وسيظلون كذلك حتى
يمودوا إلى دينهم. إن الله لا يغير
مبايعة حتى يغيروا ما يبايعهم.
وصديق رسول الله الفاضل إذا
تبايعتم بالعينة وأخذتم يدايها
البقر وتركتهم الجهاد سلف الله عليكم

**تحتظيم
ديليسي**
كانت مظاهر
الحضن الانفرنسي،
وتمثالا من العن
البريطانية الحرب

اما ترجمه یادداشت سید قطب درباره نامه احمد حسین:

از کنار رود نیل و از قلب «احمد حسین» نامه ای جوشید و خطاب به آیت الله کاشانی و مصدق در ساحل «خلیج فارس» نوشته شد که این نامه، با شادی و سرور روبه رو گردید.

من آن را با مسرت پذیرفتم؛ زیرا که دلالت آشکاری بر پیدایش و رشد بیداری و آگاهی واقعی دارد و نشان دهنده درک صحیح مشکلات ملی - محلی ما در رابطه با مسائل جهانی و بالاتر از آن است؛ چون در واقع نمودار روشنی از تصحیح اشتباهات نیم قرن گذشته ما در حل مشکلات ملی، در میدان بین المللی است.

بی تردید اندیشه تنگ و تاریک «ملی گرایی» در درون مسائل داخلی ما، اندیشه ویرانگری بود. اندیشه ای بود که نیروهای «میهن بزرگ اسلامی» را پراکنده ساخت و آن ها را به دولت های کوچک ناتوان بی ارزشی، که با هیچ چیزی قابل برابری نیستند، تبدیل نمود. اندیشه ای بود که به امپریالیسم غربی اجازه و امکان داد یک روز، یک کشور اسلامی را بدرد و بخورد! و شب، یک کشور دیگری را ببلعد، در حالی که اطمینان دارد که این مرزهای ساختگی، به هیچ دولت کوچکی اجازه کمک به دیگری را نخواهد داد؛ زیرا که همه در قفس های تنگ آهنین خود به انزوا کشیده شده اند و توان نجات خود را ندارند تا چه رسد به این که به فکر کمک به دیگران باشند!

احمد حسین در نامه خود می نویسد:

«ایران، به رسمیت شناختن اسرائیل را لغو کرد... الله اکبر.

مسأله خیلی جدی است و شوخی بردار نیست. مسلمانان در ایران، رسالت اسلامی را به خوبی دریافته اند، این که مسلمانان همگی امت واحده ای هستند. ایران با این اقدام به فکر منافع خود نبود که فقط در سازش با یهودیان جهان امکان پذیر است! الله اکبر... الله اکبر. فتح و پیروزی. پس امت محمد، بیدار می شود. امت محمد، به حرکت در می آید.»

سید قطب

«مصر الفتاه»(1)

16 سپتامبر 1951

ص: 166

1- «مصر الفتاه» ارگان رسمی حزب سوسیالیست مصر به رهبری احمد حسین بود.

مقدمه: اوایل سال 1389 ش، به دعوت مرحوم دکتر سید محمدعلی شهرستانی، برای شرکت در همایش بزرگداشت علامه آیت الله سید هبه الدین شهرستانی، همراه با بعضی از علمای تهران و بزرگان حوزه علمیه قم، آقایان: سید محمدرضا جلالی، رضا مختاری، رسول جعفریان، شیخ محمد حسون و دکتر مهدی محقق راهی عراق شدم و به طور طبیعی توفیق زیارت عتبات عالیات، پس از 35 سال نصیب گردید. در کنار کارهای جاری همایش و زیارت اعتاب و مشاهد مشرفه در نجف و کربلا و کاظمین، از کتابخانه های معروف این شهرها، همراه دوستان، دیدارهایی داشتیم. دوستان ارجمند بیشتر به دنبال «نسخه های خطی» و قدیمی و اخذ فیلم یا کپی از آنچه علاقه داشتند، بودند و این بنده، به دنبال کتاب های جدید و اسناد تاریخ معاصر و شرح زندگی علمای بزرگ بودم.

در دیدار از کتابخانه آیت الله شیخ محمدحسین کاشف الغطا، کتاب مخطوط «الحصون المنيعه» در چندین مجلد قطور، تألیف مرحوم آیت الله شیخ علی کاشف الغطا مورد توجه و بازدید قرار گرفت و از مقاله ای که در آن درباره سید جمال الدین حسینی اسدآبادی بود و ارزش تاریخی داشت، کپی گرفته شد که متن عربی آن توسط اینجانب تنظیم و در مجله «رساله التقریب» در تهران به چاپ رسید و مورد استقبال اهل تحقیق قرار گرفت؛ زیرا مرحوم آیت الله شیخ علی کاشف الغطا که به سبب تقارن سنی، آگاهی کاملی از دوران اقامت سید جمال الدین در نجف و کربلا و استانبول داشت، آن را به رشته تحریر درآورده است.

... یکی دیگر از اسناد آن کتابخانه، متن عربی بیانیه مرحوم آیت الله کاشانی در ضرورت تشکیل کنگره یا کنفرانس اسلامی بود که ظاهراً تنها نسخه باقی مانده از آن بیانیه است که به طور مستقل و در یک ورق سفید و بزرگ در عراق و تحت دو عنوان: «استنهاض العلامه آیت الله الکاشانی للشعوب الاسلامیه» و «دعوه العالم الاسلامی الی عقد مؤتمر اسلامی دوری» به چاپ رسیده است. انتشار این بیانیه در عراق، پس از شرکت فعالانه آیت الله شیخ محمدحسین کاشف الغطا در «کنفرانس اسلامی کراچی» و ایراد یک نطق تاریخی در آن، انعکاس وسیعی در مطبوعات عراق پیدا کرد و روزنامه «العراقیه» تحت عنوان: «آیات الله یفجرون البراکین»

- آیت الله‌ها آتشفشان‌ها را شعله‌ور می‌کنند - در ذیل عکسی از آیت الله کاشانی و آیت الله کاشف الغطاء، و چاپ عکس‌هایی از ایشان در کنفرانس اسلامی کراچی، شرحی درباره اهمیت برگزاری این کنفرانس‌ها با شرکت «آیات عظام» عراق و ایران منتشر ساخت و تشکیل این کنفرانس‌ها را در واقع نوعی «بیدارسازی آتشفشان» نامید. در این مقدمه کوتاه، نخست به هدف آیت الله کاشانی از این امر و انعکاس وسیع بیانیه ایشان در محافل بین‌المللی اشاره می‌شود و سپس خلاصه‌ای از ترجمه بیانیه موردنظر را می‌آوریم.

هدف آیت الله کاشانی

آیت الله کاشانی که شناخت دقیقی از توطئه‌ها و نقشه‌های دشمنان اسلام به ویژه انگلیس داشت، همواره و به هر مناسبتی به افشاگری علیه نقشه‌های دشمنان اقدام می‌کرد. او توطئه اصلی دشمن را ایجاد اختلاف بین مسلمانان و ملت‌های اسلامی می‌دانست و برای جلوگیری از اجرایی شدن آن، در گفتارها و مصاحبه‌های خود با جراید داخلی و خارجی، همواره هشدار می‌داد که مسلمانان باید بیدار شوند و بدانند که دشمنان برای ادامه سلطه خود بر سرزمین‌های اسلامی، به ایجاد اختلاف میان آن‌ها می‌پردازند.

به دنبال تشکیل کنفرانس‌های اسلامی محدود در «قدس» و «کراچی» و شرکت بعضی از علمای بزرگ شیعه، مانند آیت الله

کاشف الغطا در این کنفرانس ها، آیت الله کاشانی به فکر افتاد که با تشکیل یک کنفرانس بین المللی اسلامی با حضور و شرکت علما و شخصیت های تأثیرگذار در دنیای اسلام، ضربه محکمی بر پیکر استعمار بزند و زمینه های مساعد برای ایجاد اختلاف را با ایجاد وحدت کلمه بین مسلمانان، از بین ببرد و در همین راستا در سفر حج، در نخستین دیدار خود با گروهی از شخصیت ها و نمایندگان سیاسی بلاد اسلامی از جمله: اندونزی، پاکستان، هند، مراکش، تونس و مصر در ضمن بیاناتی، چنین گفت: «رجال مؤثر و فعال ممالک اسلامی متوجه باشند که از فلسفه حج و تجمع مسلمین دنیا در مکه معظمه چه نتایج بزرگی می توان به دست آورد! موضوع حج تنها ادای یک وظیفه دینی نبوده، بلکه تجمع مسلمانان دنیا در سرزمین مقدس حجاز، می تواند بالاترین فواید را برای تسریع در آزادی ملل شرق از نفوذ دول استعماری عاید سازد و هر سال در موسم حج، زمینه همکاری های وسیعی میان کلیه ممالک مسلمان جهان فراهم شود.

من علاوه بر ادای وظیفه مذهبی، قصد دارم هر چه بیشتر ممکن باشد، در این سفر با حجاج ملل اسلامی تماس بگیرم و کلیه مسلمانان دنیا را به همکاری بسیار وسیعی، که زمینه ای برای ایجاد یک جبهه قوی در برابر استعمار باشد، دعوت کنم.»⁽¹⁾

ص: 170

1- «همراه با خلیل؛ گزارش سفر حج آیت الله کاشانی در سال 1331»، تألیف سید علی قاضی عسکر، ص 39، نشر مؤسسه فرهنگی مشعر.

آیت الله کاشانی باز در همین زمینه در مصاحبه با روزنامه اطلاعات می گویند: «به طوری که بارها متذکر شده ام، برای قطع ریشه استعمار و پاره کردن زنجیر استثمار مدت هاست در فکر متحد ساختن ملل مسلمان و کشورهای مشرق بوده ام و در تعقیب همین فکر نیز در حدود سه ماه پیش، طی منشوری از تمام کشورهای اسلامی دعوت کردم که برای تشکیل مؤتمر یا کنگره ای، نمایندگانی بفرستند. این منشور در تمام مطبوعات ممالک عربی منتشر شده و حتی ترجمه آن در روزنامه «لوموند»، چاپ پاریس، نیز درج گردیده است.

این منشور یا دعوتنامه نه تنها برای تمام ملل اسلامی از مراکش گرفته تا اندونزی فرستاده شده، بلکه از دولت هند و مسیحیان خاورمیانه که از خطّ مشی من اظهار خرسندی کرده بودند نیز دعوت شده، این فکر در همه جا با استقبال شایان تلقی شده و همه نظر موافق با آن ابراز داشته اند.

به طور کلی این کنگره بر این اساس مبتنی خواهد بود که کشورهای اسلامی و ملت های مشرق، یک قوه و نیروی سومی در برابر دو بلوک شرقی و غربی تشکیل دهند و از راه همکاری اقتصادی و بهره برداری از منابع طبیعی موجود در این منطقه، سطح زندگی خود را بالا برده و با فقر و مکت، مبارزه نمایند و در نتیجه یک مرکز نیرومند تشکیل دهند. در نتیجه این اتحاد و اتفاق، ما نه تنها خواهیم توانست از سرایت آتش جنگ به کشورهای خود

جلوگیری کنیم، بلکه حتی امید فراوان دارم که بتوانیم از بروز جنگ خانمان سوز سوم مانع شویم.»⁽¹⁾

... در واقع باید گفت که آیت الله کاشانی با توجه به موقعیت خاصی که در آن دوران، به علت قیام علیه استعمار و انگلیس و پیروزی در ملی کردن صنعت نفت ایران، در جهان اسلام به دست آورده بود، برای برپایی این کنفرانس بین المللی اسلامی در تهران، اقدام نمود. آقای «جعفر رائد» که به توصیه آیت الله کاشانی در وزارت امور خارجه، به عنوان مترجم مشغول به کار شده بود و در ترجمه مصاحبه ها یا اعلامیه های ایشان به زبان عربی همکاری می کرد، در دیداری که با وی در لندن داشتیم، ماجرای این کنفرانس را توضیح داد و من از ایشان خواستم که آن را به طور مکتوب در اختیارم قرار دهد تا در فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» منتشر سازم. آقای رائد طی مقاله ای که چگونگی شناخت آیت الله کاشانی را بازگو می کند، درباره جریان کنفرانس بین المللی اسلامی چنین می نویسد:

«... از مهمترین مأموریت هایی که آیت الله کاشانی به عهده من نهاد، ترجمه و تکمیل اعلامیه ای در زمینه تشکیل یک کنفرانس بین المللی بود که خود من نیز آن را در رادیو خواندم و سپس نامه های مربوط به آن را نوشتم و به اطراف و اکناف فرستادم. به

ص: 172

1- «مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانی ها و پیام های آیت الله کاشانی» تألیف محمد ترکمان، جلد دوم، صفحه 162.

خاطر دارم وقتی که متن اعلامیه عربی آماده شد و من به آیت الله ارائه کردم، به طوری آن را صحیح و درست و بی غلط خواند که من از تعجب نتوانستم خودداری کنم و آیت الله که حیرت من را دید، با لبخندی به شوخی گفت: «بی سواد! گرچه من آخوندم، ولی بی سواد نیستم!» کلمه بی سواد، چنان که معروف است، تکیه کلام آن مرحوم بود. با این حال، خود او آن قدر فاضل و باسواد بود که بتواند چنین مزاحی را در حق دیگران روا دارد. در واقع درست خواندن یک نوشته عربی، کار سهل و ساده ای نیست. حتی برای عرب های تحصیل کرده نیز مشکل است که بتوانند متنی را بدون غلط بخوانند و چه بسیارند شاعران و نویسندگان عربی که از عهده درست خواندن نوشته های خود نیز بر نمی آیند.

روزی که آیت الله کاشانی به فکر تشکیل کنفرانس بین المللی اسلامی افتاد، من یادآور شدم که این کار، سابقه دارد و چند کنفرانس اسلامی، پیش از این در بیت المقدس و کراچی تشکیل شده است و حتی در تهران نیز در سال 1328، یک کنفرانس اقتصادی اسلامی، ترتیب یافته بود که سوابق آن می توانست کمکی به کار کنفرانس مورد نظر بکند. به این جهت عقیده داشتم که بهتر است دنبال کارهای گذشته را بگیریم و راه رفته را دوباره از سر طی نکنیم، ولی آیت الله نظر مرا نپذیرفت و گفت: «این مؤتمر اسلامی با مؤتمرهاى اسلامی قبل تفاوت بسیار دارد.»

با این حال، متأسفانه این اندیشه، هرگز جامه عمل به خود

نپوشید؛ زیرا برنامه ریزی کاملی برای آن صورت نگرفته بود و آیت الله کاشانی که نمی خواست برای تشکیل این کنفرانس از دستگاه های دولتی مانند وزارت خارجه کمک بگیرد، تصوّر می کرد انجام این امر با مکاتبات عادی امکان پذیر است، چنان که بعد از من نیز ادامه این کار را به عهده جهانگیر تفضلی، که به صف اطرافیان ایشان پیوسته بود، نهاد و من نفهمیدم که آیت الله با آن هوش و ذکاوت فطری، چه طور تصوّر می کرد که چنان کار پیچیده ای از عهده فردی ساخته است که اطلاع زیادی هم در مسائل اسلامی و جهان عرب ندارد؟ در هر صورت کار کنفرانس به جایی نرسید و تهیه مقدمات آن از اعلامیه ای که من به زبان عربی ترجمه کردم و در رادیو خواندم و از چند مکاتبه تجاوز نکرد و چون در دستگاه آیت الله، سازمان یا دبیرخانه ای که به کارها سر و صورتی بدهد و برنامه ها را به طور مرتب دنبال کند وجود نداشت، دنباله آن رها شد؛ زیرا اطرافیان که بر حسب معمول دستوره های ایشان را اجرا می کردند، در پی گیری کارها، جدّی و سختگیر نبودند... و البته دولت وقت هم به بهانه های مختلف علاقه ای از خود به تشکیل این کنفرانس نشان نمی داد و شاید در مواردی، کارشکنی هایی هم به عمل می آورد...»⁽¹⁾

ص: 174

1- فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» شماره 6 و 7، چاپ قم، صفحات 330 و 331، مقاله آقای رائد: «آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی؛ آن طور که من شناختم...»

متن عربی بیانیه آیت الله کاشانی درباره ضرورت وحدت مسلمین و تشکیل کنگره بین المللی در مطبوعات بلاد عربی، از جمله روزنامه «العراقیه» چاپ بغداد، منتشر گردید که در اینجا ترجمه خلاصه آن درج می گردد:

کنگره وحدت و پیام بیدارباش

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين والصلاه والسلام على محمد وآله الطاهرين وصحبه المنتجبين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، به ندای خداوند و پیامبر گوش فرا دهید به آن هنگام که شما را برای زنده ماندن فرا می خوانند.»

برادران مسلمان من! دین اسلام که سعادت جهان را برای بشریت عهده دار شده است، همیشه شما را به یگانگی و هماهنگی می خواند: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا...؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، آن گونه که شایسته پرواست، از خدا بترسید و از دنیا نروید مگر اینکه مسلمان باشید. همگی به ریسمان خداوندی چنگ بزنید و پراکنده مشوید...»

برادران مسلمان من! در نتیجه پیروی از این فرمان بود که رجال

صدر اسلام توانستند غلغله در دنیا بیافکنند و با یگانگی و هماهنگی و فداکاری و سرسختی، در مدّت کوتاهی با افرادی کم، بر دشمن بسیار خود غلبه کنند و دامنه اقتدار و نفوذ خود را تا چین و مرکز اروپا برسانند.

برادران من! این وضع جانگداز و خطرناک، این پراکندگی و عدم هماهنگی ملل اسلامی، که مولود نقشه های جهنمی و دخالت های نامشروع استعمارگر می باشد، مسلمانان را به این خفت و خواری کشانده است و در نتیجه این نقشه شوم و سیاست پلید بود که اخوت محمدی (صلی الله علیه و آله) و وحدت اسلامی را از میان مسلمانان برداشتند.

برادرانم! دست های استعماری تا آنجا که توانستند بنیاد ایمان را در دل های مسلمانان سست کردند و اخلاق عالیّه اسلامی را با ترویج مشروبات الکلی و ازدیاد مراکز فحشا، نابود ساختند تا پس از شکستن این دژ محکم، مانعی برای بردگی و بندگی و ذلت و پست ساختن آنان موجود نباشد و چنانچه آشکار است و به چشم خود می بینید و وضع اُسف انگیز مسلمانان گواهی می دهد، دشمن با به کار انداختن سلاحی خطرناک به پیروزی بزرگی دست یافته است.

برادران من! بیایید به خاطر اسلام، از نفاق و اختلاف دست کشیده و عواقب شوم آن را یادآور شوید و فریب نیرنگ دشمن را نخورده و نقشه خطرناک «تفرقه بیانداز و حکومت کن» او را که

برای نابودی شما کشیده است، خنثی سازید.

امروز حوادث جهان ایجاب می کند که ما برای شکست دشمن و حفظ سیادت و استقلال خود، دست به دست یکدیگر داده، با تفاهم و هماهنگی کامل، بیگانگان را از خاک و خانه خود بیرون برانیم. این پریشانی و سرشکستگی که امروز دامن گیر مسلمانان شده، در نتیجه این است که دستورات دینی را پشت سرانداخته و بنده شهوت و مادیات شده اند. اکنون برای ریشه کن ساختن این آفت سیل، ناچار باید آب را از چشمه قطع کرد.

برادران من! امروز ارواح جاویدان پدران شما، که در راه مجد و عظمت و بلندی نام اسلام، جان خود را فدا ساخته اند، شما را به قیام و مقاومت در مقابل هرگونه نفوذ استعماری دعوت می کنند و از این که می بیند چهارصد میلیون فرزندان آنان طوق بندگی دشمنان خود را بر گردن نهاده و به آن ها جزیه می پردازند، نگاه هایی پر از خشم و نگرانی را متوجه شما می سازند؛ آن ها با عده بسیار، زبون دشمن اندک خود شده اند!

من ندای آن روان های پاکیزه و جاویدان را تکرار کرده و به نام یک مسلمان برای عزت اسلام و برای حفظ شرافت مسلمانان، از شما فرزندان آن پدران کمک می خواهم و انتظار دارم در این دقایق حساس با قیام مردانه خود، ثابت کنید که هنوز آن خون پاک پدران، در رگ های شما جریان دارد. این پیام خدا و نوید رحمت اوست: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ سست

ص: 177

مشوید و اندوهناک مباحثید، اگر شما با ایمان به سر برید، برتری دارید.»

برادران من! وضع کنونی و حوادث روزمره جهان، هر لحظه بر یقین ما می افزاید که وجود یک جبهه متشکل از ملل مسلمان و هماهنگی دولت و ملت ضروری به نظر می رسد تا از جنبه معنوی دین و راهنمایی پیامبر بزرگ خود الهام گرفته و در برابر مطامع استعماری و نوکران آن، سدّ محکمی ایجاد نموده و از رخنه اجانب جلوگیری کنند.

برادران! ایجاد دولت پوشالی اسرائیل در فلسطین و فعالیت های صهیونیستی در همه دنیا، در واقع یکی از هزاران توطئه های مجرمانه پنهان و آشکاری است که بیگانگان به منظور نابود ساختن مسلمانان مرتکب شده اند: «أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ؛ دشمن ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان هستند.» شکی نیست که به وجود آوردن این نوع وحدت اسلامی، که بتواند چنین وظیفه سنگینی را به عهده بگیرد، جز با تشکیل کنگره ها یا کنفرانس که هر سال یک بار در پایتخت یکی از کشورهای اسلامی تشکیل شود و شعب خود را در نقاط دیگر کشورها تأسیس سازد، مقدور نمی باشد. در این کنفرانس می بایست نمایندگان سیاسی، دینی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای اسلامی که علاقه شدید آن ها نسبت به دین محرز باشد، شرکت کنند.

این کنگره، مسائل مربوط به امور سیاسی، ادبی، فرهنگی و

اقتصادی کشورهای اسلامی را - از هر مذهبی که باشند - مورد مطالعه دقیق قرار داده و در تأمین احتیاجات و تکمیل نواقص از هر یک از این قسمت ها، تصمیم لازم را اتخاذ می کند.

همچنین وظیفه دارد که ملل اسلامی را از جنگ های منطقه ای برکنار داشته، و در عین حال آن ها را به دفاع از استقلال کشورهای خود وادار کند و نیز از وظایف این کنگره است که با کشورهای غیراسلامی دیگر که زیر یوغ استعمار به سر می برند، مساعدت کرده، در حفظ صلح جهانی کوشش کنند تا آنجا که این جبهه اسلامی، سنگری برای حفظ بشریت و پناهگاهی برای صلح جویان و دشمنان جنگ گردد.

این کنگره موظف است نسبت به هر یک از جهات ذکر شده، تصمیمات لازم را برای مدت یک سال بگیرد تا در خلال این مدت و تا هنگامی که جلسه سال دیگر تشکیل می شود، به مورد اجرا گذارده شود.

نظام نامه این کنگره، می بایست از طرف کمیسیون های مخصوصی که در اولین جلسه کنگره برای این کار انتخاب می شوند، تدوین و سپس به تصویب کنگره برسد. مواد مهم و ضروری که این نظام نامه بایستی در برداشته باشد، ایجاد یک کمیسیون اقتصادی دائمی است که در نقاط مختلف کشورهای اسلامی، شعبه ای دائر کند و به جمع آوری کمک و اعانه ماهیانه و سالیانه از مسلمانان پردازد. کمک های جمع شده باید به مصرف

تأسیس کارخانجات صنعتی برسد و درآمد و سود کار این کارخانجات، صرف رفع نیازمندی فقرا و ناتوانان، توسعه فرهنگ، ساختن بیمارستان ها، اعزام مبلغین مسلمان به نقاط جهان، تکمیل وسایل دفاعی از کشورهای اسلامی و بیست درصد آن برای هزینه های ضروری کنگره و شعب آن در بلاد، تخصیص یابد.

من اکنون که این پیام را به رجال و شخصیت های مسلمان جهان می فرستم، پیشنهاد می کنم اولین جلسه این کنگره در پاییز آینده در تهران برگزار شود و از کشورهای اسلامی درخواست می نمایم که هر کدام نمایندگان از رجال دانشمند، وطن دوست، سیاستمدار و کارآموده خود را برای شرکت در این کنگره انتخاب و اعزام نمایند و برای این که این پیشنهاد به صورت مطلوبی جامه عمل بپوشد، لازم است در آغاز، کمیسیون هایی برای ترتیب مقدمات نخستین کنگره و انتخاب و معرفی نمایندگان که در آن شرکت خواهند کرد و همچنین تعیین روز جلسه و تنظیم برنامه آن تشکیل گردد.

این کمیسیون ها باید با یکدیگر، از طریق مکاتبه و یا طرق دیگر، به مشورت پرداخته و پس از انتخاب نمایندگان و اتفاق نظر بر تاریخ تشکیل کنگره، نتیجه را بر ما اعلام دارند تا دعوت نامه رسمی برای حضور آنان در تهران ارسال گردد.

من از رجال بزرگ اسلام که دارای اطلاع و تجربه کافی هستند، انتظار دارم از فرصت استفاده نموده، پیشنهادها و نتیجه افکار خود

را در زمینه همکاری با این کنگره، در خدمت برادران مذهبی و هم وطن خود قرار دهند و به این وسیله نام نیک خود را جاویدان سازند.

من اکنون در انتظار پاسخ این دعوت، از طرف برادران مسلمان خود هستم و از خداوند تبارک و تعالی می خواهم که در میان این بحران ها و طوفان های سخت جهانی، ما را در خدمت به اسلام و مسلمانان و خدمت به صلح و بشریت توفیق دهد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

سید ابوالقاسم کاشانی

این بود ترجمه ملخصی از پیام آیت الله کاشانی به ملل مسلمان و شخصیت های برجسته جهان اسلام، برای تأسیس دبیرخانه کنگره و تشکیل نخستین کنفرانس وابسته به آن، در تهران. و اما باید دید که انعکاس آن در جهان و نتیجه نهایی در ایران چگونه بود؟

ص: 181



آیت الله ها آتش فشان ها را شعله ور می کنند
- روزنامه العراقیة چاپ بغداد -

آیت الله ها آتش فشان ها را شعله ور می کنند

- روزنامه العراقیه چاپ بغداد -

این تصمیم و به دنبال آن نشر بیانیه آیت الله کاشانی، بازتاب وسیعی در سطح جهانی پیدا کرد که نقل یکی دو نمونه از آن‌ها نشان دهنده چگونگی انعکاس موضوع در دنیا می‌تواند باشد. شارل فاوول، نویسنده معروف و خبرنگار برجسته روزنامه «لوموند» چاپ پاریس، در گزارش مشروحی، در این زمینه چنین می‌نویسد:

«آیت الله کاشانی، پیشوای سیاسی و مذهبی ایران، دنیای غرب را به جنگ مقدس بر سر نفت تهدید می‌کند و قدرت او در به راه انداختن چنین جهاد مقدسی به قدری زیاد است که حتی ممکن است میلیون‌ها مسلمان شوروی را هم از پشت پرده آهنین به میدان جهاد و جدال بکشاند. چندی پیش رادیو باکو طی یک سخن پراکنی به زبان فارسی گفت که تنها یک دستور و حکم جهاد از طرف آیت الله کاشانی برای جنبش 30 میلیون مسلمان شوروی کافی است و دیگر هیچ چیز قادر به جلوگیری از آن‌ها نخواهد بود. این اظهارات بلندگوی سیاست شوروی در خاورمیانه نشان می‌دهد که حتی روس‌ها هم در مبارزه دامنه‌داری که آیت الله کاشانی علیه سیاست انگلستان آغاز کرده، پشتیبان او هستند.»

این دشمن قدیمی و آشتی‌ناپذیر سیاست استعماری انگلستان را، مردم دنیا تازه شناخته‌اند. نام او از روزی که رزم‌آرا به قتل رسید و

نفت ایران ملی شد، بر سر زبان ها افتاد، در صورتی که برای کمپانی های نفتی و وزارت خارجه انگلیس و سازمان اینتلیجنت سرویس آن، کاشانی از ده ها سال پیش شناخته و معروف بود و انگلیسی ها از مدّت ها قبل وجود او را برای منافع خود خطر بزرگی می دانستند.

در اسناد و آرشیو وزارت خارجه انگلیس، آیت الله کاشانی این طور معرفی شده است:

«نسب کاشانی، قائد مذهبی ایران، به پیغمبر اسلام می رسد. او در سال 1889 در کاشان به دنیا آمده است. پدرش از پیشوایان مذهبی در نجف بود که با انگلستان خصومت دیرینه داشت و سرانجام در مبارزه با سیاست دولت اعلی حضرت پادشاه انگلیس به قتل رسید. مرگ پدر، کاشانی را دشمن آشتی ناپذیر انگلستان ساخت و فعالیت های ضدّ انگلیسی او نه تنها در ایران، بلکه در سوریه و عراق و لبنان نیز توسعه یافت. در جریان جنگ جهانی دوم، با مفتی اعظم فلسطین و آلمانی ها علیه انگلستان همکاری کرد و همین همکاری موجب دستگیری وی در سال 1941 گردید و کاشانی به اراک تبعید شد؛ ولی آن قدر در ایران نفوذ داشت که در سال 1945 از تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید. پس از توقیف مجدد و تبعید، دوباره به نمایندگی تهران انتخاب شد. در نتیجه او از مصونیت پارلمانی برخوردار گردید و توانست مجدداً به تهران بازگردد.

ص: 186

آیت الله کاشانی در افکار و احساسات میلیون ها شیعه ایران و پاکستان و حتی روسیه شوروی نفوذ و قدرت فوق العاده ای دارد. باید از نزدیک مراقبت شود.»

کاشانی در اوراق و اسناد وزارت خارجه انگلیس به این ترتیب معرفی شده و در جریانات اخیر ایران، قدرت و نفوذ خود را دو چندان کرد و امروز به جرأت می توان گفت که: «پاپ شیعیان» شده است و همان قدر که فرامین پاپ برای کاتولیک ها مطاع است، دستورات آیت الله کاشانی نیز در نزد میلیون ها شیعیان خاورمیانه تأثیر قطعی دارد.

نفوذ معنوی کاشانی باعث شد که دکتر مصدق از راه مبارزه با انگلیس ها منحرف نشود و دولت ایران شناسایی خود را از اسرائیل پس بگیرد و به این ترتیب ایران وارد صف متحد دول عربی و اسلامی گردد. آیت الله کاشانی از اوایل تابستان در تجریش واقع در پانزده کیلومتری تهران زندگی می کند. او در این محل از شاگردان خود پذیرایی می کند. ما هم پس از شنیدن اخبار مربوط به تشکیل کنگره اسلامی، برای ملاقات با آیت الله به این محل رفتیم تا درباره این موضوع که در آینده خیلی کسب اهمیت خواهد کرد، توضیحات و اخبار تازه تری از زبان خود آیت الله بشنویم. البته من - شارل فاورل - پیش از این ملاقات، یک بار دیگر آیت الله را دیده و با او مصاحبه کرده بودم. در ملاقات جدید هم همان قیافه با همان مشخصات در برابرم مجسم شد و بار دیگر با همان تبسم

دائمی و نگاه‌های پرمعنی مواجه شدم. اولین سؤال من از آیت‌الله این بود که: چگونه جناب عالی حاضر شدید محیط بلند افکار عالی مذهبی را ترک کنید و در مسائل پیچیده سیاسی مانند مسأله نفت مداخله کنید؟

آیت‌الله جواب داد: «برای این که در اسلام مذهب از سیاست جدا نیست و هر فرد مسلمانی باید متوجه و مراقب احوال هم‌کیشان خود باشد و به علاوه، میهن‌دوستی یکی از عوامل نجات و سعادت است. اما در موضوع نفت با به دست گرفتن ثروت ملی خود و استخراج آن به دست خودمان، نه تنها برای رفاه حال مردم قدم برداشته ایم، بلکه با رهایی از تسلط جابرانه انگلستان، استقلال و آزادی خود را هم تأمین می‌کنیم.»

پرسیدم: آیا در ایران ممکن است نفت به عنوان یک سلاح و دستاویز برای جنبش‌رهایی بخش مسلمین از حضور و تسلط بیگانه مورد استفاده قرار گیرد؟

آیت‌الله جواب داد: «قطعاً، و دلیل آن همدردی و همکاری صمیمانه‌ای است که در جریان ملی شدن نفت ایران از طرف ملل عرب و مسلمان ابراز شده است و همین همدردی و صمیمیت، زمینه را برای جنبش‌های آینده ملل رنج‌دیده فراهم می‌کند.»

... در اینجا صحبت ما وارد موضوع مهم و اصلی شد و آیت‌الله کاشانی اظهار داشت: «حالا دیگر وقت آن رسیده است که ملل مسلمان عالم را دعوت به اتحاد محکم و خلل‌ناپذیر بکنیم.»

ارتباطاتی که در این مورد با دول اسلامی و رؤسای مذهبی ممالک اسلامی برقرار کرده ایم، ما را به تشکیل اتحادیه محکم و استواری امیدوار ساخته است. با تشکیل این اتحادیه، یک قدرت بزرگ و متحد برای مقابله با نفوذ استعمار خارجی و تضمین استقلال و آزادی ملل مسلمان به وجود خواهد آمد.»

گفتم: آیا در مورد عملی شدن این نقشه اطمینان دارید؟

آیت الله کاشانی با لحنی محکم و مطمئن اظهار داشت: «بلی، از پاکستان گرفته تا مراکش، با تمام ملل اسلامی در این موضوع ارتباط حاصل شده است. «اتحادیه اعراب» یک سازمان محلی و محدود سیاسی است و چون نمی تواند نقش اساسی و مهمی را بازی کند، باید جای خود را به یک سازمان وسیع تر و باعظمت تری بدهد. این سازمان که «اتحادیه اسلامی جهانی» است، باید میان دو بلوک شرقی و غربی، قوه سوم و بی طرفی باشد. تشکیل چنین اتحادیه نیرومندی برای توازن قوا و حفظ صلح در جهان نیز مفید خواهد بود.»

آیت الله کاشانی سپس چنین ادامه داد: «تمام مقدمات برای تشکیل یک کنفرانس بین المللی اسلامی فراهم شده است و این کنفرانس که پاییز امسال در تهران تشکیل خواهد شد، تمام اطراف و جوانب کار را برای تشکیل یک اتحادیه اسلامی نیرومند مورد بررسی قرار خواهد داد. اولین کوشش ما در این کنفرانس یا کنگره، اتحاد نظامی دول مسلمان و تشکیل یک ارتش واحد اسلامی

خواهد بود. با انجام این نقشه، «اتحادیه اسلامی» بیش از 450 میلیون جمعیت خواهد داشت و ارتش واحد اسلامی، نیرویی مهم با 20 میلیون سرباز خواهد بود.

این ارتش نه تنها قادر به حفظ استقلال دول اسلامی و دفاع از تمامیت ارضی بلوک مسلمان خواهد بود، بلکه وزنه سنگینی در صحنه سیاست جهان خواهد شد و بی طرف ماندن یا الحاق آن به یکی از دو طرف در صورت وقوع جنگ، اهمیت زیادی برای صلح جهان خواهد داشت و قوای متخاصم را در دنیا وادار به تجدید نظر در نقشه های تهاجمی خود خواهد نمود.»

در مورد روش دولت شوروی در قبال تشکیل اتحادیه اسلامی ما عقیده داشتیم که ممکن است نماینده مسلمانان شوروی هم در کنگره اسلامی تهران شرکت کند اما آیت الله کاشانی در این موضوع اظهار عقیده نکرد، ولی اظهار داشت که:

«با تحکیم اتحادیه اسلامی، فرانسه مجبور است ارتش خود را از شمال آفریقا بیرون ببرد. انگلستان تعدادی از افراد ارتش خود را در هندوستان از دست خواهد داد و آمریکا از پایگاه های هوایی در آفریقا محروم خواهد شد و بالأخره بعید نیست همان طور که رادیوی باکو اظهار عقیده کرده، روزی مسلمانان شوروی هم به این اتحادیه وسیع اسلامی ملحق شوند.»⁽¹⁾

ص: 190

1- روزنامه لوموند، مقاله شارل فاورل، مورخ 20 ژوئیه 1951، چاپ پاریس، فرانسه.

ژرژ کراویچ، خبرنگار روزنامه «نین دو بلگراد»، در مورد هدف تشکیل این کنگره سؤال می کند و آیت الله کاشانی در پاسخ می گوید:

«منظور از تشکیل کنگره اسلامی، ایجاد اتحاد و یگانگی مابین چهارصد و پنجاه میلیون مردم مسلمان جهان است و وقتی مردم مسلمان دنیا یکی شدند، دنیا را از خطر جنگ نجات خواهند داد. این کنگره، دائمی است و هر سال یک بار در یکی از کشورهای اسلامی تشکیل می گردد.»

مجله «نیوزویک» چاپ آمریکا هم مقاله مفصلی درباره هدف نهایی از تشکیل این کنگره منتشر ساخت که خلاصه آن چنین بود:

«آیت الله کاشانی که اکنون بزرگترین قدرت سیاسی و مذهبی در ایران است با تشکیل این کنگره می خواهد نفوذ و قدرت خود را در کلیه ممالک اسلامی بسط دهد و به جای اتحادیه عرب، یک اتحادیه بزرگ بین المللی اسلامی به وجود آورد. ممالک اسلامی، که در کنگره تهران نماینده خواهند داشت، عبارتند از: پاکستان، اندونزی، افغانستان، عراق، ایران، سوریه، لبنان، عربستان سعودی، شرق اردن، مصر و نمایندگانی هم از لیبی و تونس و مراکش و الجزیره ممکن است در این کنگره شرکت کنند.»

دکتر سوبار جو - وزیر خارجه اندونزی - که اخیراً از پایتخت های ممالک عربی و تهران دیدن کرد، یکی از کسانی است که برای تشکیل اتحادیه بی طرف اسلامی فعالیت می کند. در کنگره اسلامی

تهران، شخصیت های برجسته اسلامی مانند مفتی اعظم فلسطین و رجال دول عربی و رهبران جمعیت های اسلامی مانند: «مسلم لیگ» و «اخوان المسلمین» شرکت خواهند کرد. در این کنگره ممکن است موضوع تجدید خلافت اسلامی هم مورد بحث واقع گردد و برای ایجاد هماهنگی در اقدامات دول مسلمان، اقدام به انتخاب خلیفه مسلمین شود.»

... در همان ایام، خبرنگار روزنامه «اطلاعات» مصاحبه کوتاهی با آیت الله کاشانی درباره کنگره اسلامی و مسأله تحریم کالاهای انگلیسی به عمل آورده بود که برای اختصار، قسمت مربوط به کنگره نقل می شود:

«با این که دعوت از نمایندگان دول اسلامی و تشکیل یک کنگره از نمایندگان کشورهای مسلمان در تهران کار بسیار مشکلی است، معذک مقدمات این کار فراهم شده و در این هفته، برای آن ها دعوت نامه فرستاده خواهد شد تا هر چه زودتر این کنگره مهم برای اولین مرتبه در پایتخت ایران تشکیل شود.»

درباره اهداف تشکیل این کنگره از آیت الله سؤال شد. ایشان جواب دادند:

منظور از تشکیل کنگره اسلامی در تهران این است که تمام دول مسلمان روی زمین با هم اتحاد و اتفاق داشته باشند تا بر اثر این اتحاد و یگانگی بتوانند در مقابل هر نوع استثمار و استعمار خارجی مبارزه و مقاومت کنند. وقتی که این اتحاد و اتفاق عملاً حاصل

شد، دیگر هیچ دولت خارجی ای نمی تواند به دولت های اسلامی زور بگوید و به علاوه ثمره دیگر این اتحاد آن است که خود به خود موضوع جنگ های خانمان سوز به خصوص جنگ بین المللی سوم از بین می رود و صلح و صفا همه جا را فرا می گیرد.»⁽¹⁾

مقدمات تشکیل کنگره با جدیت و پشتکار انجام می شد. در جلسه ای که با حضور آیت الله کاشانی تشکیل گردید، تصمیم گرفته شد برای هشتاد نفر از شخصیت های دنیای اسلام، دعوت نامه ارسال شود و آیت الله کاشانی اظهار داشتند: «در نظر داریم از اتحادیه اعراب نیز برای شرکت در کنفرانس اسلامی تهران دعوت کنیم. به علاوه، کلیه ملل آسیا برای تشکیل این بلوک به طور کلی همکاری خواهند کرد و حتی ملل مسیحی آسیا قول داده اند از تشریک مساعی خودداری نمایند.»

روزنامه «اطلاعات» باز در این باره می نویسد:

«به قرار اطلاع، تاکنون اغلب ممالک اسلامی به دعوت آیت الله کاشانی، مبنی بر اعزام نماینده به کنفرانس تهران، پاسخ مثبت داده اند. در این میان اسامی کشورهای مصر، پاکستان، فلسطین و عراق دیده می شود و به ترتیب نحاس پاشا (نخست وزیر سابق مصر)، خلیق الزمان (رئیس جمعیت مسلم لیگ)، مفتی اعظم فلسطین و رشیدعالی به نمایندگی از طرف مسلمانان کشورهای مزبور به تهران خواهند آمد. یک منبع مطلع گفت: در کنفرانس

ص: 193

اسلامی تهران مسلماً شخصیت های معروف کشورهای عربی شرکت می جویند و تا پایان هفته جاری نیز روز تشکیل کنفرانس تعیین خواهد شد.

منبع مزبور در جواب این که نمایندگان کشورها در چه مکانی پذیرایی خواهند شد، اظهار داشت: در نظر است پذیرایی مجللی از آنان به عمل آید و در یکی از پارک های تهران اقامت خواهند جست.

اهداف، مسائل مورد توجه کنفرانس و دستور جلسات آن به قرار زیر است:

1- آشنایی نزدیک نمایندگان ملت های اسلامی با یکدیگر به منظور تقویت و استحکام روابط برادرانه و صمیمانه بین آن ها.

2- ایجاد سازمان تبلیغاتی واحد به منظور ترویج شعائر اسلامی.

3- برقراری و تقویت و حفظ روابط معنوی و فرهنگی در میان ملت های مسلمان جهان.

4- یافتن طرق عملی برای کمک فوری و مؤثر به عموم ملت های مسلمان جهان در مواقعی که یکی از ملل اسلامی مورد تجاوز و تعدی استعماری و مرامی سیاست های اجنبی و نقشه های استعماری آن ها واقع می شود و همچنین ارائه طریق برای کوشش دسته جمعی ملل اسلامی به منظور استقرار و حفظ حاکمیت ملی هر یک از ملت های مسلمان جهان.

5- ایجاد یک اتحادیه اسلامی از عموم ملت های مسلمان جهان برای حفظ صلح بین المللی.

گفته می شود مطالب مزبور فعلاً برای کسانی که به تهران دعوت شده اند، ارسال گردیده است.»

بدین ترتیب تمام مقدمات تشکیل کنگره اسلامی فراهم شد و منشوری که برای جهان اسلام فرستاده شد با استقبال کامل مواجه گردید. مردم فلسطین، که مثل سایر ملت های جهان سوم چشم به پیروزی نهضت در ایران دوخته بودند، به خصوص این کنگره را یک کمک اساسی معنوی و مادی برای احیای حقوق از دست رفته خود علیه اسرائیل غاصب می دانستند و به همین جهت مفتی اعظم فلسطین در راه تشکیل این کنگره، مساعدت های زیادی نمود؛ از جمله اینکه صورت کاملی از شخصیت هایی که باید از کشورهای مختلف دعوت می شدند، برای آیت الله کاشانی به ایران فرستاد که این فهرست متضمن خصوصیات و نشانی هر یک از میهمانان بود.

از جمله شخصیت هایی که دعوت را پذیرفتند، از مصر شیخ الأزهر، مرشد اخوان المسلمین و رئیس اتحادیه جوانان مسلمان و از سودان، یمن، لیبی، اردن، الجزایر، تونس، سوریه و لبنان نیز رهبران بلندپایه مذهبی پذیرای این دعوت شدند.

روزنامه «ایران ما» در زمینه بازتاب دعوت جهانی آیت الله کاشانی و کینه ورزی عمال بریتانیا نسبت به ایشان نوشت:

«بیانیه آیت الله کاشانی برای مردم عراق و تظاهر مردم ایران به رهبری آیت الله کاشانی به هماهنگی و همدردی با ملت عراق، ضربه تازه و بسیار شدیدی بود که به سیاست استعماری انگلستان وارد شد. فراهم شدن مقدمات تشکیل کنگره ملت های اسلامی در تهران

و انتشار هدف آن کنگره که از روزنامه های ایران - گویا اولین بار از «ایران ما» - در روزنامه های آمریکا و اروپا و شمال آفریقا انعکاس یافت، به دنبال تشویق های مداوم و مؤثری که آیت الله کاشانی، مسلمین شمال آفریقا را برای به دست آوردن استقلال و مبارزه با استعمار می کردند، بزرگترین یا لاقلاً مؤثرترین عامل تشویق مردم تونس و شمال آفریقا گردید.

تا آنجا که جسسته و گریخته از روزنامه های اینجا استنباط می شود، مردم تونس تظاهرات بزرگ و اظهار علاقه مفراطی نسبت به آیت الله کاشانی می کنند؛ به همین جهت دولت فرانسه از آیت الله کاشانی عصبانی است و در مخالفت با آیت الله کاشانی با سیاست استعماری انگلستان و دولت چرچیل، کاملاً همدرد و هم‌نوا می باشد.

بیانیه های آیت الله کاشانی برای مسلمین شمال آفریقا و عراق آن قدر در مردم عراق و تونس تأثیر کرده و دولت انگلستان را عصبانی کرده است که از مقالات و گزارش های مطبوعات انگلستان و روزنامه های ارتجاعی و استعماری فرانسه به خوبی نمایان است که سیاست استعماری انگلستان و فرانسه، که در کار استعمار ملل مسلمان شریک هستند، دشمن خطرناک شماره یک خود را آیت الله کاشانی می شمارند و انصافاً هم بلندنظری و همّت و شجاعت آیت الله کاشانی در مبارزه با سیاست استعماری انگلستان و متحد ساختن مسلمین، عاملین سیاست های استعماری را همچون سوت دالان گرد هم آورده است و زنجیرهای استعمار آنان را در

بعضی کشورها پاره کرده و به طور کلی در همه کشورهای استعماری سخت سست نموده است...

آیت الله کاشانی و مردم بیدار دل ایران باید با کمال هوشیاری متوجه بادهای مخالفی که از جانب عراق وزیدن خواهد گرفت، باشند و در نظر داشته باشند که سیاست استعماری انگلستان با تمام ماسک های مختلف و رنگ به رنگ خود به طرف رهبر بزرگ و مؤثر روحانی و سیاسی وطن ما هجوم خواهد آورد.

متأسفانه قبل از نهضت اخیر مردم ایران، سیاست استعماری انگلستان نفوذ داشته است و بزرگترین خدمتی که آیت الله کاشانی به هموطنان ایرانی و بلکه عموم برادران مسلمان خود کرده است، برقراری اتفاق و اتحاد در میان عموم فرق اسلامی و بستن دکان روحانی نماهایی است که مستقیم و غیرمستقیم آلت اجرای مقاصد استعماری انگلستان بوده اند و وسیله نفاق میان مسلمین و درست کردن نزاع شیعه و سنی و سایر بازی های خطرناک استعماری بوده اند. اکنون محبوبیت و نفوذ کلمه آیت الله کاشانی در شمال آفریقا و در میان مردم عراق به حدی رسیده است که شاید اهمیت و عظمت آن بر هموطنان روشن نباشد و تنها خشم شدید عمال استعماری فرانسه و انگلستان اهمیت نفوذ کلمه آیت الله کاشانی را در شمال آفریقا و عراق روشن می سازد.

باز تکرار می کنیم که در ده روز آینده، سیاست استعماری انگلستان تمام فشار خود را متوجه آیت الله کاشانی خواهد کرد و برای تضعیف مقام بین المللی آیت الله، که به منتهای اهمیت رسیده

است، از هیچ گونه توطئه داخلی و خارجی فروگذار نخواهد کرد و این کوشش‌ها هم اگر طوفان زودگذری نتواند به پا کند، دوام نخواهد داشت؛ زیرا مسلمین شمال آفریقا و عراق بیدار شده‌اند و با امید فراوان، به سوی وطن ما و آیت‌الله کاشانی چشم دوخته‌اند.»⁽¹⁾

خاطره ای تلخ

... در اینجا باید دید که نتیجه این همه اخلاص و تلاش و کوشش چه شد؟ در یکی از دیدارهایی که اینجانب، پس از حوادث 28 مرداد و سرنگونی دولت دکتر مصدق و خانه نشینی ایشان، با آیت‌الله کاشانی داشتم، موضوع آغاز و انجام این اندیشه و هدف و نتیجه نهایی کنگره را جو یا شدم و ایشان مطالبی به طور فشرده بیان داشت که متأسفانه من همه آن مطالب را در آن تاریخ یادداشت نکردم و اکنون آنچه در بین اوراق به جای مانده است، به اضافه نکاتی که فرزند ایشان، جناب آقای دکتر سید محمود کاشانی در این رابطه بیان نموده‌اند، در اختیار اهل تاریخ قرار می‌دهم:

آیت‌الله کاشانی در آن ملاقات به بنده گفتند: «پس از تبعید من به لبنان، علما و شخصیت‌های برجسته‌ای از اهل سنت و شیعه در بیروت به دیدارم آمدند، از جمله آقایان: سید عبدالحسین شرف‌الدین و سامی صلح، شیخ مصطفی السباعی (از سوریه)، شیخ فضیل الورتلانی (از مراکش) و علمای دیگر... در این دیدارها

ص: 198

نوعاً سخن از وحدت مسلمین به میان می آمد و هر کدام راهکارهایی را برای عملی ساختن این وحدت بیان می کردند.

این امر در ذهن من باقی ماند و در سفر حج در سال 1331، باز در جدّه و مکه و مدینه، علما و شخصیت های بسیاری به ملاقاتم آمدند که مهمترین آن ها، مرحوم شیخ حسن البنا - مرشد اخوان و رهبر معنوی مسلمانان مصری - بود. با وی در مکه مکرمه به تبادل نظر درباره وحدت مسلمین و رفع اختلافات شیعه و سنی پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم که تشکیل یک مؤتمر وسیع عالمی، نخست در تهران و سپس در قاهره و بعد در بلاد دیگر، می تواند راهگشا باشد. این بود که من آن بیانیه و دعوت نامه عام را صادر کردم که در بلاد عربی، به ویژه در عراق و سوریه و لبنان و مصر منتشر گردید.

... اما متأسفانه بعداً روشن شد که علاوه بر دشمنان خارجی، دشمنان دیگری که مزدوران آنان بودند، در داخل کشورهای اسلامی وجود دارند و فعال هستند که به اخلال و کارشکنی پرداختند و نخست مرحوم شیخ حسن البنا را در قاهره ترور کردند... و در ایران هم علاوه بر کارشکنی های بسیار و جلوگیری از برگزاری و انعقاد این مؤتمر، به ترور شخصیت من پرداختند تا این هدف بزرگ تحقق نیابد. بعضی از این ها در اطراف مصدق السلطنه جمع بودند و خیال کردند که با انعقاد این کنگره بین المللی، موقعیت من در جهان اسلام تحکیم می یابد و لذا به مانع تراشی و تخریب و هتک پرداختند که شما می توانید چگونگی آن را در روزنامه های

دولتی و توده ای آن زمان مانند: جبهه آزادی، شورش، پرخاش، خروش، به سوی آینده و غیره پیدا کنید. این روزنامه ها در واقع ناشر افکاری بودند که در کمال وقاحت مرا انگلیسی و خائن نامیدند و تا آنجا در هتاکی و بی شرمی پیش رفتند که سیادت مرا انکار نمودند و روزنامه شورش پرچم دولت انگلیس را بر عمامه من نقش نمود...

به هر حال نتیجه نهایی آن شد که ما به جای مبارزه با دشمن خارجی، با دشمن داخلی روبه رو شدیم که وقیح تر از آن عمل می کرد و در واقع به نام ایرانی، هدف دشمن خارجی را تحقق می بخشید... و بالمآل، علی رغم استقبال جهانی از امر مؤتمر، متأسفانه از تحقق و عملی شدن آن بازماندیم و البته خداوند هم همه این عناصر و عوامل را بدون استثنا، هر کدام را به نحوی، کیفر داد و تلک عاقبه الظالمین.»

... همان طور که خود آیت الله کاشانی اشاره نمودند، متأسفانه ایادی دشمن خارجی مانع از برگزاری این کنگره شدند که آقای دکتر سید محمود کاشانی، فرزند آیت الله، آن را چنین توضیح می دهد:

«همان طور که پیش بینی می شد، کارشکنی ها در داخل کشور علیه آیت الله کاشانی و فکر تشکیل کنگره شروع گردید. حکومت وقت با عذر نداشتن بودجه، در صدد جلوگیری از این طرح بود و روزنامه های وابسته - همان روزنامه هایی که جناح های مختلف چپ

ص: 200

و توده ای - نفتی و عوامل امپریالیسم حملات تبلیغاتی خود را از درون آن ها به انقلابات مردمی آغاز می کنند و اجراکننده دستورات اربابان خارجی هستند - به تدریج جسارت پیدا کردند و حمله به شخص آیت الله کاشانی را نیز شروع نمودند و البته با محبوبیت فوق العاده آیت الله کاشانی، این حملات جز در پناه حکومت وقت و در سرپوش دفاع از آن امکان پذیر نبود و دولت هم کوچک ترین اقدامی برای جلوگیری از این حملات تبلیغاتی علیه آیت الله کاشانی نکرد و این روزنامه ها کارشکنی خود را تا آنجا رساندند که شایع کردند شخصیت های مسلمان دعوت آیت الله کاشانی را نپذیرفته اند و کنگره با شکست مواجه شده است.

عده ای از اصناف بازار تهران برای جلوگیری از بهانه گیری دولت، مبنی بر نداشتن بودجه، تصمیم گرفتند که پذیرایی از میهمانان را خود عهده دار شوند و هر یک منزل خود را آماده پذیرایی دو نفر از شخصیت های مسلمان ساختند؛ ولی عوامل استعمار و روزنامه های وابسته و رادیوی دولتی، به طور منظم علیه آیت الله کاشانی اقدام می کردند و آن چنان محیط مملکت را مسموم ساختند که امکان پذیرایی از شخصیت های خارجی و تشکیل کنگره را در یک محیط آرام از بین بردند.

آیت الله کاشانی در یک مصاحبه مطبوعاتی در این زمینه گفت: «به طوری که بارها متذکر شده ام، برای قطع ریشه استعمار و پاره کردن زنجیر استثمار، مدّت هاست که در فکر متحد ساختن ملل مسلمان و کشورهای مشرق هستیم. می خواستم این کنگره را در

پاییز تشکیل دهم، لیکن فعلاً آن را به تأخیر انداخته ام و ظاهراً در بهار سال آینده تشکیل خواهد یافت. پیوسته مشغول تعقیب این فکر و فراهم آوردن وسایل کار بوده ایم، و ان شاءالله تا کار به نتیجه نهایی نرسد، مشغول خواهیم بود.»

آیت الله ضمناً خاطر نشان ساختند که: «بر اثر همین تماس و ارتباط با ملل اسلامی، اخیراً ملت های مسلمان مراکش و الجزایر نامه هایی به من نوشته اند و برای رهایی از استعمار درخواست کمک و مساعدت کرده اند.»

بدین ترتیب، کارشکنی ها موقتاً موجب تعویق تشکیل کنگره شد...»⁽¹⁾

... بنابراین، با کارشکنی عملی و همه جانبه دولت حاکم و عوامل رسانه ای وابسته، اصل موضوع منتفی گردید و در واقع یک فرصت بی نظیر تاریخی، در راستای ایجاد وحدت بین مسلمین و رفع اختلافات شیعه و سنی با همکاری علمای فریقین، از دست رفت... و البته عاملان این فرصت سوزی، به تدریج کیفر اعمال غیرانسانی و ضد اسلامی خود را دیدند.

ص: 202

1- قیام ملت مسلمان ایران در 30 تیر 1331، تألیف دکتر سید محمود کاشانی، چاپ تهران، 1359، صفحات 186 و 187.

اشاره

- 1- درخواست الأزهر از آیت الله کاشانی
- 2- مواضع آیت الله کاشانی در برابر آمریکا
- 3- نامه سرگشاده احمد حسین، رئیس حزب چپ
«مصر الفتاه»، به آیت الله کاشانی و مصدق
- 4- نامه سرگشاده دکتر سعید رمضان به آیت الله کاشانی؛
نهضت الهی در خشان برای ایران
- 5- ایران بر روی کوه آتشفشان!
- 6- آیت الله کاشانی و توطئه کشف حجاب
- 7- حزب توده و آیت الله کاشانی
- 8- آیت الله کاشانی و ملی گرایان!

پیوست های این کتاب، شامل هشت موضوع است که هر کدام به طور مستقل و به علت تناسب کامل با موضوع کتاب، نقل می گردد.

1- در پیوست اول، درخواست علمای بلاد اسلامی، به ویژه علمای «الأزهر الشریف» از آیت الله کاشانی برای اقدام به قطع روابط سیاسی ایران با اسرائیل و چگونگی اقدام و نتیجه نهایی آن آمده است.

2- در پیوست دوم، اشاره ای می شود به اعلام مواضع آیت الله کاشانی در قبال سیاست های آمریکا، که به طور شفاف و صریح، دشمنی و خصومت ویژه ایشان با سیاست های غلط و ظالمانه و ضد بشری آمریکا را نشان می دهد، که از اول مبارزات آغاز شده و تا پایان زندگی ادامه یافته است.

3- پیوست سوم، نامه سرگشاده احمد حسین، رئیس حزب سوسیالیست «مصر الفتاه»، به آیت الله کاشانی است که از

معروف ترین چهره های سیاسی چپ گرای معاصر مصر به شمار می رود و سالیانی دراز بر علیه حاکمیت ضد ملی، به مبارزه پرداخته و مدت های مدیدی در زندان های رژیم سلطنتی آن کشور به سر برده است.

در آن برهه، حزب مصر الفتاه، یکی از فعال ترین احزاب سیاسی مصر به شمار می رفت و روزنامه ارگان آن «الصرخه» - فریاد - در تیراژی حدود صد هزار نسخه انتشار می یافت که در آن ایام، تیراژ بسیار بالایی به حساب می آمد.

احمد حسین با گرایش های سیاسی - اجتماعی چپ گرایانه، سرانجام، «الحزب الاشتراکی» را با موضوع گیری سوسیالیستی حاد تأسیس نمود و به مبارزه خود، شدت بخشید و بارها به زندان افتاد...

احمد حسین، تحت تأثیر نهضت ملی ایران، نامه سرگشاده ای خطاب به آیت الله کاشانی و دکتر مصدق نوشت که در روزنامه مصر الفتاه - دسامبر 1951 - در قاهره منتشر گردید و مورد استقبال اسلام گرایان، به ویژه اخوان المسلمین و در رأس آنها شهید سید قطب قرار گرفت و در واکنش به انتشار آن نامه، شهید سید قطب یادداشتی را در نشریه سازمان منتشر ساخت که ترجمه آن را در این کتاب آورده ام.

احمد حسین در سپتامبر 1982 م - ذوالحجه 1403 - در قاهره

درگذشت و البته راه او را برادرش عادل حسین ادامه داد و با تأسیس «حزب العمل» و نشر روزنامه «الشعب» به مبارزه بی امان بر ضد رژیم حاکم ادامه داد... و سرسختانه و شجاعانه از انقلاب اسلامی ایران پشتیبانی نمود و توطئه های امپریالیسم و صهیونیسم را در مصر و بلاد عربی افشا کرد و با گرایش رسمی به حرکت اسلامی و دوری کامل از جناح چپ مارکسیست مصر، راه نبرد خود را مشخص نمود ولی رژیم مصر، روزنامه «الشعب» را توقیف ساخت و عادل حسین را به زندان انداخت!

وی در همین برهه، کتابی درباره «انقلاب اسلامی در ایران» تألیف و منتشر کرد که مورد استقبال جوانان و اسلام گرایان قرار گرفت...

عادل حسین، برادر عزیز و دوست صمیمی اینجانب بود و دو سه بار به دعوت ما، برای شرکت در کنفرانس های اسلامی منعقد در تهران، به ایران آمد و در مجالس رسمی نمایندگی سیاسی ایران در قاهره هم همواره شرکت می کرد... و متأسفانه پس از دیداری، همراه برادر احمد سیوفی، به عنوان استفاده از تعطیلات رسمی، به روستای خود رفت و در ماه مارس 2001م در همانجا درگذشت و در قاهره به طور باشکوهی تشییع شد و اینجانب نیز در آن شرکت نمودم.

4- پیوست چهارم در رابطه با نامه سرگشاده دکتر سعید رمضان به آیت الله کاشانی می باشد. ایشان، داماد شهید شیخ حسن البنا،

مؤسس و مرشد سازمان اخوان المسلمین، و از شخصیت های برجسته و عالی رتبه سازمان اخوان المسلمین مصر است که در کنار مرشد خود، در زمینه های سیاسی، فرهنگی، رسانه ای و... پیشتاز بود و از نقطه نظر نطق و خطابه، در میان رهبران اخوان، یگانه و بی نظیر به شمار می آمد... وی نخست، مدیریت «الشهاب»، ارگان رسمی سازمان اخوان المسلمین، را به عهده گرفت و سپس به عنوان سردبیر ماهنامه تتوریک «المسلمون» انتخاب شد که در آن، شخصیت های برجسته ای چون شهید سید قطب مقالاتی می نوشتند.

... او پس از توطئه دیکتاتوری سرهنگ عبدالناصر حاکم بر مصر و قتل عام رهبران اخوان المسلمین، توانست به «سوریه» بگریزد و مجله «المسلمون» را از دمشق منتشر سازد، سپس در کشورهای مختلف اسلامی و عرب، به فعالیت های تبلیغی خود ادامه داد و سرانجام در «ژنو» استقرار یافت و مؤسسه «مرکز اسلامی ژنو» را تأسیس نمود و نشریاتی به زبان های: عربی، آلمانی، انگلیسی و فرانسوی منتشر ساخت و در کنفرانس های بین المللی، حضوری فعال در نشر اندیشه اسلامی و دفاع از حق داشت...

سعید رمضان در سفری به ایران، در دوران شکوفایی نهضت ملی شدن صنعت نفت، به محضر آیت الله کاشانی رسید و تحت تأثیر معنویت و صداقت او قرار گرفت و طی نامه سرگشاده ای، آرزوها و ایده های خود را با ایشان در میان گذاشت...

این نامه در ماهنامه «المسلمون» چاپ دمشق، سال دوم، شماره 4 منتشر گردید که ما متن کامل ترجمه آن را در این پیوست نقل می کنیم.

سعید رمضان در تابستان 1995م در ژنو درگذشت. وی وصیت نموده بود که در مکه مکرمه و یا مدینه منوره به خاک سپرده شود که دولت بنیسعود با آن موافقت نکرد... فرزندش طارق رمضان، که از شخصیت های برجسته علمی - فرهنگی اسلامی در اروپا است، جنازه او را به مصر برد و در قاهره به خاک سپرده شد.

5- پیوست پنج، خلاصه ای از گزارش مشروح محمد حسنین هیکل، مورخ و روزنامه نگار معروف مصری، در اوج شکوفایی نهضت ملی ایران است که سالیانی پیش آن را ترجمه کرده ام و اینک به تناسب موضوع کتاب، نقل می شود.

6- در پیوست شش، خلاصه ای از اسناد مربوط به مبارزه

صریح و شفاف آیت الله کاشانی در مسئله کشف حجاب اجباری رضاخانی، با شرحی کوتاه، خواهد آمد که نشان دهنده التزام عملی و همه جانبه آیت الله کاشانی در دفاع از مسائل و احکام اسلامی است...

7- پیوست هفت اشاره ای است فهرست وار به موضع گیری حزب توده در قبال مسائل نهضت ملی ایران، به ویژه شخص آیت الله کاشانی، که در واقع موضع کاملاً ضد ملی و ماهیت مزدوری این حزب را نشان می دهد...

ص: 209

8 - پیوست هشت، شامل چند مقاله کوتاه از ملی گرایان و حزب توده درباره آیت الله کاشانی و چند کاریکاتور و سند و عکس مربوط به دوران نهضت ملی و ظلم و ستم ملی گرایان و حزب توده و ارگان های رسمی رسانه ای وابسته به آنها - باختر امروز، پرخاش، شورش، جبهه، به سوی آینده، شهباز، چلنگر و... - می باشد که می تواند ماهیت این آقایان! فرصت طلب را به طور شفاف و کامل روشن سازد.

توضیحات بیشتر در این باره، در آغاز پیوست هشت خواهد آمد.

سید هادی خسروشاهی

قم: 15 تیر 1396

ص: 210

اشاره

پس از پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، قیمومیت فلسطین به انگلستان واگذار شد. بریتانیا از همان زمان، برنامه تشکیل دولتی مرکب از یهودیان سراسر دنیا در خاک فلسطین را طراحی کرد و پس از پایان جنگ جهانی دوم، مسئله فلسطین و تشکیل دولت یهود را به سازمان ملل ارجاع داد.

در سال 1948 میلادی - 1327 شمسی - طرح تقسیم کشور فلسطین در مجمع عمومی سازمان ملل تصویب و تشکیل دولت اسرائیل اعلام شد. ایران جزو کشورهایی بود که به ورود اسرائیل به سازمان ملل متحد به منظور «حفظ مناسبات دوستانه با کشورهای عرب» رأی منفی داد. اما پس از آن به دلایل مختلف - که یکی از آنها تعداد زیاد اتباع ایرانی در فلسطین ذکر شده - دولت ایران اسرائیل را به صورت «دفاکتو» شناسایی می کند. سخنگوی دولت ایران در دفاع از شناسایی اسرائیل، به وجود 20 هزار نفر از اتباع دولت ایران در فلسطین اشاره می کند. «فضل الله نورالدین کیا» نیز در خاطرات خدمت خود در فلسطین، به کثرت اتباع ایرانی مقیم فلسطین اشاره کرده است.

هم زمان با جنبش ملی شدن صنعت نفت و تشکیل کابینه دولت ملی، بار دیگر موضوع روابط ایران و اسرائیل مطرح شد. کشورهای عربی به مقامات دولت ایران اطلاع دادند که در صورت بازپس گیری شناسایی اسرائیل از سوی دولت ایران، آنها نیز در جریان اختلافات ایران و انگلستان بر سر مسئله نفت، از موضع ایران حمایت خواهند کرد.

درخواست الأزهر از کاشانی

دوره نخست وزیری دکتر مصدق در هشتم اردیبهشت 1330 آغاز شد. بر اساس اسناد وزارت امور خارجه ایران، از همان زمان، روزنامه های جهان عرب، فعالیتی پیگیر را در جهت لغو شناسایی اسرائیل توسط ایران آغاز کردند:

در 24 اردیبهشت، گزارشی از اقدامات علمای «الأزهر» برای جلوگیری از به رسمیت شناخته شدن اسرائیل توسط ایران در روزنامه «المصری» قاهره چاپ شد که در آن آمده است: «علمای الأزهر، بیانیه مفصلی برای ارسال به آیت الله کاشانی آماده کرده اند که در آن از اقدامات آیت الله کاشانی، رئیس روحی - معنوی جمعیت فدائیان اسلام، در راه اسلام و مسلمین و در راه خدمت به میهن خود تمجید و قدردانی کرده اند و گفته اند که خدمات درخشان ایشان به اسلام و اعراب و نبردشان با استعمار و موقعیت ممتازی که در بین هم میهنان خود دارند و میل و رغبت مقامات

ص: 212

مختلف ایران در انجام تقاضاهای ایشان، الأزهر را بر این واداشت که از او بخواهند و تقاضا کنند اقدامات صادقانه ای به عمل آورد تا دولت ایران، شناسایی اسرائیل را که در تمام کشورهای عربی، مخصوصاً مصر تأثیر بسیار بدی داشته است، ملغی کند. علمای الأزهر با درخواست انجام این تقاضا، معتقدند که این عمل در راه تحکیم روابط دوستانه بین ایران و دول اسلامی و عربی، که به وحدت کلمه و اتحاد ملل عربی و اسلامی علاقمندند، قدم مؤثری خواهد بود. علمای الأزهر تصمیم دارند امروز این بیانیه را برای آقای آیت الله کاشانی ارسال دارند. همچنین از دانشجویان هیأت اعزامی اسلامی در الأزهر هم بیانیه ای به همین مضمون به روزنامه المصری رسیده که آن را برای آیت الله کاشانی فرستاده اند.»

در 29 اردیبهشت، در مقاله ای تحت عنوان: «دولت های شرقی و اسلامی اعراب را نادیده گرفته اند و اسرائیل را شناخته اند» که در روزنامه «النذیر» چاپ حلب - سوریه - منتشر شد، سؤال شده: «آیا می توانیم از پیشوای ایران - آیت الله کاشانی - که تحت انگلستان را لرزانیده، انتظار داشته باشیم که کاری کند تا ایران، شناسایی خود را نسبت به دولت اسرائیل پس بگیرد؟»

نطق ضد اسرائیلی حسین مکی

در اوایل خرداد همان سال، حسین مکی، در نطقی در مجلس شورای ملی، به موضوع شناسایی اسرائیل در زمان نخست وزیری

محمد ساعد به شدت حمله کرد و انجام این عمل را فقط با دریافت رشوه از سوی نخست وزیر وقت - ساعد - امکان پذیر دانست. او در سخنان بسیار کوتاه خود گفت: «جبهه ملی از اول موافق این امر نبوده و نیست.»

بر اساس اسناد وزارت خارجه، سخنان مکی در مطبوعات عربی، از جمله سوریه انعکاس یافت. در مقاله «شناسایی کشور اسرائیل توسط دولت ایران»، که در روزنامه «الفیحا» چاپ دمشق درج شد، آمده است: «هنگامی که در سال 1949م، دولت ایران، اسرائیل را به رسمیت شناخت، ما هیچ شک نداشتیم که دست های بیگانه در کار است؛ زیرا روابط مشترک تاریخی و وحدت دین و علوم و ادبیات، مانع از آن بود که برادران ایرانی ما خود به روی اعراب شمشیر بکشند و با چنین کاری، گذشته ای را که آن همه دانشمندان و فقهای ایران نقش عظیم در آن داشته و در ساختن کاخ تمدن عظیم اسلامی بار گرانی به دوش کشیده اند، فراموش کنند. ما از اینکه ترک ها، اسرائیل را به رسمیت شناختند، هیچ تعجب نکردیم؛ زیرا همیشه چنین کارهایی را می کردند و آخرین آنها برگرداندن نهر «جعجع» بود، ولی چون دولتیان ایران با عمل خود، روابط کهن را نادیده گرفتند و آن کار را کردند، به اعراب صدمه زیادی زدند. به این جهت است که از شنیدن سخنان آقای حسین مکی که در پارلمان ایران گفت: شناسایی اسرائیل از طرف ایران با رشوه صورت پذیرفته، هیچ دچار شگفتی نشدیم و نیک می دانیم که

در آن موقع هم، جبهه ملی با این شناسایی مخالف بوده است.»

روز هفتم خرداد، روزنامه «الحوادث» چاپ بغداد، به نقل از تهران گزارش داد: «حسین مکی در مجلس شورای ملی اظهار کرد که شناسایی دولت اسرائیل از طرف ایران در سال 1949 به وسیله دادن رشوه انجام شده و جبهه ملی در واقع خود با این شناسایی مخالفت کرده و هنوز هم با آن مخالف است». چند روز بعد، روزنامه «الیقظه» بغداد نیز در شماره مورخ 13 خرداد خود از روحانیون عراقی خواست که آنها هم به پیروی از علمای مصر، سوریه و لبنان در نامه نگاری به آیت الله کاشانی، نامه ای در باب ضرورت قطع روابط بین ایران و اسرائیل بنویسند.

در 25 خرداد، «جوانان مجاهد» بغداد در نامه ای خطاب به آیت الله کاشانی نوشتند: «عموم ملت عراق با اختلاف طبقات، مندرجات نامه هایی را که از کشورهای عربی و اسلامی دایر به قطع روابط بین دولت مسلمان ایران و دولت موهوم اسرائیل تقدیم حضور مبارک گردیده، تأیید می کنند. امروزه ایران مرکز خطرناکی برای جاسوسی علیه دولت های عربی شده است و حال آنکه دولت های مزبور، اسرائیل را محاصره اقتصادی کرده اند تا به این وسیله آن را فقیر و بالأخره از پای در آورند. شناسایی دولت یهود از طرف دولت مسلمان ایران، ضربه مهلکی بر پیکر دولت های اسلامی و عربی است؛ زیرا یهودیان از دیر زمان دشمنان حقیقی ما هستند و امروزه می خواهند «حجرالأسود» را به دریا بیافکنند و مرقد جدتان،

ص: 215

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را ویران کنند. بدین وسیله استدعا داریم نفوذ مذهبی و سیاسی خود را در نزد دولت دکتر مصدق، به کار ببندید تا هرگونه ارتباطی را بین ملت مسلمان ایران و یهودیان قطع کنند. ملت عراق با کمال بی صبری در انتظار اعمال درخشان شماست، اقدام فرمایید و خودداری نکنید. خداوند شما را در جهاد مقدس آزادی ایران مسلمان و رفاه آن موفق فرماید.»

در همان زمان در روزنامه «الشرق» بیروت هم گزارشی از فعالیت سیاسی ایران در بین ملل عرب برای جلب همکاری در مبارزه با انگلیس چاپ شد. بر اساس این گزارش: «دولت ایران یادداشتی به دبیرخانه جامعه عرب و نیز به حکومت های جامعه عرب به صورت جداگانه ارسال نموده و راجع به وخیم شدن وضعیت بین ایران و انگلستان سؤال کرده است. دولت ایران اعتقاد دارد از واجبات دول شرقی است که همدیگر را برای تأمین مصالح، پشتیبانی و کمک نمایند و از دست زورگویان و مستعمران نجات دهند.»

زمینه چینی برای قطع رابطه

چندی بعد در روزنامه «الهدی» چاپ سوریه نیز گزارشی از ارسال نامه از سوی آیت الله کاشانی به افرادی در سوریه، منتشر شد. در ابتدای این گزارش از اقدام ایران در قطع رابطه با اسرائیل سپاسگزاری شده و سپس نامه آیت الله کاشانی بدین مضمون آمده است: «ما به عون الله موفق شده و چاه های نفت را تصرف کرده ایم.»

وقتی روح ملتی چنین وضعی را پیدا کند، دیگر پس نمی نشیند و شایسته است که ما از چنین روحیه ای پیروی کنیم و دست هایی را که گلوی ما را می فشارند، قطع کنیم و شرaines حیاتی خود را در اختیار بگیریم». آیت الله کاشانی در پایان نامه از مردم سوریه تشکر کرده اند.

... محمود طاهراحمادی در فصل نامه «گنجینه اسناد»، در مقاله ای تحت عنوان «اسنادی پراکنده از نهضت ملی شدن نفت ایران» می نویسد: «محمد امین الحسینی»، مفتی فلسطین، در نامه ای به دولت ایران ضمن اعلام تهنیت به مناسبت پیروزی عظیمی که به انجام رسیده است، نوشت: «هیأت های اسلامی به پا خاسته رجال الأزهر شریف، شبان المسلمین، اخوان المسلمین، هدایت اسلامی، جماعت شباب محمد و اتحاد گروه های اسلامی، شما را در مبارزه نیکوی خود، تأیید می کنند». آیت الله کاشانی نیز پاسخ داد: «ملت ایران در این قدم خطیری که برداشته است، به ادعیه عموم مسلمانان و مخصوصاً به دعای آن جناب احتیاج دارد.»

حدود یک هفته بعد، در روزنامه عراقی «النصر» خبری با این عنوان چاپ شد: «آیا ایران نماینده خود را از تل آویو فرا خواهد خواند؟» و در ادامه آن نوشته شده بود: «از منبع موثقی خبر یافته ایم که دولت ایران در نظر دارد آقای صفی نیا، نماینده سیاسی خود در تل آویو را که پس از شناسایی اسرائیل به آنجا فرستاده شده بود، فرا خواند تا روابط میان ایران و دولت های اسلامی و عرب محکم تر

شود و در موقعی که دولت ایران ناچار از مراجعه به شورای امنیت - درباره اختلاف با دولت انگلیس به دلیل ملی شدن نفت - باشد، موافقان بیشتری به دست آورد.»

در همان روز، خبرنگار ویژه «رویترز» و «الاهرام» از تهران اینگونه گزارش دادند: «به قراری که از محافل سیاسی اینجا آگاهی یافته ایم، انتظار می رود ایران شناسایی خود را نسبت به اسرائیل ملغی کند تا چنانچه دولت ایران بخواهد در باب نفت به شورای امنیت مراجعه نماید، از تأیید دول عربی اطمینان داشته باشد. در محافل نامبرده اظهار می شود که انتظار می رود آقای «کازمی»، وزیر امور خارجه، لایحه ای قانونی راجع به الغای شناسایی اسرائیل را تقدیم مجلس شورای ملی نماید. اخیراً اخباری انتشار یافته است دایر بر اینکه عده ای از دول اسلامی به ایران اعلام نموده اند که در صورت الغای شناسایی اسرائیل، نظر ایران را در سازمان ملل متحد تأیید خواهند کرد. یکی از منابع مطلع ایران اظهار کرده است که دولت ایران به زودی آقای رضا صفی نیا، نماینده خود در اسرائیل، را احضار خواهد کرد و این نخستین قدمی است که دولت ایران در راه الغای شناسایی اسرائیل خواهد برداشت و بدین وسیله احساسات نیکوی خود را نسبت به دول عربی ثابت خواهد کرد. به قرار معلوم، دولت ایران پس از احضار نماینده سیاسی خود در اسرائیل، وزیر مختار خود در اردن را مأمور حفظ حقوق اتباع ایران در اسرائیل خواهد نمود که تعداد آنها اکنون بیش از چند هزار نفر نیست.»

ص: 218

... سرانجام در صبح روز شانزدهم تیر، در جلسه مجلس شورای ملی، «باقر کاظمی» وزیر امور خارجه، اعلام کرد: «دولت ایران، دیروز تصمیم خود را اجرا و کنسولگری اش را که در بیت المقدس بود، منحل نموده و رسیدگی به کار آنها را به سفارت ایران در امان محول کرده است. از این طرف هم دولت مصمم نیست راجع به شناسایی رسمی اسرائیل اقدام دیگری به عمل آورد و نماینده ای هم از اسرائیل در ایران قبول نکرده و نخواهد کرد.»

اما بر اساس اعلامیه رسمی دولت ایران، تصمیم به انحلال کنسولگری ایران در بیت المقدس، به دلیل مشکلات مالی اتخاذ شده بود؛ زیرا وزارت امور خارجه به دلیل کاهش منابع اساسی عایدات ایران همچون نفت و به منظور صرفه جویی ارزی و اقتصادی، به تعطیل نمودن پاره ای از سفارتخانه ها و نمایندگی های سیاسی ایران در خارج مبادرت ورزید. همان روز، دستور تلگرافی انحلال کنسولگری به بیت المقدس ارسال شد و کارمندان کنسولگری به سرعت سرکنسولی را تعطیل کردند و روز بعد هم به مراجعان و خبرنگاران جراید و نماینده وزارت خارجه اسرائیل، موضوع اطلاع داده شد.

در هفدهم تیر، رویترز گزارش داد: «سخنگوی وزارت امور خارجه ایران امروز اعلام داشت که به سرکنسول خود در اسرائیل دستور داده شده تا کنسولگری ایران در آنجا را منحل کند. ناظران سیاسی معتقدند این اقدام، قدم اولی است که دولت ایران در راه

الغای شناسایی دفاکتو اسرائیل برداشته و بعد از آن در نظر دارد راجع به اختلاف مربوط به نفت به سازمان ملل شکایت کند. ناظران در تهران معتقدند که الغای شناسایی اسرائیل برای جلب تأیید دول عربی بوده است.»

در همان زمان، «محسن المؤمن» خبرنگار روزنامه المصری، چاپ قاهره، مصاحبه مفصلی با آیت الله کاشانی انجام داد. در بخشی از این مصاحبه، آیت الله کاشانی در پاسخ به سؤالی راجع به خطرناک بودن وجود اسرائیل برای ایران و عالم اسلام، گفت: «به نظر من، اسرائیل خطر سیاسی و نظامی بر ضد ایران ندارد، ولی نسبت به کشورهای اسلامی - عربی خطر زیادی دارد و وجود این دولت پوشالی به منزله زخم هایی است که چهره دول اسلامی را زشت کرده و جز با عمل جراحی نمی توان آثار این زخم ها را از بین برد.»

البته تا اواخر دی 1330، امور مربوط به ایرانیان در اسرائیل به سفارت ایران در ترکیه ارجاع داده می شد و در واقع روابط ایران و اسرائیل از طریق سفارتخانه های دو کشور در ترکیه ادامه یافت.

البته پس از کودتای 28 مرداد در دوران محمدرضا شاه، مناسبات میان ایران و اسرائیل از سر گرفته شد و گسترش یافت و مؤیر عزری، به عنوان نخستین سفیر سیاسی اسرائیل به ایران آمد... و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، سفارت اسرائیل در تهران، به فلسطینی ها واگذار شد...⁽¹⁾

ص: 220

1- هفته نامه بعثت، چاپ قم، شماره 9، سال سی و ششم، مورخ مرداد ماه 1394، ص 2. (به نقل از شرق)

اشاره

مجله «نیوزویک» وابسته به مقامات وزارت خارجه آمریکا، در خصوص آمریکاستیزی آیت الله کاشانی نوشت: «آیت الله کاشانی با روش تند و خشونت آمیز خود، تمام اقدامات مصلحانه دکتر مصدق را در راه حل مسالمت آمیز مسأله نفت عقیم گذاشته است. آیت الله کاشانی علاوه بر نفرت از انگلیسی ها با آمریکایی ها نیز کینه و دشمنی مخصوص دارد و مخالف هرگونه سازش بین ایران و دول غربی است.»

با آشکار شدن فعالیت ها و دخالت های آمریکاییان در اوضاع سیاسی ایران، بسیاری از شخصیت های سیاسی و فرهنگی کشور از روی ترس یا ضعف با دخالت ها و توطئه های آمریکاییان در ایران کنار آمده بودند. عده ای نیز فریب سیاست دوگانه و وعده های آمریکا را خورده و با اعتماد به آمریکا، دست همکاری به سوی او دراز کرده بودند. در این بین، آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی از همان ابتدا با شناخت ماهیت استکباری آمریکا، بنای مبارزه با سیاست های آمریکا را نهاد و با مبارزه و موضع گیری های خود علیه آمریکا، مردم را در جریان مداخلات استقلال شکنانه آنها قرار داد.

آیت الله کاشانی در پیامی در 29 اردیبهشت 1331، به رفتار

دوگانه آمریکا اعتراض کرد و گفت: «بسیار موجب تعجب است که دولت آمریکا، که مدعی طرفداری از ملل ضعیف است، برخلاف روح معاضدت و مساعدتی که نسبت به ملل آزاد جهان ابراز می‌دارد، رفتار و اقدام نماید و تعهداتی را که در تأمین آزادی و حق حاکمیت ملت‌ها در سازمان ملل متحد (متفق) نموده زیر پا بگذارد و تحت تأثیر آیدای خبیثه شرکت سابق نفت واقع شده و در لباس صلاح اندیشی، اظهاراتی را در امر نفت بکند که جز جلب نفرت و خصومت ملت ایران نتیجه‌ای نداشته باشد.» (1)

او در همین پیام از مردمی که به دعوت وی در میدان بهارستان تجمع کرده بودند می‌خواهد که خشم و تنفر خود نسبت به آمریکایی‌ها و مداخلات استقلال‌شکنانه آن‌ها را به جهانیان اعلام کنند.

مبارزات آیت‌الله کاشانی با آمریکا در دهه 30

روح استکبارستیزی آیت‌الله کاشانی باعث شده بود که در آن فضای پلیسی و خفقان سیاسی در مصاحبه‌هایی که با شبکه‌های رسانه‌ای مختلف دنیا داشت بدون ترس و واهمه پرده از چهره واقعی آمریکا بردارد، نقشه‌های آنان را برملا کند و قاطعانه از مواضع ملت ایران در برابر توطئه‌های آمریکاییان دفاع کند. از این رو در مصاحبه‌ای با «کاپلانکو» خبرنگار یونانی «اتنیکا» و ذبیح

ص: 222

1- خاطرات دکتر محمود شروین، تدوین حمید کرمی پور، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1384، ص 239.

خبرنگار روزنامه «دیلی میل» در آذرماه 1330، راجع به سیاست های استعماری آمریکا علیه ایران می گوید: «تا به حال ما نفعی از آمریکایی ها نبرده ایم بلکه در جنگ دوم جهانی خسارت زیادی به ایران وارد کردند، چقدر ایران تلف نفوسی و مالی داد. راه آهن را، که به خون جگر این ملت تهیه شده بود، فرسوده کردند و جبران آن ضررها را نه تنها نکردند بلکه در آخر کار، آهن قراضه هایی را که نمی توانستند به آمریکا حمل کنند به چندین میلیون دلار به ما فروختند و آن حکومت های خائنی که دست نشانده اجنبی بودند، آن ها را قبول کرده و میلیون ها دلار از خزانه این ملت فقیر به آن ها پرداختند. راجع به سیاست آمریکا به مصداق این ضرب المثل معرف باید گفت: «مرا به خیر تو امید نیست شر مرسا» و در مسئله نفت، که حق مسلم و قانونی ایران بود که صنعت خود را ملی کند، با انگلیس ها همراهی کردند و اعتنایی به حق مسلم ما نمودند. ما قرض هم از آنها نمی خواهیم... حاجتی به آنها در باب مادیات و اقتصادیات نداریم.»⁽¹⁾

همچنین آیت الله کاشانی در مصاحبه با «ایلین تراویس» خبرنگار آمریکایی آژانس «اینترنشنال نیوز» سرویس و روزنامه «دیلی میل» و خبرنگار باختر امروز در اسفندماه 1330، در مورد وعده های کمک

ص: 223

1- آیت الله کاشانی و نفت، حسین گلپیدی، انتشارات اسلامی، تهران، چاپ اول، 1380، ص 218.

آمریکایی‌ها به ایران، که با نیت استعمار کشور صورت می‌گیرد، می‌گوید: «آمریکا آنچه تاکنون به ایران وعده داده انجام نداده؛ زیرا از یک طرف، نمی‌خواهد کاری در مخالفت با انگلیسی‌ها انجام دهد و از طرف دیگر، بیم دارد که همراهی با ایران در مشکلات نفت، موجب لطمه زدن به منافع او در عربستان سعودی و دیگر نقاط خاورمیانه بشود. درباره کمک اصل چهارم (ترومن) هم، که این کمک‌ها از دایره حرف خارج نشده و اگر آمریکا خیال کند با این قبیل کمک‌ها و مواعید، ایران وارد بلوک غرب خواهد شد دچار اشتباه است، ما با چنین امری همراه نیستیم و ملت ما هرگز زیر بار نخواهد رفت.»⁽¹⁾

یکی دیگر از مواضع تند آیت‌الله کاشانی علیه دخالت آمریکاییان در ایران، پاسخی است که او به سؤال «آندره موری» نویسنده فرانسوی، در خصوص حل مسئله نفت تحت نظر آمریکا یا بانک بین‌المللی، می‌دهد. آیت‌الله کاشانی می‌گوید: «اگر [آمریکاییان] بخواهند به بهانه کمک به ما در بهره‌برداری از منابع نفت، اعمال نفوذهای استقلال‌شکنانه بکنند، ما از آن کمک صرف نظر خواهیم کرد و مداخله کنندگان را نیز مانند عمال شرکت سابق نفت از کشور خود بیرون خواهیم راند.»⁽²⁾

ص: 224

-
- 1- آیت‌الله کاشانی و سیاست، مهوش سادات علوی، مؤسسه انتشارات سوره، چاپ اول، 1378، ص 102.
 - 2- مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، ج 2، محمد دهنوی، شرکت سهام خاص، چاپ اول، 1362، ص 129.

آیت الله کاشانی در مقابله با سیاست فریبکارانه آمریکا - که در جریان 28 مرداد روشن شد - خواهان سیاست عزت مدارانه بود(1)

و در مصاحبه با روزنامه آمریکایی «هرالد تریبون»، سخت بر آمریکا و همکاری آنان با انگلیس در قضیه نفت می تازد و ضمن دفاع از مواضع و عزت ایرانی می گوید: «همراهی سیاست مداران آمریکایی با دولت انگلیس در قضیه نفت، ملت ایران را چنان رنجانده است که گمان نمی رود کمک های مختصر اصل چهارم و کمک نظامی و غیره هرگز بتواند این رنجش و نفرت را از بین ببرد. ملت ایران از آمریکا، خواهان کمک مالی نیست... ما هرگز به در یوزگی نزد آمریکاییان نمی رویم.»(2)

هشدار آیت الله کاشانی به مصدق

یکی از نکته سنجی های دقیق آیت الله کاشانی در قبال سیاست های آمریکا را می توان نگارش نامه ایشان به مصدق دانست. یک روز قبل از وقوع کودتای 28 مرداد، وی ضمن نگارش نامه ای به مصدق و آگاهی دادن به او در مورد احتمال وقوع کودتا، بار دیگر پرده از چهره واقعی آمریکا برمی دارد. در این پیام آیت الله بار دیگر با بدبینی ای که نسبت به سیاست آمریکا دارد، سعی در خنثی

ص: 225

1- بازخوانی نهضت ملی ایران، حجت الاسلام روح الله حسینیان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص 273.

2- آیت الله کاشانی و نفت، ص 258.

کردن توطئه آنها دارد و در مورد سیاست دوگانه و استعماری آمریکا در مواجهه با دکتر مصدق به او هشدار می دهد که: «اگر نقشه شما نیست که مانند سی ام تیر عقب نشینی کنید و به ظاهر، قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همان طور که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به «هندرسون» گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسی ها کمک کرد و حالا به صورت ملی و دنیاسندی می خواهد به دست جنابعالی این ثروت ما را به چنگ آورد... اگر به راستی در این فکر اشتباه می کنم با اظهار تمایل شما، سید مصطفی و ناصرخان قشقایی را برای مذاکره خدمت می فرستم، خدا به همه رحم بفرماید.»⁽¹⁾

هر چند مصدق جواب سربالا به این نامه آیت الله کاشانی می دهد اما بعدها معلوم شد که تحلیل و شناخت آیت الله کاشانی درست بوده است.

مبارزات ضد آمریکایی آیت الله کاشانی در جریان کنسرسیوم

از دیگر واکنش های دقیق و بجای آیت الله کاشانی نسبت به سیاست های استعمارگرانه آمریکا، اعتراض وی به قرارداد کنسرسیوم است.

ص: 226

1- نهضت روحانیون ایران، ج 1 و 2، علی دوانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ سوم، تابستان 1394، ص 539.

آیت الله کاشانی پس از کودتای 28 مرداد که با بی مهری ظالمانه ای مواجه شده بود، با وجود همه صدمات و خاطرات تلخ و محرومیت های سیاسی که دیده بود در آن محیط پلیسی و خفقان، با صدور اعلامیه ای ضمن سرزنش آمریکا، دخالت آن را در قرارداد کنسرسیوم نفت، طی اعلامیه ای محکم و شدیدالحن، به باد انتقاد گرفت. در بخشی از این اعلامیه آمده است: «هنگامی که دولت آمریکا، که خود را پیش آهنگ اصول دموکراسی و مبتکر منشور آتلانتیک و پشتیبان سازمان ملل می داند، در این معامله بی شرمانه و انتقام جویی و قیحانه با انگلستان مکار و حیله گر همکاری می نماید و ساعی است به خاطر چند صد میلیون دلاری که از نفت ایران نصیب سرمایه داران استعمارچی آمریکا می گردد، ملت مظلومی از آزادی و آزادی خواهی ناامید و نسبت به تمام ادعاهای دنیای غرب بدگمان گردد، ملت ایران هم حق دارد تصور کند چند میلیون دلاری که به عنوان کمک از طرف آمریکا به ایران می رسد و قسمت عمده آن برای تأمین مطامع عده معدودی خرج می شود، فقط برای این بوده که بعداً چند صد برابر آن را از حلقوم ملت رنجدیده این سرزمین بیرون بیاورند.»⁽¹⁾

موضع گیری آیت الله کاشانی در برابر پیمان بغداد

بعد از کودتای 28 مرداد، آمریکا با همراهی انگلیس پیمان بغداد

ص: 227

1- نهضت روحانیون ایران، ج 1 و 2، ص 548.

را طرح ریزی کرد تا بتواند از ایران به عنوان سدی در برابر نفوذ رقیب خود، اتحاد جماهیر شوروی، بهره گیرد. از این رو است که آن‌ها تنها به تسلیح و آموزش ارتش ایران بسنده نکردند، بلکه در پی انعقاد یک پیمان نظامی منطقه‌ای برآمدند که به آمریکا اجازه نفوذ بیشتر در ایران بدهد. ترکیه، عراق، پاکستان، ایران، آمریکا و انگلیس بر آن شدند تا پیمانی را تحت عنوان «پیمان بغداد» منعقد کنند.

آیت الله کاشانی در برابر عضویت ایران در پیمان بغداد، موضع صریح و روشنی اتخاذ نموده و می‌گوید: «عضویت در پیمان بغداد به نفع ما نیست. از نظر من، ملل آسیایی باید بی طرف باشند تا میان دو قدرت، که هر لحظه این امکان هست که در برابر یکدیگر قرار گیرند، یک قدرت بین آن دو باشند.»⁽¹⁾

آیت الله کاشانی صریحاً اظهار کرده اند که: «دولت ایران در این رستاخیز بزرگ باید بی طرف بماند و به سوی هیچ بلوکی روی نیاورد.»⁽²⁾

اما محمدرضا پهلوی و دربار، که خود را مدیون انگلیس و آمریکا می‌دانستند، به خواست و میل مردم توجهی نکردند و حسین علاء را در مهر 1334، برای عضویت ایران در این پیمان

مأمور می‌کنند.

ص: 228

-
- 1- مبارز نستوه (آیت الله کاشانی)، عباس سلیمان نژاد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، 1380، ص 128.
 - 2- مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت الله کاشانی، ج 4، محمد دهنوی، شرکت سهام خاص، چاپ اول، 1362، ص 153.

لویی هندرسون، سفیر آمریکا در ایران، در گزارش خود به وزارت امور خارجه آمریکا می گوید در ایران دو گروه سازشکار و افراطی وجود دارد. گروه سازشکار طرفدار همکاری با آمریکا است. آیت الله کاشانی و گروه افراطی تسلیم نظریات آمریکا نمی شوند و مخالف دخالت آمریکا هستند. هندرسون در مورد آمریکاستیزی آیت الله کاشانی به وزارت امور خارجه آمریکا اینگونه گزارش می دهد: «یک عامل مزاحم در این جریان [نفت] مداخله کرده و مانع از حل قضیه نفت به نفع آمریکا شده است. این عامل مزاحم که مانع تسلیم ایران به نظریات بانک بین المللی و ادامه همکاری بین ایران و آمریکا شده، آیت الله کاشانی است.»

هندرسون همچنین اظهار می کند که: «آیت الله کاشانی برای منافع آمریکا و دول غرب در ایران عنصر خطرناکی است.»⁽¹⁾

همچنین مجله «نیوزویک» وابسته به مقامات وزارت خارجه آمریکا، در خصوص آمریکاستیزی آیت الله کاشانی می نویسد: «آیت الله کاشانی با روش تند و خشونت آمیز خود [نسبت به استعمار] تمام اقدامات مصلحانه دکتر مصدق را در راه حل مسأله نفت عقیم گذاشته است، آیت الله کاشانی

ص: 229

علاوه بر تنفر از انگلیسی ها با آمریکایی ها نیز کینه و دشمنی مخصوص دارد و مخالف هرگونه سازش بین ایران و دول غربی است.»⁽¹⁾

علاوه بر اعترافات آمریکایی ها در مورد روحیه آمریکاستیزی آیت الله کاشانی و باج ندادن و کنار نیامدن او با بیگانگان، روزنامه «ژورنال دژپیت» چاپ قاهره، نیز با توجه به موضع گیری های تند آیت الله کاشانی نسبت به دخالت آمریکا در قضایای کشور به خصوص قضیه نفت می گوید: «آیت الله کاشانی جداً با هرگونه سازشی در قضیه نفت مخالف است، در صورتی که مصدق می گوید دیگر وقت لجاجت گذشته و برای رفع بحران اقتصادی و بهبود اوضاع کشور باید به نحوی قضیه نفت با انگلیس و آمریکا حل شود.»⁽²⁾⁽³⁾

ص: 230

1- خاطرات دکتر محمود شروین، ص 235.

2- روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی صنعت نفت، ص 183.

3- این بحث آقای امین بخشی، از هفته نامه «بعثت» - نشریه «مرکز بررسی های اسلامی» - چاپ قم، شماره 24، سال سی و هفتم، مورخ اسفند 1395، ص 8 نقل گردید.

پیوست 3 : نامه سرگشاده احمد حسین، رئیس حزب چپ «مصر الفتاه»، به آیت الله کاشانی و مصدق

درود خدا و برکات او بر شما بزرگمردان... درود خدا و فرشتگان و تمامی مردمان بر شما. حال که ما از گروه مردمان هستیم پس بر ما نیز به نوبه خود لازم است بر شما درود بفرستیم و آن را ثبت نماییم تا اقراری باشد به صاحبان فضیلت و جاودانی در مبارزه ملت ایران که با شما دو نفر نمایان شده... این مبارزه، مبارزه ای در راه آزادی و کرامت و سرافرازی است و مختص به ایران یا کشورهای خاورمیانه نیست؛ بلکه برای همه مسلمانان و تمامی انسان ها است.

مدت زیادی می گذرد که مسلمانان باور به خود را از دست داده اند.... خیلی وقت است که مسلمانان از هم گسیخته و از هم دور شده اند و به همدیگر حسد می ورزند و نسبت به همدیگر کینه دارند. دیر زمانیست که سینه ها مالا مال از یأس و ناامیدی به توانایی مسلمانان در انجام یک حرکت [و جنبش] با تعاون و

ص: 231

همبستگی است... و این امر طمع استعمارگر بیگانه را به سوی آنها کشانده است... مگر ملت های خاورمیانه... مگر این بخش از جهان اسلام که از مرزهای شما شروع می شود و به اقیانوس اطلس ختم می شود؛ که در آن عراق، سوریه، شرق اردن، لبنان، حجاز، یمن، مصر، سودان، طرابلس، تونس، الجزایر، مراکش (مغرب) و وابسته های به این کشورها در آفریقا و آسیا قرار می گیرند.

این بخش از جهان اسلام مسخ شده، نمایانگر هر چه بی ثباتی، آشوب و انحراف گشته است و همه بلایا و ناگواری های بشریت از فقر و جهل و بیماری و از هم پاشیدگی در آن جمع شده است. ذلت و خواری این بخش از جهان، آن زمانی به حد خود رسید که اسرائیل آن را در هم کوبید و یک میلیون از مردم عرب فلسطین را آواره کرد و آنها را به گونه ای که در تاریخ سابقه نداشته است، از کشور و خانه و کاشانه خود بیرون راند... آنها را اخراج و جاروب کرد و خوار و نگون ساخت و به چهارپایانی بی هدف و سرگردان در زندگی تبدیل نمود، مگر اینکه به دنبال غذای ناچیز و اندک به راه بیافتند تا اینکه بمیرند و نابود شوند؛ در حالی که نه از زمینیان و نه از آسمانیان کسی به حال آنها نگرید.

یهودیان پیروز شدند... و عرب و مسلمان شکست خوردند. گروهی جار می زنند که این اسرائیل نیست که ما را شکست داد، روسیه ما را شکست داد. در حالی که آنها در این سخنانشان دروغ می گویند؛ چرا که کل جمعیت یهودیان جهان 25 میلیون است و

حال آنکه جمعیت مسلمانان به بیش از 300 میلیون می رسد. حال اگر آنها توانستند با این جمعیت اندکشان از برای خود سیاستی داشته باشند که آنها را به کشورهای جهان پیوند دهد و آن کشورها را در مسئله ظالمانه شان همراه خود کنند؛ پس چقدر مسلمانان باید بدبخت باشند که با این جمعیت شان نتوانستند بر جهان تأثیر بگذارند تا پشتیبان و حامی آنها در مسئله عادلانه شان باشند؟... پس مسلمانان واقعاً شکست خورده اند؛ آن هم شکستی قاطع و مرگبار، و کسی هم غیر از یهودیان آنها را شکست نداده است.

بحثی نیست در اینکه مسئولیت آنچه که بر سر مسلمانان آمده و آنها را به این پرتگاه مهلک رسانده، بر عهده عالمان کوفه بین دین و طبقه حاکم و سرمایه دار است. آنها دست در دست هم داده اند تا ملت های مسلمان در این پستی بمانند. عالمان کوفه بین دین به عامه مردم تلقین کرده اند که باید ذلت و خواری و فلاکت و جهل و بیماری و ستم را تحمل کنند و هرگز درباره مقاومت در برابر آن یا مبارزه با آن نیاندیشند و گرنه کافر خواهند بود؛ چرا که بر مشیت الهی که اینگونه تقدیر کرده، اعتراض کرده اند. این خداست! که خواسته استعمار بر آنها حاکم باشد و آنها خدمتگزار انگلیس ها، فرانسوی ها، یهودیان و هر ملت دیگری از ملت های جهان باشند. خدا چنین خواسته که مسلمانان گرسنگی و تشنگی بکشند... خدا خواسته که آنها خوار و زبون باشند، و خدا خواسته که آنها ضعیف بمانند و هرگونه گله و بی قراری و سعی و تلاش

برای دگرگون کردن این اوضاع، انقلابی است علیه خدا و دین و ایمان!... حاکمان استعمارگر داخلی و خارجی از این دیدگاه سودجویی کرده، عالمان به ظاهر دینی را به وفاداری به آن تشویق کردند و به ترویج آن میان مردم عامه همت گماشتند.

و به این ترتیب مسلمانان، بر عکس دیگر ملل جهان، تنها ملت درمانده و خوار و ضعیف گشتند و به این خواری و زیبونی خشنود شدند. آنها به این عقیده ایمان آوردند که آنها به خاطر این ذلت و خواری شایسته عنوان «کنتم خیر أمة أخرجت للناس» شده اند.

سرانجام در میان مسلمانان افرادی پیدا شدند که این اوضاع را بر نتابیده و گرایش به سمت آزادی و کرامت داشتند. پس ناچار شدند تحت نام ها و عناوینی دیگر و بیرق های جدیدی همچون ملیت و قومیت، مردم را فرا خوانند. مثل اینکه اسلام چیزی متفاوت از ملیت است. و اینک ما خود را مجبور می بینیم که به نام مارکسیسم دعوت به اصلاحگری در وضع مسلمانان کنیم. در حالی که اصول مارکسیسم ریشه در عمق اسلام دارد و پایه ای استوار برای آن است.

و این همه ناشی از این امر است که اگر ما از نام اسلام استفاده کنیم بی شک در پیکار آزادی و کرامت شکست خواهیم خورد. آنگاه عالمان کوتاه بین دین در برابر ما خواهند ایستاد و حاکمان به نام اسلام با ما ستیزه خواهند کرد... اسلام آخرالزمان، اسلامی است که به فقر و فلاکت و ضعف و خواری و تن دادن به سلطه بیگانگان تشویق می کند... اسلامی که زحمات کارگران و کشاورزان

را که در زمین و کارخانه کار می کنند، به سرمایه داران و فنودال ها و زمین داران می فروشد؛ و در نتیجه آنان را از فقر و گرسنگی هلاک می کند تا بتواند آن مبالغ را بر رقاصان و بر سفره های قماربازان و در تالارهای آوازخوانی خرج کند...

اسلامی که تندخویی حاکمان و مشروب خواری را آشکارا در روز روشن تبلیغ کند، بلکه حتی از خوبی ها و منافع آن در روزنامه ها دم زند و این امر را جایز بشمارد... اسلامی که ربا و معاملات آن را روا دارد و روسپی گری را به طور رسمی و فجوراً علناً مباح بدانند...، اسلامی که هرزگی و برهنگی و ستم و سرکشی و تبهکاری را جایز بشمارد... همچو اسلامی، اسلام آخرالزمان است. اسلامی که حاکمان کشورهای اسلامی آن را به پا می دارند و عالمان زیرک دین از آن حمایت می کنند و در برابر هرگونه اصلاح طلبی آن را علم می کنند، در برابر هر خیرخواهی که به نام دین باشد؛ چرا که ملک از آن خداست و او هر که را خواهد عطا می فرماید و روا نیست که کسی بر رفتار «اولی الامر» اعتراض کند، وگرنه او بر مشیت الهی خرده گرفته است!

اگر انگلیسی ها یا فرانسوی ها حکومت کنند، بر مسلمانان واجب است که تسلیم آنها شوند و از بخت بد خود گله نکنند؛ زیرا که اگر دنیا را از دست داده باشند بی گمان آخرت از آن ایشان خواهد بود و اگر طاغوتیان و ستمگران و استعمارگران و تبهکاران و فرومایگان چیرگان و تأثیرگذاران، دارای عزت و مکانت باشند، همه آن چیزی

جز یک آزمون خدایی نیست و قبول شدگان در این آزمون کسانی جز ضعیفان بیچاره گرسنه بی خانمان و گدایان نیستند. اینان اولیای خدایند و اینان مسلمانان حقیقی! هستند. بنابراین جای شگفتی نیست اگر همه مسلمانان تبدیل به اولیای خدا شوند، گرسنگان برهنه و بلاکشیده ای که همچون ستوران و چهارپایان به ذلت کشیده شده اند.

و ناگهان ملت ایران مبارزه خود را با انگلیسی ها و به نام اسلام آغاز کرد و دعوت خود را برای ملی کردن نفت شروع کرد... و مردم را به بیرون راندن انگلیسی های سگ فرا خواند. پس ای آیت الله کاشانی به پا خواستی و راهپیمایی هایی که ندای «الله اکبر، انگلیسی ها بروند!» را سر می داد، رهبری کردی. و در نتیجه حکومت همدست با انگلیسی ها و استعمارگران فرو پاشید. پس تو ای مصدق حکومت را به دست گرفتی تا به خواسته مردم جامه عمل بپوشانی و انگلیسی ها را بیرون برانی تا اینکه نمونه ای جدید از حاکمان مسلمانان باشی.

من برای اولین بار رئیس حکومتی را در شرق جهان اسلام می بینم که بر تخت‌خوابی معمولی می خوابد و برای اولین بار من رئیس حکومت کشوری اسلامی را می بینم که به پیشواز مردم می رود و حتی در بستر بیماری هم مبارزه و مجاهدت خود را ادامه می دهد. و برای اولین بار است که من عالمی از علمای مسلمان را می بینم که در حالی که عمر وی از هفتاد سالگی گذشته،

کفن پوش توده های مردم را رهبری می کند و ایران به رسمیت شناختن اسرائیل را لغو می کند.

الله اکبر مسئله جدی است و در آن هیچگونه دست اندازی نیست. مسلمانان ایران پیام اسلام را به خوبی دریافته اند، این پیام که همه مسلمانان امت واحده هستند... ایران به مصلحت خویش که سازش با یهودیان جهان است، نمی اندیشد... ایران دیگر به آمریکایی که به او عشق می ورزید، توجهی ندارد؛ بنابر این هم پیمان خود را ترک گفت... این را ایران انجام نداد مگر به خاطر تسلیم در برابر اندیشه ای جاودان؛ یعنی: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً...»

دروود بر مسلمانان ایران! و لا اله الا الله!... مرحبا! و لا اله الا الله و الله اکبر، الله اکبر گشایش و پیروزی [آمده!]، امت محمد (ص) بیدار می شود... امت محمد تکان می خورد.

ای آیت الله کاشانی و ای مصدق شما به این کفایت نکردید؛ بلکه تصمیم گرفتید که راهپیمایی هایی در حمایت از مصر و مسئله آن برگزار کنید. (1) پس به رئیس حکومت مصر تلگرافی فرستادید که در آن همبستگی ملت ایران را با ملت مصر در مبارزه اش اعلام کردید... و دوباره الله اکبر... الله اکبر... وعده الهی راست است. و

ص: 237

1- دکتر محمد مصدق، نخست وزیر ایران، تلگرافی به مصطفی النحاس، نخست وزیر مصر، فرستاد که در آن از حمایت ملت و حکومت از مصر در مبارزه اش بر ضد انگلیسی ها، خبر می داد... آیت الله کاشانی نیز اعلام کرد که راهپیمایی ملت ایران در روز جمعه 5 سپتامبر 1951 م به هدف نشان دادن حمایت ملت ایران از مصر خواهد بود.

خداوند ملت خود را یاری می کند و دشمنانشان را به تنهایی شکست می دهد... همانا این یک نهضت کامل است... این انقلاب بزرگی است... انقلاب مسلمانان در سراسر گیتی است... پس ای کاشانی و ای مصدق آیا مسلمانان جنبش خواهند کرد؟ آیا مسلمانان اندونزی و پاکستان و افغانستان و دیگر کشورهای عربی در شرق و غرب به پا خواهند خاست؟ آیا تکان خواهند خورد و در خواهند یافت که دیگران بر ضد ما گرد هم آمده اند و در دشمنی با ما هم صدا شده اند و مکر و حيله خود را روی هم گذاشته اند؟ پس وای به حال ما اگر دوشادوش هم حرکت نکنیم و با هم متحد نشویم و به این امر که امت ما امتی واحده است، پی نبریم... حال ای کاشانی! تو که با این عمل پیشوا و رهبر و فرمانده شده ای از تو می خواهیم که پیامی به تمام جهان اسلام بفرستی...

آیا مسلمانان را در شرق و غرب جهان به شناختن دشمنانشان، یعنی انگلیسی ها و آمریکایی ها و فرانسوی ها و یهودیان، فرانمی خوانی؟ آن ها همان کسانی هستند که مسلمانان را به بردگی گرفتند و آنها را خوار و زیبون کردند و خواسته های خود را بر آنها تحمیل نمودند. آنها همچنان در پی دشمنی و جنایت های خود در خاورمیانه و کشورهای عربی شرق و غرب هستند. به آنها بگو که اسلام از کسی که برای دیگر مسلمانان نشتابد، بیزار است... بلکه خداوند و فرشتگان، مسلمانان آسوده ای را که از آبروی خود دفاع

نمی‌کنند و برای آزادی و کرامت خود مبارزه نمی‌نمایند، لعن و نفرین می‌کنند.

آیا به آنها دستور نمی‌دهی که هر کس توان رو در رویی با دشمنان را دارد، قدم پیش نهد و آنکه نتواند از عهده این کار برآید می‌تواند از سلاح برنده و کارایی استفاده کند که هر مسلمانی را - که در شرق و چه در غرب - توان به کارگیری آن است؟

آیا به آنها نمی‌گویی که تحریم اقتصادی وحشت‌آفرین‌ترین سلاحی است که از شیفتگی به این ملت‌های استعمارگر و جنایتکار، رهایی می‌بخشد؟

آیا به آنها نمی‌گویی که انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها و یهودیان و فرانسوی‌ها کشورهایشان را تنها به این خاطر استعمار می‌کنند تا آنجا را بازار فروش محصولات خود کنند و آنها به اندازه‌ای که مسلمانان از کالاهایشان خریداری می‌کنند، قویتر می‌شوند؟

آیا به آنها که اولیای خدا شدند، یعنی گرسنگان برهنه و بلاکشیده‌ای که همچون ستوران و چهارپایان به ذلت کشیده شده‌اند، نمی‌گویی هر مسلمانی که کالای مصرفی انگلیسی، آمریکایی، فرانسوی و یا یهودی را خریداری کند، در حالی که ناگزیر از خریدن آن نباشد، مسلمانی گناهکار است؛ چرا که او استعمارگران را قوی و به سلاح بیشتر مجهز می‌کند؟ به پا خیز ای کاشانی و مسلمانان مشرق و مغرب زمین را آگاه ساز.

البته اگر صدای من به گوش آنها می‌رسید بدون شک آنچه را که

از تو خواستیم، خود انجام می‌دادم... اما امروز ایران سرتاسر برکت است و صدایی رسا دارد و عزتمند می‌باشد و به روشنی، نهضت ملت ایران در توای کاشانی و توای مصدق، متبلور گشته است.

پس به نام ملت بزرگ ایران، شما را به نشر دعوت به تحریم تجارت و معامله با دولت‌های استعمارگر کشورهای اسلامی، که از همدیگر در جهت استعمار آن کشورها حمایت می‌کنند یعنی انگلیس و فرانسه و یهود، فرا می‌خوانم.

اگر جهان اسلام به آن مهم دست یابد بی‌گمان کفه ترازوی دنیا وارونه می‌شود و ما به قدرتی تبدیل می‌شویم که استعمارگر منفور را برچیده خواهد کرد... ما به قدرتی تبدیل می‌شویم که صلح جهانی را به پا خواهد داشت... و دوباره استحقاق وصف قرآنی «کنتم خیر امة اخرجت للناس» را به دست خواهیم آورد.

به تحقیق در جهان، ملت‌هایی غیر از انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها و یهودیان وجود دارند که مسلمانان می‌توانند نیازهای خود را از طریق آنها برآورده سازند... حتی می‌توانند خود را توسط آنها به سلاح و مهماتی تجهیز کنند که روز آزاد شدن مسلمانان را به کمک سلاح [قدرت نظامی] نزدیک سازد.

پس مسلمانان باید این حقیقت را دریابند، و توای کاشانی و توای مصدق آن حقیقت را بدان‌ها تعلیم دهید، و همگی ما را در این راه رهبری کنید... راهی که راهی جز آن نیست. آن راه، شاهراهی است به سمت آزادی و سرفرازی. راهی است به سمت برآوردن

هدف مورد انتظار از جهان اسلام همانگونه که قرآن آن را مشخص کرده است: «کنتم خیر أمه أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر»، «و کذلک جعلناکم أمه وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس».

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

احمد حسین (1)

نه به مذاکره، نه به معاهده، نه به هم پیمانی با انگلیس

ص: 241

1- روزنامه «مصر الفتاه» - مصر جوان - ارگان حزب سوسیالیست مصر، چاپ قاهره، مورخ 9 سپتامبر 1951، ص 3.

نهیض الهی درخشان برای ایران

بعضی از خوانندگان گرامی از ما خواسته اند نامه ای را که سردبیر «المسلمون» هنگام دیدار از تهران در سال گذشته برای حضرت آیت الله کاشانی فرستاده است منتشر کنیم. به منظور اجابت این درخواست متن نامه را در زیر می آوریم.

«هیئت تحریریه المسلمون»

خداوند یکتا را سپاس می گویم و بر محمد و خاندان و یارانش درود می فرستم و بعد:

خداوند توفیق دیدارتان را به من داد و شما با الطاف و مراحم خود، مرا پذیرفتید و در بر گرفتید، خداوند جزای خیر به شما بدهد و به وسیله شما مسلمانان را گرد هم بیاورد... در آستانه سفر احساس کردم که باید برای حضرت تعالی نامه ای بنویسم تا حق خداوند را به جا بیاورم و با قلبی مطمئن رهسپار شوم.

ص: 243

شما با آگاه سازی و برانگیختن ملت بزرگوار ایران و آماده کردن مردم برای دفاع از حقوق خویش، گامی خجسته و بزرگ برداشته اید. خداوند را سپاس می گوئیم که توفیق انجام این مهم را به نام حضرت تعالی ثبت نمود و از او مسئلت داریم که عمر شما را طولانی سازد و با روح خود یاری فرماید. از حضرت تعالی شنیدم که قصد دارید در راه اتحاد عموم مسلمانان گام سیاسی دیگری بردارید، یا همانگونه که فرمودید فراتر از آن، یعنی به سوی ایجاد یک بلوک شرقی نیرومند و متحد، برای مقابله با استعمار روی آورده اید... تمام اینها، ای سرور بزرگوار، امری پسندیده و کاری سترگ و جهادی خجسته است که از خداوند مسئلت داریم با تحقق آن به دست شما، خیر فراوان نصیب مسلمانان بنماید. ولی آنچه پیش از سفر، اجازه می خواهم به عرض برسانم این است که مسلمانان، امروزه از دوری آشکار از اسلام، رنج می برند و منظور همان اسلامی است که خداوند در کتاب و سنت پیامبر (ص) بیان فرموده است و مسلمانان را در همین حال، از راه دور به عظمت اسلام دعوت می نماید. و ما، سرورم با دنیایی آکنده از شر و پلشتی روبه رو هستیم که مردم اعمال زشت خود را زیبا می پندارند، شیطان بر چشم ها و دل هایشان پرده تاریکی کشیده است، پس چون موجوداتی سرگشته و متحیر به هر سو رمیده اند و با هوس های گوناگون به بی راهه می روند. فعالیت انسان ها در قرن بیستم چون

تندبادهایی است که مردمان را همانند گردونه ای به دور خود می چرخاند و این امر با آنچه که حرکت های آزادی بخش بر ضد استعمار و استثمار نامیده می شود چندان تفاوتی ندارد؛ زیرا ستمکار و ستمدیده در این حرکت ها هر دو بیچاره اند... ستمکار، خود یا شهوتش را می پرستد، و ستمدیده، میهن یا شکم خود را می پرستد، و در واقع هر دو از مرزها و چارچوب حیوانیت و مال و منال دنیا فراتر نمی روند و احساساتشان به خدایی که زمین و آسمان را بر آنها مسخر گردانیده متصل نشده است و: «به ظاهری از زندگی دنیوی آگاهی دارند و از آخرت ناآگاهند»⁽¹⁾.

هیچ کس نمی تواند منکر این شود که دست اندرکاران این حرکت ها، به خاطر هدف های خویش همه چیز را فدا و نثار می کنند، ولی انسان با ایمان در میزان الهی میان مبارزه آنان - هر چند شیوه ها و رنگ های آن متفاوت است - و آن چهارپایانی که با چنگ و دندان از خود دفاع می کنند، تفاوتی نمی یابد؛ یعنی هر دو از خود دفاع می کنند و هر دو برای دفع تجاوز و رفع ستم می کوشند... حال آنکه انسانیت انسان، با آنچه که خداوند مقرر داشته استوار می گردد و به روی دیگر که برای مردم ترسیم نموده و بدان دعوت فرموده است. خداوند جز بر اساس قوانین خود میان مردم تمایزی قائل نمی شود، پس هر کس به جای راه الهی به هوی و هوس روی

ص: 245

1- «یعلمون ظاهراً من الحیاه الدنیا و هم عن الآخره هم غافلون»؛ سوره روم، آیه 7.

بیاورد، گمراه شده است: «این [کتاب] برای مردم، بینش بخش و برای گروهی که یقین دارند، رهنمود و رحمتی است. آیا بدکاران پنداشته اند که همانند کسانی که ایمان آورده اند و کردارهای شایسته کردند، زندگی و مرگشان یکسان است، چه بد داوری می کنند. و خداوند، آسمان ها و زمین را به حق آفرید تا هر کس بدانچه به دست آورد پاداش داده شود و به ایشان ستم نشود. آیا آن کس را که هوس خویش را چون معبود خود قرار داده و خدا از روی علم گمراهش کرد و بر گوش و دل او مهر نهاد و بر دیدگانش پرده افکند، دیده ای؟ پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟» (1)

پس مسلمانانی که آشکارا از اسلام دوری جسته اند، اینگونه هستند و وضع مردم در شرق و غرب این چنین است. ما نمی خواهیم نهضت مسلمانان یکی از حباب های زودگذر باشد، بلکه می خواهیم نهضتی خجسته و باریشه های استوار باقی بماند، الهی باشد و عظمت حق و شکوه خدا در آن هویدا گردد،

ص: 246

1- «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ * أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ * وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ عَشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»؛ سوره جاثیه، آیات 20 - 23.

آشکار باشد و بانگ اذان که جز به وسیله آن صلح در زمین گسترش نمی یابد، طنین انداز و نورافکن گردد: «الر. کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به فرمان پروردگارشان از تاریکی ها به روشنایی ببری و به راه خدای پیرومند ستودنی رهسپار گردانی. خدایی که هر چه در آسمان ها و زمین است از آن اوست...»(1)

راه این نهضت کسب آمادگی و تربیت است: «ولکن کونوا ربانین - ولی، خداشناس باشید» و پیش از تزئین ایوان، باید به فکر استحکام پایه و بنیاد بود: «هرگز در آن مسجد نماز مگزار. مسجدی که از روز نخست بر پرهیزگاری بنیان شده شایسته تر است که در آنجا نیایش کنی. در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند؛ زیرا خدا پاکیزگان را دوست می دارد.»(2) تا نسلی فراهم شود که اخلاق اسلامی در آن تجلی یابد، از نهضت پاسداری کند تا همواره برای خدا بماند. خداوند چون از نیت پاک آن آگاه شود امانت را به آن می سپارد و زمام امور را در دست آن قرار می دهد: «و دانست که در دلشان چه می گذرد. پس آرامش بر آنها نازل کرد و به پیروزی نزدیک پاداششان داد.»(3)

ص: 247

-
- 1- «الر کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ * اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»؛ سوره ابراهیم، آیات 2 - 1.
 - 2- «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»؛ سوره توبه، آیه 108.
 - 3- «...فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»؛ سوره فتح، آیه 18.

از سیره و روش مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) - خداوند توفیق درک و پیروی از آن را به ما عطا فرماید - آگاهی یافته ایم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شامگاه واقعه بدر هیچ راهی برای استمداد از خداوند جز این دعای دل‌گداز نداشت که فرمود: «خدایا اگر این گروه (مسلمانان) به هلاکت برسند، در زمین پرستنده ای باقی نمی ماند.»

نهضت به این شکل، چه بسا امری دشوار به نظر برسد، ولی اگر مقصود از مبارزه این باشد که: «فتنه ای در میان نباشد و تمام دین برای خدا باشد»، این تنها راه است. خانه بر جای استوار نمی ماند مگر اینکه بر پایه ای استوار بسته شده و خشت های آن یک به یک به هم پیوسته گردد. سختی هایی که مبارزان در این راه از آن رنج می برند، رهنمونی است که خداوند به وسیله آن، راه را نشان داده است. این همان سنت خدا برای آماده سازی نیکوکاران جهت کارهای نیک است: «أحسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون؛ آیا مردم گمان کرده اند که چون بگویند ایمان آورده ایم به حال خود رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟» از این آیه شریفه روشن می گردد که اعلام ایمان، سرآغاز امتحان و سرچشمه گرفتاری بوده و پایداری و شکیبایی مؤمنان در این راه، همان دلیلی است که خداوند برای اثبات ایمان خواسته است...

ای سرور بزرگوار! وانگهی مسلمانان، به رغم تمام گرفتاری ها، همچنان خیرخواه و پاک نهادند و هر کس با آنان تماس گیرد، با وجود کشورهای گوناگونشان، موافق این امر می گردد. آنان همچنان

برای پذیرش سخن حق از زبانی راستگو و دعوت گری بااخلاص، آمادگی دارند و هرگاه فردی آگاه، خدا را به یادشان بیاورد، چشم هایشان از اشک لبریز می شود، بلکه آنان هرگاه رهبری باایمان و قاطع بیابند که در فداکاری سبقت بجوید، برای فداکاری و ایثار می شتابند. زیباترین نمونه های این امر را در تاریخ، حتی در دوران های فراز و نشیب اسلام در تمام مناطق دارالاسلام، شاهد بوده ایم.

دوران صلاح الدین چندان دور نیست. شکست تلخ فلسطین از دلاوری های کم نظیر خالی نبوده است که دشمن بیش از دوست بر آن گواهی داده است. گروهی از مؤمنان داوطلب با جانبازی و پیشگامی برای مرگ، با یکدیگر رقابت داشتند، همچنان که مدعیان حق رهبری و قدرت بر سر شهوت های پست با هم رقابت می ورزیدند. تاریخ اندونزی، پاکستان و شمال آفریقا مالا مال از اخبار شگفت آور حرکت های اسلامی است که توطئه های جهانی نتوانست شعله آن را خاموش سازد. این آیه شگفت انگیز چه دلالت شفافی بر این موضوع دارد: «با شما همچنان می ستیزند تا شما را از دین تان باز گردانند، اگر بتوانند.»⁽¹⁾ این فرازهای تلخ از تاریخ مان شاهد دمیدن های پیوسته روح اسلامی بوده که همواره از دشمنان خود قوی تر مانده است. شعار و فریاد کشتگان و شهیدان مؤمن و

ص: 249

1- «... وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا...» سوره بقره، آیه 217.

عابد در کوه ها و دشت ها و در شرق و غرب، همواره «الله اکبر» بوده است.

مسلمانان ایران نیز از این روگرد شما آمده و زیر پرچم شما یکدل شده اند که به پاکدامنی و دینداری تان، که در طول پنجاه سال به آن شناخته شده اید، اطمینان دارند و می دانند که چه فداکاری هایی مبذول داشته اید که موجب شده آنان در پرتوی احساسات اسلامی همواره به شما به چشم «نشانه خدا» - آیت الله - و الگوی قابل اقتدا بنگرند.

سپس طرح ملی کردن [نفت] پیش آمد که همگان از آن بهره مند شدند و در این میان، روح و احساس اسلامی اساس حرکت بود.

پس چرا اینک یک حرکت گسترده تر سازماندهی نمی کنید تا این عشق مکنون در دل های مسلمانان را بیرون بیاورید؟ چه چیزی میان ما و آن مانع می شود در حالی که قرآن همچنان زنده و شاداب در دست های ماست؟ پس ما به چه دردی می خوریم اگر به درد حق گویی نخوریم تا این امانت الهی و میراث قرن ها را به سر منزل مقصود برسانیم؟

سرور من! در این راه هیچ اشکالی ندارد که از کشورهای شرقی، که خود از استعمار رنج کشیده اند، همراهی و همکاری بخواهیم تا هدف روشن گردد و ابزارهایی که در این مقصود به ما یاری می رسانند، فراهم آید.

ص: 250

پدر بزرگوام! اینها افکاری است که به ذهنم خطور می کرد و من بی کم و کاست برایتان نوشته ام. خداوند جایگاهی بس رفیع به شما ارزانی داشته و مهرتان را در دل ها افکنده است که این البته خود باری گران و توان فرساست.

یک رهنمود و دعوت عام شما می تواند این امت را به سوی نیکیبختی سوق دهد، پس در پناه خداوند بار امانت را بر دوش گیرید «خدا با شماست و هرگز از [ثواب] اعمالتان نمی کاهد»⁽¹⁾

و «هر کس خدا را یاری دهد به درستی که خدا یاری اش خواهد داد که خدا نیرومند و شکست ناپذیر است.»⁽²⁾

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

سعید رمضان

تهران

ص: 251

1- «... وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ»؛ سوره محمد، آیه 35.

2- «... وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ سوره حج، آیه 40.



دکتر سعید رمضان، در خدمت آیت‌الله کاشانی در تهران، و نیز آیت‌الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای در کنار ایشان دیده می‌شود.

دکتر سعید رمضان، در خدمت آیت‌الله کاشانی در تهران، و نیز آیت‌الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای در کنار ایشان دیده می‌شود.

العدد الرابع	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	العدد الثاني
صاحب ابو عبيد ورئيس التحرير سعيد رمضان الإدارة: ٣٢ شارع النيل بالروضة بالقاهرة تليفون: ٢٤٤٥٥	المسلمون مجلة إسلامية جامعة تصدرت في شهر حرم سنة ١٣٧٢ هـ	الإشراف ١٠٠ عن سنة كاملة ٦٠ عن نصف سنة اطلاب وجنود الجيش ٨٠ عن سنة كاملة ١٠ عن نصف سنة ٢٥ عن ثلاثة أعداد يضاف إليها أجرة البريد خارج القطر
جمادى الآخرة سنة ١٣٧٢		فبراير سنة ١٩٥٣
<h2>هَذَا الْقُرْآنُ</h2> <p>لفضيلة الأستاذ حسن المصطفي المرشد العام للاخوان المسلمين</p> <p>«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ»</p> <p>لا ينبغي للحلم أن يقف عند العبادات ولا يتجاوزها ، فمع أنها من الأهمية بالدرجة العلوية إلا أنها ليست كل شيء ؛ بل أصبح العابد الذي يتشرد على العبادة ويظن أن الله لم يكلفه غيرها أقرب إلى الإحرام بالدين مما يكون من سوء فاعله في فتنه الناس عنه . فالتاجر الذي لا يكاد يفرغ من غش الناس حتى يتجه إلى المسجد لأداء القرضة ، والموظف الذي يشهر بالاطمئنان لأنه يؤدي واجبه كاملاً ثم يأخذ في أثناء خروجه قلم رصاص أو بنس الأوراق التي تعرف له لأداء أعمال الحكومة أو الشركة أو الصنع الذي هو فيه ليستخدما ابنه أو يستخدمها هو في شئونه الخاصة ، والوالد الذي يهمل أولاده ولا يبذل كل عناية في تربيتهم ، والزوج الذي يظلم زوجته أو والديه ، والطبيب الذي يرى الداء ويعرف الدواء ولكنه يؤخر أجياب الشفاء حتى يستكثر من زيارة المريض ، والدرس الذي يقصر في حق تلاميذه رغبة عن إفادتهم أو حتى يترجمهم بتلق دروس خصومية ، هؤلاء وغيرهم يبيدون عن الإسلام الصحيح كل البعد ،</p>		

صفحة نخست شماره چهارم، سال دوم، ماهنامه «المسلمون» چاپ دمشق، مورخ ١٣٧٢ هـ

صفحة نخست شماره چهارم، سال دوم، ماهنامه «المسلمون» چاپ دمشق، مورخ 1372 هـ.

نريد لإيران نهضة ربانية سافرة

« يطلب إلينا بعض حضرات الفراء أن ننشر الرسالة التي بعث بها رئيس تحرير «السلامون» إلى سيادة السيد آية الله الكاشاني حين زيارته أ طهران في العام الماضي ، وتلبية لهذه الرغبة ننشر هذه الرسالة فيما يلي «
« التحرير »

أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو ، وأصلى وأسلم على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه الطيبين . وبعد :

فقد أسعدني الله بلقاءكم ، وغمرتموني بعطفكم وفضلكم جزاكم الله كل خير ، وجمع بكم الشمل . . . وقد وجدتهى - وأنا على أهبة السفر - مدفوعاً إلى الكتابة لهماحكم لأؤدى حق الله ، وأذهب مطمئن القلب .

سيدي الكريم الجليل ...

لقد خطوتم خطوة مباركة عظيمة في بعث الشعب الإيراني الكريم ، وتنهيته للذود عن حقوقه ، وكتب الله لكم في ذلك توفيقاً نحمده عليه حمداً كثيراً ، ونسأله أن يطيل في عمركم ويؤيدكم بروح منه ، وعلت من سماحتكم أنكم متجهون إلى خطوة سياسية ثانية في سبيل اتحاد إسلامي عام، أو إلى أوسع من ذلك كما ذكرتم: أى إلى كتلة شرقية تواجه الاستعمار قوية بوحدتها ... كل ذلك ياسيدي الجليل عظيم ، وهو عمل كبير ، وجهاد ميمون ندعو الله أن يجعل على يديكم في تحقيقه الخير الكثير ؛ وإنما الذي أستاذنكم قبل سفرى في عرضه هو أن المسلمين اليوم يعانون بعداً صريحاً عن الإسلام ، الإسلام كما أراده الله في كتابه وسنة نبيه صلى الله عليه وسلم ، وهم على هذه الحال ينادون إلى مجد الإسلام من مكان بعيد ، ونحن نواجه ياسيدي دنيا مليئة بالشركيين للناس فيها سوء أعمالهم ، وأهال الشيطان التراب على أعينهم وقلوبهم ؛ فهاموا على وجوههم وأصبح أمرهم فرطاً ، وانطلقوا مع أهوائهم الشقى كالسائمة على غير هدى « كأنهم حمر مستنفرة فرت من قسورة » وأصبح نشاط البشر في القرن العشرين أعاصير تدور بالناس كحمار الرحى ، والأمر لا يختلف عن ذلك كثيراً فيما يسمونه بحركات التحرير من الاستعمار والاستغلال ؛ إذ الظالم والمظلوم في هذه الحركات بائسان .. الظالم يعبد نفسه أو شهوته، والمظلوم يعبد وطنه أربطه؛ وكلاهما لم يعد حدود حيوانيته ، ولم يتجاوز الأرض ومتاعها، ولم تتصل مشاعره بربه الذي سخر له الأرض والسماء « يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا

«برای ایران نهضتی الهی و درخشان خواستاریم»

«برای ایران نهضتی الهی و درخشان خواستاریم»

«سگ های انگلیس! باید بروند»

اشاره: محمد حسنین هیکل، مورخ و نویسنده معروف مصری، در اوج شکوفایی نهضت به تهران آمد و مدت یک ماه در ایران به سر برد. او حوادث آن ایام را به روزنامه «اخبارالیوم» چاپ قاهره گزارش می کرد و سپس، مجموعه مقالات خود را در این رابطه، تحت عنوان: «ایران فوق برکان» - ایران بر روی کوه آتشفشان - توسط «دارالاجتاهد» و به عنوان مهمترین کتاب سال، منتشر ساخت.

نسخ این کتاب، که در سال 1330ش در قاهره به چاپ رسید و مطالب آن از قول یک شاهد می توانست مورد توجه قرار گیرد، به سرعت نایاب گردید و اکنون نیز جزو آثار محمد حسنین هیکل، تجدید چاپ نمی شود؟! شاید «مصلحت گرایی» هیکل باعث شده که دیگر در فکر چاپ مجدد آن نباشد؟!...

علاوه بر مطالب، در این کتاب عکس های جالبی هم آمده که جنبه تاریخی دارد و توسط خبرنگار و عکاس روزنامه «اخبارالیوم» تهیه شده است... و ما به مناسبت بزرگداشت خاطره آیت الله کاشانی،

فصل چهارم این کتاب را - از صفحه 75 تا 98 متن عربی، چاپ قاهره - ترجمه کرده، که همراه با عکسی از محمد حسنین هیکل در کنار آیت الله کاشانی می آوریم، به امید آنکه مورد قبول حق قرار گیرد.

1 - رهبر حرکت، در تهران

صدای آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی در تمام گوشه و کنار جهان می پیچد... و او همچنان می غرد: «سگ های انگلیس! از کشور ما خارج شوید و نفت ما را رها کنید.»

رزم آرا که با چهار گلوله از میدان اخراج شد، موقعیت را کاملاً تحت سیطره و نفوذ آیت الله درآورده است. تهران، افسانه های گونه گونی از آیت الله نقل می کند. اولین قسمت از سری عجایب، قصه تظاهرات بزرگی بود که آیت الله به هنگام بررسی لایحه نفت در مجلس به آن امر کرده بود. سیل جمعیت از طریق خیابان هایی که به میدان بهارستان منتهی می شد، در حال فریاد و شعار دادن پیش می رفتند.

در تهران شایع شده بود که پلیس، در صورت نزدیک شدن جمعیت به پارلمان، دستور دارد که به سوی آنها تیراندازی کند! خبر به آیت الله نیز رسیده بود. ناگهان آیت الله خطاب به پسرش فریاد زد: «کفن مرا بیاور!» کفن برای ایشان آورده شد. آیت الله بعد از غسل و دو رکعت نماز، کفن را پوشید و با استقبال از مرگ، در پیشاپیش جمعیت به راه افتاد.

ص: 256

توده های عظیم تظاهرکننده با مشاهده کفن پوشی آیت الله، به تل بزرگی از باروت تبدیل شد، گویا خود آیت الله چون آتشی در میان باروت قرار گرفت. مردم در خیابان های تهران با خروشی چون امواج دریاها و مانند قضا و قدر الهی، به سوی پارلمان پیش می رفتند. ولی هنگامی که مردم به نزدیکی پارلمان رسیدند، به ناگاه، افراد پلیس که در بالای ساختمان مجلس بودند مواضع خود را ترک کردند؛ زیرا طبق یک دستور از کاخ «مرمر» گفته شده بود که در مقابل آیت الله مقاومت نکنید...

داستان زندگی آیت الله کاشانی، ساده ولی مانند طوفان، تند و نیرومند است!...

نام آیت الله، سید ابوالقاسم کاشانی است و در خاندانی بزرگ در اطراف خراسان به دنیا آمده است(1) و اینک وی از لحاظ نفوذ معنوی و قدرت، نیرومندترین رهبر شیعه به حساب می آید. ویژگی قدرت این مرد در نحوه اقدامات وی نهفته است، که پیوسته خواسته های خود را به موقع به اجرا در می آورد... وقتی که آیت الله کاشانی به سیاست روی آورد صدایش در میان قبیله ها و توده ها پیچید و از مرزهای ایران نیز گذشت، یعنی از سمت شرق به افغانستان رسید و از غرب در عراق شنیده شد و شاید طولی نکشد که آیت الله مقام رهبری مطلق شیعه را به دست آورد.

ص: 257

1- ظاهراً هیکل، «قم» را با شهر «مشهد» اشتباه گرفته و «کاشان» را از شهرهای خراسان شمرده است.

دشمنی سرسختانه آیت الله کاشانی با انگلیس مشهور است. در سال 1941 که رشید عالی گیلانی در عراق بر علیه استعمار انگلیس قیام کرد، پشتوانه معنوی انقلاب وی، آیت الله کاشانی بود، و مثلی که در آن زمان بر بغداد حکومت می راند، عبارت بود از: رشید عالی گیلانی (رهبر انقلاب)، حاج امین الحسینی (مفتی اعظم قدس) و آیت الله کاشانی (رهبر نیرومند شیعه).

انقلاب گیلانی در برابر انگلیس با شکست مواجه شد و آیت الله کاشانی در کنار هم رزمانش - گیلانی و حسینی - از مرز عراق وارد ایران شدند، ولی زمانی که انگلیس ها وارد تهران شدند اولین کارشان این بود که منزل آیت الله را به وسیله تانک ها و زره پوش های خود محاصره کرده و سپس وی را به خارج از ایران تبعید نمایند.

آیت الله، لبنان را برای تبعید پذیرفت تا از میهن خود زیاد دور نباشد و بتواند مسائل ایران را پی گیری کند و همین نکته راز پیروزی او را در انتخابات روشن می سازد... آری! او در تبعید بود ولی در تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد! و اکنون دیگر مفهومی ندارد کسی که به نمایندگی مجلس انتخاب شده در تبعیدگاه بماند، لذا دولت با احترام از ایشان دعوت نمود که به وطن خود بازگردد.

مراسم استقبال از رهبر تبعیدی چنان پرشکوه بود که تهران نظیر آن را قبلاً به خاطر نداشت. بیش از نیم میلیون زن و مرد، کودک و بزرگ، فرودگاه مهرآباد را دربرگرفته بودند و در محوطه فرودگاه،

رجال مملکت و وزرای کابینه، به صف ایستاده بودند!... وقتی که آیت الله کاشانی با اتومبیل از فرودگاه خارج شد، منظره بی نظیری بود. مردم اتومبیل او را با سرنشینانش بالای دست های خود گرفته و به شهر بردند.

آیت الله بدون اتلاف وقت، مشغول تنظیم صفوف یاران خود برای ادامه مبارزات ملی شد و چیزی نگذشت که به قله آمادگی رسید و نفوذ فراگیر خود را در همه زمینه ها توسعه داد...

نفوذ معنوی آیت الله کاشانی در قلب های مردم بود، و نفوذ مادی وی، اموال همه مردم شیعه بود، که داوطلبانه یک پنجم در آمد سالانه خود را به عنوان «خمس» به ایشان تقدیم می کردند، و نیروی انسانی ایشان، همه طلاب علوم دینی حوزه های علمیه نجف و قم و دیگر حوزه های شهرهای ایران بود و البته خطبا، وعاظ و ائمه مساجد هم در همه جا، شناگوی آیت الله و مدافع وی بودند.

بدین ترتیب آیت الله بر همه مردم کوچه و بازار سیطره کامل داشت، ولی او می خواست که بر پارلمان و افکار آگاهان که در اختیار پارلمان بود نیز مسلط شود، تا بتواند خواسته های نهضت خود را بدون مقاومت مؤثری به مرحله اجرا در آورد، از این رو، فراکسیون جبهه ملی در مجلس به وجود آمد که اکثر اعضای آن از فارغ التحصیلان دانشگاه «سوربن» بودند و همه آنها به ریاست دکتر محمد مصدق، زیر پرچم آیت الله کاشانی گرد آمدند و رهبری آیت الله را از جان و دل پذیرفتند...

وقتی که دیپلمات برجسته انگلیس «لرد ونسیتارت»، در مجلس لردهای انگلیس، در سخنانی به آیت الله حمله کرد، به دنبال او وزیر خارجه انگلیس درباره آیت الله گفت: «این تحریک کننده تروریست! عامل اصلی حوادث فاجعه آمیز ایران است!» به دنبال این اظهارات، نمایندگان ملی مجلس، آیت الله را به ریاست مجلس انتخاب کردند تا این رفتار، شکستی برای انگلیس و یک پیروزی برای آیت الله باشد، به طوری که یکی از نمایندگان مجلس به نام دکتر بقایی در نطق خود علیه انگلیس گفت: «خاک نعلین آیت الله، یک میلیون بار از کله های همه سیاستمداران انگلیس بیشتر شرافت دارد.»

یکی دیگر از عوامل نفوذ آیت الله کاشانی، جمعیت فدائیان اسلام است. یعنی اگر آیت الله از نفوذ معنوی نتواند بهره مند شود از نفوذ ملی خود یعنی زبان خطبا و ائمه جماعت استفاده می کند، و اگر از آن نیز ناامید گردد، به نفوذ سیاسی خود در مجلس ملی تکیه می کند، و اگر از آن هم نتیجه ای نگیرد از قدرت مادی خود، که ریشه در اموال همه شیعیان دارد، استفاده می کند، و اگر آن نیز مؤثر نباشد، همه آن قدرت ها را به کناری می نهد و آخرین سخن را به فدائیان اسلام می سپارد.

فدائیان اسلام چگونه سخن می گویند؟

سخنان آنان، از گلوله های سربی است! و جمله های آنان را رگبار مسلسل ها می نگارند!



محمد حسنین هیکل در تهران - پامنار
- منزل آیت الله کاشانی -

محمد حسنین هیکل در تهران - پامنار - منزل آیت الله کاشانی -

رهبر معنوی عالی رتبه جمعیت فدائیان اسلام، آیت الله کاشانی است، ولی رئیس اجرایی و مسئول مستقیم آن، شخص دیگری است...

داستان تشکیل فدائیان اسلام از شهر «نجف»، مرکز بزرگ تشیع در عراق، آغاز شد. نواب صفوی، رهبر جمعیت، روزی در مسجد هندی نجف نشست بود که ناگهان نشریه ای از ایران به دستش می رسد که مقاله ای از آن را نویسنده معروف ایرانی، «کسروی» نوشته بود. نواب صفوی پس از مطالعه آن مقاله دید که نوشته های کسروی شامل اهانت هایی زشت نسبت به دین اسلام است. نواب، با خشم و غضب از جای برخاسته و نزد یکی از مجتهدین حوزه رفت تا رأی آن رهبر شیعی را درباره نویسنده مقاله بداند... مجتهد شیعه در پاسخ او گفت: «او مرتد است و قتلش مجاز!...»

مجتهد شیعه، این سخن را بسیار ساده بیان کرد، در حالی که خبر نداشت این فتوای او به منزله دستوری است برای پیدایش جمعیت فدائیان اسلام که از لحاظ نتیجه عملیات در «شرق»، بزرگ ترین است!

نواب صفوی این فتوا را در سینه خود پنهان نمود و برای جستجوی کسروی - مرتدی که قتلش جایز است - رهسپار تهران گردید. نواب صفوی در مدرسه سپهسالار - بزرگ ترین مدرسه دینی

تهران - اتاقي گرفت. يكي از برادران فدائي او به من گفـت: «آن ايام، نواب از صبح تا شب در کنار حوض مدرسه مي نشست و به ماهي هاي قرمز كوچكي كه در ميان آب هاي حوض شناور بودند، خيره مي شد، و دربارۀ چگونگي قتل كسروي مي انديشيد.»

مدرسه سپهسالار، مركز ديدارهاي جوانان متديني بود كه آتش ديانت و تعصب در قلب هاي آنها زبانه مي كشيد، و در اين ديدارها بود كه نواب صفوي لب به سخن گشود و گوشه اي از انديشه هاي خود را بيان نمود و ناگهان هسته هاي «فدائيان اسلام» به وجود آمدند و رفقاي جديد دور او را گرفتند. اعلام موجوديت فدائيان اسلام وقتي عملي گرديد كه سه تن از اعضاي جمعيت به كسروي حمله کرده و او را آنچنان با چوب زدند تا نقش زمين شد، آنها به تصور اينكه كسروي مرده است، او را رها کرده و رفتند.

ولي كسروي زنده ماند و تقدير چنين بود كه چند صباحي ديگر به زندگي ادامه دهد. او را به بيمارستان بردند و بعد از يك عمل كوچك، آثار حيات در او مشاهده گرديد، در حالي كه فدائيان اسلام فكر مي كردند: «زمين از وجود يك خيانتكار پاك شده است!» ولي چند ساعت بعد معلوم شد كه زمين از وجود نجس او هنوز پاك نشده، بلكه براي بهبود كسروي اميد زيادي مي رود!

فدائيان اسلام، در حالي كه دندان هاي خود را از خشم روي هم مي فشردند كه چرا شكار را اين گونه از دست داده اند، شب را به

صبح رساندند، ولی کینه دشمن در سینه آنها می جوشید تا فرصت دیگری به دست آید.

کسروی بهبود یافت و زندگی عادی خود را از سر گرفت ولی این بار او می دانست که شمشیرهای تیز فدائیان اسلام او را تهدید می کند، لذا هفت تیری با خود به همراه داشت و محافظ ویژه ای نیز برای او تعیین شد که مثل سایه با اسلحه او را همراهی می کرد.

کسروی علاوه بر روزنامه نویسی، وکیل دادگستری هم بود. یک روز صبح، در کاخ دادگستری تهران، در حالی که در مقابل دادستان به عنوان وکیل دعاوی ادعاینامه ای را قرائت می نمود، ناگهان چهار مرد مسلح که نواب صفوی آنها را رهبری می کرد وارد سالن دادگاه شده و شروع به تیراندازی کردند. در حالی که صدای شلیک در کاخ دادگستری طنین افکنده بود، همه آنهايي که در سالن بودند اعم از شهود، نگهبانان، قضات، وکلا و تماشاگران، همگی فرار کردند و دادستان غش کرد و در پشت میز افتاد... البته این بار کسروی نتوانست جان سالم به در ببرد، او با دوازده تیر در لحظات نخستین جان سپرد و نگهبان او هم، در حالی که سلاح خود را آماده شلیک می کرد، به کسروی پیوست!

هر چهار مرد مسلح از کاخ دادگستری خارج شدند و در حالی که اسلحه خود را در دست داشتند، در میان انبوه مردم در داخل یکی از مساجد ناپدید شدند!

روزنامه ها، آن روز بیانیه ای از فدائیان اسلام منتشر کردند که در

آن آمده بود: «دنیا از شرارت های کسروی راحت شد و او به سزای جنایات خود رسید.»

... حادثه بزرگ بعدی این بود که آیت الله کاشانی وارد میدان شد و در حالی که از فدائیان پشتیبانی می کرد، قتل کسروی را تبریک گفت. مقامات امنیتی تهران خطر را احساس کرده و به سرعت نواب صفوی و گروهی از یاران وی را به اتهام قتل کسروی دستگیر کردند. محاکمه متهمان در یک فضای داغ و تند، که فضای زورآزمایی روش های شگفت فدائیان بود، آغاز شد در حالی که اعلامیه های پی در پی فدائیان در روزنامه ها مانند طبل صدا می کرد و در پشت سر آن اعلامیه ها، پشتیبانی آیت الله کاشانی بود که افکار عمومی را در اختیار داشت.

مسئولین دادگستری وقتی که از ده ها شاهد ماجرا، که در روز حادثه در سالن دادگستری حاضر بودند، سؤال می نمودند، کسی جرأت نداشت که جلو آمده و شهادت دهد. از خود دادستان نیز، که در آن هنگام پشت میزش بود، سؤال کردند و او در پاسخ گفت: «من صدای شلیک را شنیدم و آتش را که از دهانه هفت تیرها بیرون می آمد دیدم و غش کردم و چند ساعت بعد به هوش آمدم!!»

بالآخره روز صدور حکم درباره چهار متهم فرا رسید، ولی قضات دادگستری که باید حکم را صادر می کردند، هنگام ورود به ساختمان دادگستری آذین بندی پرشکوهی را در محوطه کاخ دادگستری دیدند، و وقتی علت امر را جویا شدند، جواب شنیدند

ص: 265

که این جشن به خاطر حکم تبرئه نواب صفوی و یاران او ترتیب داده شده است! قضات گفتند: ولی ما هنوز حکمی صادر نکرده ایم! در جواب گفته شد: ولی فدائیان اسلام به عدالت شما رأی اعتماد داده اند!! بعد، قضات فهمیدند که این چراغانی از دادگاه تا منزل آیت الله کاشانی ادامه دارد و آیت الله، متهمین را برای صرف غذا به منزل خود دعوت نموده است؛ زیرا این آیت الله کاشانی است که به عنوان حاکم شرع باید حکم را صادر می کرد و پرونده اتهامی بسته می شد. قضات سپس چند رأس گوسفند را در مقابل درب خروجی دادگاه دیدند که قرار بود به دستور آیت الله کاشانی این قربانی ها در زیر پای نواب صفوی و یارانش ذبح شوند.

وقتی که قضات خواستند وارد محکمه شوند دیدند که نیمکت های تماشاگران را افراد ریش دار! پر کرده اند و چاره ای ندیدند جز اینکه به مقتضای حسن ظن آیت الله عمل کرده و حکم به برائت متهمین بدهند. نواب صفوی و رفقاییش از ساختمان دادگستری خارج شدند و تا منزل آیت الله با استقبال و شادمانی مردم روبرو شدند...

«هژیر»، وزیر دربار، در چنین شرایطی وارد ماجرا شد و با نقشه هایی توانست آیت الله کاشانی را به خارج از ایران تبعید کند. آیت الله کاشانی به بیروت رسید و روزنامه های دنیا اخبار پیچیده ای را از ترور وزیر دربار ایران، یعنی «هژیر»، منتشر کردند. روزنامه های تهران هم بیانیه ای را از فدائیان چاپ کردند که شک

مردم را به یقین تبدیل نمود.

در همان ایام بود که قاتل هژیر در برابر بازپرس ایستاد و با رشادت گفت: «نام من حسین امامی است. بلی! من به دستور فدائیان اسلام هژیر را کشتم...»

... آیت الله کاشانی دوباره به تهران بازگشت تا در میان طوفان هایی از شور و شوق مردم مورد استقبال قرار گیرد.

کارها بدین شکل جریان داشت. آیت الله کاشانی الهام بخش مردم بود و نواب صفوی دستور می داد و طوفان های فدائیان اسلام هر روز به دنبال طوفان دیگری برمی خاست تا این که این بار خلیل طهماسبی در دادگاه ایستاده و گفت: «بلی! من ژنرال رزم آرا را، به دستور فدائیان اسلام کشتم.»

3 - انگلیسی های سگ، بیرون بروند

من در مدت اقامت چند هفته ای در تهران، چهار مرتبه با آیت الله کاشانی ملاقات داشتم. اولین ملاقات من با آیت الله به وسیله دکتر محمد فاطمی،⁽¹⁾ سردبیر روزنامه «باختر امروز» که ملی شدن صنعت نفت برای اولین بار از سوی او مطرح شد، انجام گرفت... وقتی که در خیابان شاه سوار تاکسی شدم، آدرس منزل آیت الله را به راننده دادم. راننده تاکسی نخست نگاه تندى به من انداخت و گفت: تو

ص: 267

1- مراد مرحوم دکتر حسین فاطمی است.

می خواهی بروی منزل آیت الله؟ پس چرا نمی گویی برو منزل آیت الله؟ منزل آیت الله دیگر آدرس نمی خواهد!

بعد راننده تاکسی با صدای آهسته گفت: آقای من! ببخشید من با شما تند صحبت کردم، سزاوار نبود با کسی که می خواهد به نزد آیت الله برود با صدای بلند سخن بگویم.

تاکسی مقابل منزل آیت الله نگه داشت. در آنجا، سه راهنما منتظر من بودند که همراه آنها به اندرون منزل آیت الله راه یافتیم. از دالان های باریک و کوچک، عبور کردم تا به اتاق نماز آیت الله کاشانی رسیدم. در مسیر راه به اتاق آیت الله، صدها جفت کفش از همه جور، در قسمت بیرون دیده می شد و از وجود این همه کفش، کثرت جمعیت در داخل اتاق ها روشن می شد. وقتی داخل اتاق شدم، پیرمردی ریش سفید با عمامه سیاه که در صدر مجلس نشسته بود نظرم را به خود جلب کرد. این پیر فرتوت، که چهره اش بیش از هفتاد سال را نشان می داد، همان آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی بود. در همان لحظه ورود به اتاق، فشار دستی را بر کتف خود احساس کردم که مرا به نشستن دعوت می کرد. نخست دم در اتاق نشسته بودم، آنگاه آهسته آهسته روی زانو به آیت الله نزدیک شدم و سپس متوجه شدم که طبق آداب و رسوم می بایستی همین طور به آیت الله نزدیک شد. (1) نفس های گرم و مؤمن همراه چشمان

ص: 268

1- البته این امر جزو آداب و رسوم بیت آیت الله کاشانی نبود.

پرجاذبه مردان ریش دار و بخار استکان های چایی که هر ده دقیقه به عنوان پذیرایی، بین افراد دور می زد، فضای اتاق را گرم و داغ کرده بود...

آثار هوش و ذکاوت در چشمان آیت الله می درخشید. او در حالیکه تبسم شیرین و آرامی بر لب هایش نقش بسته بود، نگاهی به من کرد و به زبان عربی، ولی با لهجه فارسی، سخن را چنین آغاز نمود: «مرا معذور بدارید که این طور با شما صحبت می کنم، من به زبان عربی تسلط کامل دارم، ولی هنگام سخن می ترسم فهم آن برای شنوندگان مشکل باشد»... سپس از من پرسید: «در ایران چه دیدی؟»

گفتم: «در واقع من چیزی ندیده ام و از وقتی که وارد ایران شده ام، هر چه صبح شنیدم عکس آن را بعد از ظهر می شنوم و هر چیزی را که کسی با سوگند به من می گوید، دیگری آن را با سوگندهای غلیظ تر تکذیب می کند و من نمی دانم وقتی که به مصر برگردم، اگر از من بپرسند حقیقت ایران چیست، در پاسخ آنها

چه بگویم؟»

آیت الله خندید و در حالی که قیافه اش تغییر می کرد و نگاهش کم کم حالت تند می گرفت، در جواب من با قاطعیت تمام گفت: «می خواهی حقیقت را در یک جمله بگویم؟ ما می خواهیم انگلیس های سگ را از کشور خود بیرون کنیم. بله، ما می خواهیم انگلیسی های سگ کشور ما و همه کشورهای اسلامی را ترک کنند.»

ص: 269

آیت الله افزود: «انگلیس های سگ، استقلال ما را از بین بردند همانطور که قرآن را از ما گرفتند! اکنون قرآن کجاست؟ احکام قرآن چه شد؟» بعد اشاره کرد به قلمی که روی سجاده اش قرار داشت و گفت: «بنویس... از قول من به دولت های اسلامی برسان که ابوالقاسم کاشانی، خدمتگزار اسلام و مسلمان ها، می گوید هیچ کار شما استوار نمی گردد مگر اینکه زندگی خود را بر پایه های قرآن استوار سازید... انگلیسی های سگ، قرآن ما را دزدیدند و...»

آنگاه آیت الله از من پرسید: «تو گلاستون را می شناسی؟ او یک سگ انگلیسی بود، نخست وزیر انگلیسی های سگ هم بود. او می گفت تا روزی که قرآن در بین امت های اسلامی وجود دارد راه برای انگلیس بسته است، برای سرکوب کامل آنها، باید قرآن را از آنها گرفت. و بالأخره گلاستون سگ و ایل و تبار سگش، کوشیدند تا قرآن را از ما گرفتند.»

چهره طوفانی آیت الله، رو به آرامش نهاد و لبخند آرامی صورت او را زینت بخشید و افزود: «به زودی یاران خیانتکار انگلیس می میرند و دستشان کوتاه می شود. همین دو روز پیش دست یکی از آنها کوتاه شد و بقیه هم باید منتظر باشند، قتل رزم آرا به توفیق و الهام از خداوند صورت گرفت تا اینکه مرگ او پند و عبرتی باشد برای افراد سست ایمانی که قاطعیت ندارند.»

سپس آیت الله با حالت تندتر و عزم و اراده ای راسخ گفت: «به زودی نفت ملی می شود، تا اینکه هر قطره نفتی که از خاک ایران

استخراج می شود ملک خاص ایرانی باشد بدون هیچ شریکی...!»

صحبت هایمان، ساعتی پیرامون مسائل ایران دور زد و بعد آیت الله از کشورهای اسلامی سخن به میان آورد و پرسید: «حال مفتی بزرگ ما چه طور است؟» بعد با اشتیاق گفت: «چقدر آرزو دارم که حاج امین الحسینی به ایران بیاید.»

بعد از دو ساعت، اتاق آیت الله را ترک کردم و این نخستین دیدار من با آیت الله بود.

4 - کله آیت الله از «اخبارالیوم»

دومین دیدار من با آیت الله قصه عجیبی دارد! مصاحبه اول خودم را با آیت الله برای درج در روزنامه «اخبارالیوم»، ضمیمه وضع و اخبار تهران، فرستاده بودم. اتفاقاً روزنامه در همان روز انتشارش در قاهره، به تهران رسیده بود و روزنامه های عصر تهران، قسمت هایی از آن را درج کرده بودند و من در آن روز، با هواپیما تهران را به قصد بازدید کوتاهی از استان های گیلان و مازندران، ترک نموده بودم، ولی ساعت 8 شب همان روز بازگشتم...

با خستگی تمام و بیش از اندازه، در حال ورود به هتل بودم که شش یا هفت نفر مرد ریش دار، که به نظرم بعضی از آنها را قبلاً در جای دیگری دیده بودم، مشاهده نمودم و با اندک تأملی دریافتم که آنها را قبلاً در منزل آیت الله کاشانی دیده ام.

یکی از آنها به سوی من آمد و در حالی که چشم های جامدش

هیچگونه حالت و تعبیری نداشت، گفت: «آیت الله می خواهند هم اکنون تورا ببینند!!»

با لحن اعتذار گفتم: «من خسته و کوفته هستم، چه بهتر که فردا صبح خدمت ایشان برسم.» این بار چشمان او حالت اصرار به خود گرفت و گفت: «آیت الله می خواهد همین الآن تورا ببیند و ما سه ساعت است که منتظر شما هستیم!!»

ظاهراً چاره ای نبود! همگی سوار اتومبیل شدیم و به طرف منزل آیت الله کاشانی به راه افتادیم. در بین راه، همان مرد با لحن تنیدی به من گفت: «چگونه فرد مسلمانان مثل شما کاری می کند که موجب رنجش آیت الله می شود؟!» گفتم: «آیا من کاری کرده ام که باعث رنجش آیت الله شده است؟» گفت: «بعضی از مطالبی را که نوشته ای ایشان نپسندیده اند!» با ناراحتی گفتم: «نوشته های من کجاست؟» گفت: «بعضی از مطالب را روزنامه های عصر به زبان فارسی ترجمه کرده اند و خود روزنامه «اخبارالیوم» هم به دست آیت الله رسیده است!»

اتومبیل مقابل منزل آیت الله توقف کرد، همراه نگهبانان! پیاده شدیم و در حالیکه احساس دوران می کردم، وارد دالان و دهلیزهای پر پیچ و خم منزل آیت الله شدیم!

من مطمئن بودم چیزی که موجب خشم آیت الله باشد نوشته ام، ولی آیا روزنامه «اخبارالیوم» مطلبی را از منبع دیگری نقل نکرده که باعث ناراحتی آیت الله شده باشد؟! و اگر اینطور باشد چه باید بکنم؟ بالأخره از میان صدها جفت کفش رنگارنگ عبور کرده و

وارد اتاق شدم در حالیکه قلبم به سختی میزد، ولی چه کار می توانستم بکنم؟

استقبال آیت الله از من دوستانه بود، ولی احساس کردم که چیزی در درون دارد که او را ناراحت ساخته است. تصمیم گرفتم که حمله را من آغاز بکنم و گفتم مثل اینکه حضرت عالی در مورد «اخبار الیوم» نظراتی دارید... آیت الله یک نسخه از روزنامه «اخبار الیوم» را از زیر گوشه تشکچه خود بیرون آورد و به سطر اول آن اشاره کرد و آهسته در گوش من گفت: «تو می گویی که من، حاکم بر موقعیت تهران هستم! آیا نفوذ من از تهران تجاوز نمی کند؟ چرا کلمه «ایران» را به جای «تهران» به کار نبرده ای؟» در اینجا احساس می کردم که یواش یواش آرامش به قلب من بر می گردد...

با لبخند گفتم: «آیا همه مشکل همین است؟ من قصدم از تهران به عنوان پایتخت، همه ایران است و این به عقیده من درست است.» آیت الله اندکی سکوت کرده و سپس با لبخند گفت: «چرا، مطلب دیگری هم هست!» بعد صفحه سوم «اخبار الیوم» را باز کرد و گفت: «اینجا نوشته ای که کلمات از دهان من سست و بریده و جویده خارج می شد؟»

گفتم: «من هرگز چنین نگفته و اینجور نوشته ام.» سپس روزنامه را از دست آیت الله گرفتم و سطرهای آن را مرور کردم تا به مطالبی که آیت الله را برانگیخته بود رسیدم و به آیت الله گفتم: «من نوشته ام که کلمات به آرامی از دهان آیت الله بیرون می آید، و مقصودم این

بوده که اعتماد به نفس و راستی و امید را در سخنان شما ترسیم کنم... این متن نوشته من در روزنامه است.»

آیت الله گفت: «اگر اینطور باشد پس در ترجمه فارسی آن اشتباهی رخ داده است» و سپس با تبسم شیرین خود دستش را دراز نمود و به علامت مهربانی بر شانه من گذاشت. سپس مردی که مرا از هتل نزد آیت الله آورده بود با صدای بلند گفت: «برادر مسلمان ما تقصیری ندارد!» من گفتم: «مگر برادر مسلمان شما متهم بود؟» در این اثناء یک نفر از سر خیرخواهی با آرنج خود به پهلو من زد و آهسته گفت: «چیزی نگو!... خدا را شکر کن که به خیر و خوشی تمام شد.»

آیت الله برای بار دوم و به عنوان دلجویی با دست خود کتف مرا نوازش داد و گفت: «الحمدلله» و به دنبال آن صدها حنجره با هم گفتند: «الحمدلله!» و وقتی به دقت نگاه کردم، دیدم که چشمان همه آنها، با محبت و دوستی، به من می نگرند!

5 - مهمترین شخصیت پس از هیتلر!

سومین دیدار من با آیت الله، روزی بود که «سفتون دیلمر»، خبرنگار معروف روزنامه «دیلی اکسپرس» انگلیسی، خود را برای مصاحبه با آیت الله آماده می کرد.

آیت الله قبلاً از پذیرفتن «دیلمر» برای مصاحبه خودداری می ورزید؛ زیرا «دیلمر» یک انگلیسی و طبعاً یک سگ بود، ولی او با بردباری و پافشاری توانست با آیت الله مصاحبه ای به عمل آورد.

منظره این مرد انگلیسی چاق و خوشحال که در مقابل آیت الله کاشانی دوزانو نشسته بود، منظره جالب و هیجان انگیزی بود. در آغاز مصاحبه، آیت الله سرگرم گفتگوی تلفنی با رئیس ستاد ارتش ایران بود. آیت الله با لحنی آرام، که با اندکی تهدید همراه بود، به رئیس ستاد می گفت: «به من خبر رسیده که بعضی از افسران وابسته به رزم آرای خائن سوءقصدی را بر ضد من طرح ریزی کرده اند و من به تو به عنوان رئیس ستاد ارتش، هشدار می دهم تا تصمیمات لازم را درباره این دیوانه ها بگیری و من شخصاً نمی خواهم دخالت کنم - با آنکه قادر به چنین کاری هستم - و موقعیت را به تو واگذار می کنم و از تو می خواهم که مرا از نتیجه اقدامات خود باخبر سازی...». سپس آیت الله گوشی تلفن را گذاشت و متوجه «دیلمر» شد و خطاب به مترجم خود گفت: «هرچه که من می گویم باید کلمه به کلمه برای او ترجمه کنی!... متوجه شدی؟» سپس متوجه دیلمر شد و گفت: «من مصاحبه با تو را نمی پذیرفتم؛ به این دلیل که ایل و تبار تو را دوست نمی دارم.»

آیت الله سپس افزود: «من اعتقاد دارم، همه انگلیسی ها سگ هستند! ولی آنهایی که برای تو پیش من وساطت کردند، گفتند: تو مثل دیگر انگلیس ها سگ نیستی! و تو مثل کودک پاکیزه ای هستی در دامن کنیزی پست!»

مترجم همه مطالب آیت الله را به دقت و کلمه به کلمه، برای «دیلمر» بیان کرد و دیلمر با سکوت و شکیبایی و بردباری، لبخندی

زده و سپس پرسش‌ها و پاسخ‌ها، که هر کدام به مثابه گلوله‌های آتشین بود، آغاز گردید.

دیلمر پرسید: «نظر آیت‌الله درباره رزم آرا و موضوع کشته شدن وی و قاتل او چیست؟»

آیت‌الله با لبخندی پاسخ داد: «رزم آرا خائن بود و قتل او امر نیکی به شمار می‌رود و قاتلش یک قهرمان است.»

دیلمر: «چرا مردم تو را بیشتر از شاه، دوست دارند؟»

آیت‌الله خندید و احساس کرد که دیلمر می‌خواهد او را دچار مشکلی سازد، ولی با آرامش جواب داد: «مردم هر کسی را که برای آنها بکوشد و به خاطر آنها مجاهده نماید دوست دارند...» پرسش‌ها و پاسخ‌ها با حرارت تمام یک ساعت ادامه داشت و در پایان، دیلمر نامه‌ای به «دیلی اکسپرس» نوشت که چنین آغاز می‌شد:

«خدایا به دادم برس!... مردم کمک کنید... یک ساعت گفتگو کرده‌ام در میان آتش و التهاب که حاصل آن، مصاحبه‌ای است با سیاستمداری که بی‌تردید در بیست سال گذشته ماندش را ندیده‌ام، یعنی بعد از آنکه بیست سال پیش در واقعه آتش‌سوزی «رایشتاگ» با هیتلر مصاحبه کردم، چنین مصاحبه‌ای برای من پیش نیامده بود!»

قبل از ترک تهران و بازگشت به قاهره، برای چهارمین بار به منزل آیت‌الله رفتم تا با ایشان خداحافظی کنم و این بار سئوالات از جانب ایشان طرح می‌شد و بر من بود که جواب دهم... ایشان از وضع مصر

ص: 276

سؤال نمود و من گفتم: «آموزش و صنعت در مصر، به شدت رو به پیشرفت است.» ولی او سخن مرا قطع کرد و گفت: «آموزش چه و صنعت چه؟ این ها سد راه جهاد و مبارزه است و اگر مردم سرگرم اینها باشند پس چه کسی باید با استعمار مبارزه کند؟»

آیت الله سپس افزود: «در روزنامه اخبارالایوم خواندم که گویا در مصر برای ملی کردن کانال سوئز گرایشی پیدا شده است.» و سپس با خنده، رو به حضار در جلسه نموده و گفت: «من خوشحالم که ما هر کاری در اینجا انجام می دهیم، در کشورهای اسلامی انعکاس مثبت دارد» و سپس آهسته از من پرسید: «آیا نحاس پاشا مرا نمی شناسد؟»

گفتم: «چه طور مگر؟» آیت الله گفت: «من به هنگام انتصابش به مقام نخست وزیری، تلگرافی برای او فرستادم، ولی جوابی نرسید و نیز دو هفته پیش، تلگراف دیگری در رابطه با گرایش به ملی کردن کانال سوئز فرستادم که هنوز بلاجواب است.»

در این گفتگو یک نفر از یاران آیت الله وارد اتاق شد و نامه مهمی به دست آیت الله داد که بلافاصله مشغول مطالعه آن شد و بعد از مطالعه نامه گفت:

«بعضی از ناوگان انگلیس در خلیج فارس با آمادگی کامل به طرف جنوب غربی ایران برای پیاده کردن نیرو در خوزستان حرکت کرده اند و اگر انگلیس های سگ چنین اقدامی بکنند، خوزستان را برای آنها به جهنم تبدیل می کنم و بی تردید دستور می دهم که اگر ضرورت ایجاب کرد همه چاه های نفت را به آتش بکشند.»

سپس آیت الله انگشت خود را به علامت تهدید بلند کرد و گفت:

«اگر انگلیس ها دوست دارند پیش از دوزخ الهی، جهنم دنیا را ببینند فقط یک سگ از سگ های خود را در خوزستان پیاده کنند...!»

و این آخرین سخنی بود که من از آیت الله کاشانی شنیدم. (1)

ص: 278

1- این مقاله را در حدود 25 سال پیش - یعنی یک ربع قرن! قبل - ترجمه کرده ام که نخستین بار در فصلنامه: «تاریخ و فرهنگ معاصر» شماره 6، سال دوم، ویژه نامه آیت الله کاشانی، در قم چاپ شد... نسخه ای از آن مجله را در دیداری با استاد محمد حسنین هیکل در قاهره، به او دادم که از دریافت آن، مسرور و متشکر شد و پرسید: «عکس مرا با آیت الله از کجا پیدا کردید؟» گفتم: «از کتاب شما، ایران فوق برکان، چاپ دارالاجبار - قاهره...» خندید و گفت: «درست است، یادم آمد. دوران پرشکوهی بود. کتاب من پس از چاپ به سرعت فروش رفت و نایاب شد...» و سپس افزود: «الرئیس جمال عبدالناصر، این کتاب را خوانده بود و تحت تأثیر حوادث ایران و نهضت ملی سازی نفت قرار گرفته بود و به من گفت: در جایی که یک پیرمرد هشتاد ساله می تواند به پشتیبانی مردم، سگ های انگلیس را از ایران بیرون کند و نفت خود را ملی سازد، چرا ما نتوانیم کانال سوئز را ملی کرده و انگلیس ها را بیرون کنیم؟... من تصور می کنم که الرئیس سخت تحت تأثیر نهضت ملی ایران و اقدامات آیت الله کاشانی و دکتر مصدق قرار گرفت و کانال سوئز را ملی کرد... البته الرئیس از من خواست که کتاب را تجدید چاپ کنم و با قیمت ارزان تری در اختیار جوانان مصر قرار دهم...» به استاد هیکل گفتم: «اصل کتاب شما هم در ایران ترجمه و چاپ شده است...» و او نسخه ای از آن را خواستار شد که من در سفری به ایران، نسخه ای از آن را تهیه نموده و پس از مراجعه به مصر، به هیکل دادم که تشکر نمود.

کاشانی و الإنجلیز الكلاب

لعل شعوب الشرق الأوسط لا تقف عند نبأ مثير في حوادث إيران أكثر مما نقله لهم البرق من إصرار آية الله كاشانی الزعيم الإيراني على تسمية الإنجلیز بأنهم كلاب.

إن مقتل رئيس الوزارة الإيراني لم يلفت النظر كهذه العبارة التي يقولها بالفم المليان لتتردد في العالمين على أنه مهما بلغ الأمر بتحدى آية الله كاشانی بهذا التعبير فلم يكن يتصور أنه قد وصل إلى هذا الحد الذي يحدثنا عنه زميلنا الأستاذ محمد حسنين هيكل ، لقد عاد الزميل من رحلته في إيران بعد أن قدم لجريدة " أخبار اليوم " هذه المقالات الرائعة عن حوادث إيران فطلبنا منه أن يحدثنا عن أعمق أثر تركته زيارته لإيران في نفسه فكان رده على ذلك يتلخص في كلمة واحدة وهي " ذل الإنجلیز " قال لنا ما كنت أظن أنني سأرى بعيني رأسي في هذا الوقت المبكر إذلال الإنجلیز إلى هذا الحد الذي تصوره لكم الحادثة التالية :

وتتلخص الحادثة في أن مراسل السندي إكسبريس وهو من أعظم الصحفيين الإنجلیز طلب منه الأستاذ هيكل أن يتوسط له ليقابل آية الله كاشانی . ذلك أن كاشانی لا يقابل الإنجلیز أبدا .. وأخيرا نجحت الوساطة وتمت المقابلة واشترط كاشانی على المترجم أن يترجم للصحفي الإنجلیزي العظيم كل كلمة تخرج من فمه ثم بدأ يقول له وبدأ المترجم يترجم ..

" اسمع يا ... إنني أرفض دائما أن أقابل الإنجلیز لأنهم كلاب . ولكنني سمحت لك بأن تقابلني لأنهم قالوا إنك بصفة خاصة لست كلبا... " ثم مضى الحديث على هذا الأسلوب ومن ذلك الروي....

خاطره ای از محمد حسنین هيكل درباره «آیت الله كاشانی و انگلیسی های سگ...»
در روزنامه مصری اخبار اليوم

خاطره ای از محمد حسنین هيكل درباره «آیت الله كاشانی و انگلیسی های سگ...»

در روزنامه مصری اخبار اليوم

پیوست 6: آیت الله کاشانی و توطئه کشف حجاب

به دنبال روی کار آمدن «رضاخان» توسط قدرت های بیگانه حاکم بر سرنوشت ایران، به طور طبیعی دستورهای اربابان به تدریج به مورد اجرا گذاشته شد و دیگر نه تنها از شرکت رضاخان در مجالس روضه خوانی و دستجات سینه زنی - آن هم با پای برهنه! - خبری نبود، بلکه اصولاً تشکیل مجالس عزاداری و روضه خوانی ممنوع شده و خلع لباس علما و روحانیون به شدت و به طور فراگیر آغاز گردید و سرانجام، نوبت به «کشف حجاب» رسید و به بهانه «نوسازی کشور!» سیاست دور ساختن ایران از اسلام و سنت های اصیل و فرهنگ ملی، در همه زمینه ها ادامه یافت...

پس از سفر «رضاخان» به ترکیه و دیدار تاریخی! با «آتاتورک» - عامل غرب در ترکیه - از سال 1313 اقدامات به اصطلاح روشنگرانه ای، در ضرورت کشف حجاب برای پیشرفت کشور! صورت گرفت و پس از مدتی کار تبلیغی، کشف حجاب و تغییر اجباری پوشش زنان و مردان! ادامه یافت که با واکنش منفی مردم و برخوردهای خشن و خونریزی های متعدد روبرو گردید که در این

میان، حادثه مسجد گوهرشاد و مسأله بهلول و در واقع قیام علمای خراسان و کشتار جمعی مردم در حرم مطهر امام رضا(علیه السلام) به وسیله نیروهای رضاخانی از دیگر جریانات، پر سروصداتر و مهم تر بود...

در این میان، واکنش آیت الله کاشانی چگونه بود؟...

اسنادی که هم اکنون در این زمینه در اختیار ما قرار دارد، بیشتر مربوط به دوران پس از شهریور سال 1320 و سقوط رضاخان است که به نقل نمونه هایی از آنها می پردازیم و بی تردید، شخصیتی چون آیت الله کاشانی، با این روحیه سرسخت و مبارزه جویانه، نمی توانست در دوران تهاجم علنی و رسمی رضاخانی علیه دین و ارزش های اسلامی، سکوت را پیشه سازد...

انتظار برای دستیابی به اسناد آن دوران، ما را از نشر اسناد پس از آن باز نمی دارد، گرچه آگاهی از آنها نیز خود کمال اهمیت را دارد.

نقل چند نمونه، فقط به تناسب بزرگداشت خاطره آیت الله کاشانی و نشر ویژه نامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» انجام می پذیرد... به امید آنکه اهل تحقیق بتوانند همه اسناد را در این زمینه، جمع آوری و یکجا منتشر سازند. انتشار کتاب «خشونت و فرهنگ» از سوی سازمان اسناد ملی، بی شک گام پربراری در راستای نشر اسناد توطئه کشف حجاب است، ولی متأسفانه این کتاب فاقد حتی اصل یک سند از 576 سندی است که در خود جای داده است!

به عنوان مثال باید گفت: متن حروف چینی شده نامه آیت الله کاشانی به نخست وزیر وقت - فروغی - در این کتاب آمده، ولی

اصل دستخط که اصالت یک سند را اثبات می کند، در کتاب نقل نشده است و البته ما اصل دستخط را هم - که در سازمان اسناد ملی محفوظ است - به علت اهمیت آن، در اینجا می آوریم.

خوشبختانه این نقیصه در کتاب دیگری که اخیراً تحت عنوان: «واقعه کشف حجاب» به کوشش سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی منتشر شده است، وجود ندارد و نقل تایپ شده همه مطالب، همراه با اصل اسناد است... به هر حال:

ما در اینجا به علت روشن بودن درخواست ها و هشدارها و پاسخ ها، از تحلیل آن ها خودداری می کنیم... ولی تسلسل تاریخی نامه ها را در نقل اسناد، مراعات خواهیم کرد:

* مراسله آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی به نخست وزیر، 17 مهر 1320

بسم الله الرحمن الرحيم وله الحمد

پس از اهداء تسلیمات و تقدیم احترامات و دعای سلامت حالات جلالت آیات مصدع اوقات می گردد و به عرض عالی می رساند نصایح شافیه و بیانات کافیه و فرمایشات عالی در رادیو مبنی بر دعوت عموم طبقات به رعایت قانون و لزوم تبعیت آن بر عموم از ملت و دولت (هر چند مقصود با لذات چیز دیگری بود) به سمع عامه رسید و باعث امیدواری گردید که ایام استبداد و ظلم

ص: 283

و بیداد و نقض قانون سپری شده و دولت که مکلف و موظف و اولی از همه کس به رعایت و اجرای قانون است به جهت سرمشق سایرین در رعایت و حفاظت قوانین، خصوصاً قوانین ضروریه الهیه که نیز قانون مملکتی می باشد، مبادرت می ورزد و ملت را امیدوار می سازد که فعل مطابق قول است و در تبعیت قانون، بین طبقات تبعیض نیست و در این صورت لازم شد تذکراً عرض نمایم مردمی روی علاقه به دیانت مقدسه اسلامیه و برای ترویج و حفظ دین و آیین، بنای مدارس نموده و اوقافی معین کرده اند که اشخاصی در آنها مجهز به علوم دینیه گردیده، مروج و مبین و ناشر احکام حلال و حرام و اخلاق اسلام باشند. در این چند سال انواع وسائل و حیل که برای برانداختن تحصیلات علوم دینیه و کندن ریشه سلسله روحانیه اتخاذ شد کار نداریم.

البته بر حضرت عالی پوشیده نیست ضربت اخیر آن بود که مدارس قدیمه را تخلیه نموده و جایگاه محصلین جدید قرار داده و به کل قلم سرخ انقراض بر روی این رشته کشیده اند و ظاهراً مقصود آن بوده که بدل مایتحلی که در این مدارس تهیه می شد تهیه نشود و قریباً یک نفر عالم به علوم دینیه در بین مردم نباشد و به کل دین و آیین از بین رود. و نیز جمله از مساجد را که احترامش ضروری دین اسلام است، با کمال بی شرمی و جسارت، کلاس جدید ورزش و فوتبال قرار داده و فرش های آن را به ثمن بنخس به یهود فروخته اند و از جمله این که اوقاف راجعه به

حضرت سید الشهداء علیه السلام را متعذراالمصرف قرار داده و عوایدش را وزارت اوقاف تصرف نموده صرف کلاس رقص و موسیقی و امثاله می نماید. کدام قانون، اقتضای نقض این قوانین محکمه الهیه و مملکتی را علی رؤوس الاشهاد با کمال بی شرمی نموده، معلوم نیست.

و از جمله اموری که لازم است قبل از همه چیز توجه به آن شود، فشار و ظلمی است که درباره زن های بیچاره می شود. در کجای دنیا این ظلم و قساوت درباره لباس مردم می شده که در ایران این فشار معمول است؟ چند روز است باز متعرض روی سری های زن ها می شوند و بیچاره ای که با کمال تهی دستی روی سری تهیه نموده از بین می رود. کدام قانون ظالمانه این ظلم و ستم و سلب آزادی را روا داشته و جگر یک مشت بیچاره ضعیف را می گدازد؟ و همچنین متعرض معلمین می گردند و مطالبه جواز می نمایند در حالیکه اصل این قانون بی موقع «کلمه حق یراد بها الباطل» و مقصود از آن، خفیف نمودن طبقه روحانیت که مانع چپاول و غارتگری و مظالم دیگر بودند، بوده و در این موقع، که مشاغل اهم در این مملکت لگدکوب سُم ستور اجانب است و باید همه طبقات همدست و همدستان شده فکری به روز سیاه این مملکت بنمایند، آیا هیچ عاقل گرد این تحریکات بی فایده و ناشایسته که تأثیری در اساس حیات فعلی مملکت نداشته و از طرفی هم محتمل است منجر به فساد شود می گردد؟

ص: 285

علی ای حال تجربیات تاریخی نشان می دهد که ظلم و ستم و عرض اندام در مقابل اسلام عاقبت خوش ندارد. نور اسلام با این خیالات شیطانیه و هواجس نفسانیه به شهادت «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» خاموش نمی شود.

و معاندین اسلام به مقتضای «انّ ربّک لبالمرصاد» در دنیا قبل از آخرت مجازات خواهند شد.

در هر صورت از وجود محترم عالی، که ذخیره ایست برای این ایام باریک تاریک این مملکت، مترقب است مطابق فرمایشات از این عملیات ناهنجار مخالف قانون و دیانت، معجلاً جلوگیری و عموم ملت را امیدوار و شاکر فرمایید.

در خاتمه مجدداً تقدیم احترامات فائقه را نموده، توجه مخصوص خداپسندانه را در باب مطالب معروضه مستدعی است.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

17 شهر رمضان المبارک 1360 قمری اقل خدام الاسلام و احقر الانام سید ابوالقاسم الحسینی الکاشانی (و ممهور به مهر ایشان)

[حاشیه]: جواب بدهید در باب رفتار مأمورین با نسوان، دستور داده شده است که متعرض نباشند. در سایر مسائل هم به ترتیب الایم فالایم اقدام خواهد شد البته جواب را قدری با تعارفات تهیه کنند.

آقای ملک الکلامی اقدام نماید.

ص: 286

به عنوان آقای سید ابوالقاسم کاشانی، عرض می شود نامه مورخه 17 ماه جاری که مشعر به توجهات و مشورت های باطنی بود واصل و موجب کمال امتنان و مسرت گردید. نسبت به رفتار مأمورین با نسوان دستور داده شده است که متعرض نباشند.

در سایر مسائل هم که اشعار فرموده اید با رعایت ترتیب الایم فالایم اقدام خواهد شد که تدریجاً اصلاحات لازمه به عمل آید و رفع نگرانی بشود.

22/7/1320 شمسی

از دفتر نخست وزیر

وزارت کشور

اداره کل شهربانی

(رونوشت)

پاسخ حضرت آقای نخست وزیر به حضرت حجت الاسلام آیت الله آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی دامت اقباله تاریخ 19/10/20 نخست وزیر عرض می شود.

نامه شریف به تاریخ 19/10/20 وصول یافت. اینجانب از روزی که مصدر خدمت شدم، در این باب به شهربانی سفارش کردم که متعرض کسی نشوند و از قراری که شهربانی اظهار می دارد به همین

ص: 288

دستور رفتار می شود. این که شاکیان نوشته اند پاسبان ها در کوچه های خلوت متعرض زن ها می شوند بعید به نظر می آید؛ زیرا که در کوچه های خلوت پاسبان گماشته نشده است.

در هر حال به جای این که شکایت کلی کنند، خوب است اگر واقعاً موردی پیدا می شود که کسی به زنی تعرض کند، به شهربانی یا خود اینجانب اطلاع بدهند تا اقدام لازم بشود.

با تجدید عوالم خلوص، محمدعلی فروغی

رونوشت مطابق رونوشت است.

(مهر و امضا)

ص: 289



وزارت کشور
اداره کل شهر بانی

شماره	مورخه	رواوست
-------	-------	--------

(روز ششم)
 به مع حضرت علم الهدی و در کفایت خود ادرهم آیت الکرسی صاحب سیدالاربعین
 کاشانی در استیضاح کتب تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۱ هجری قمری در زیر عرض نمود
 نام شریف تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۱ هجری قمری در منزل آیت اقدس از دور که بعد از آن
 در این باب نظر بنفاد کرده ام که متعرض کسوفی نه در آن قرار گرفته و نه در آنجا بعد از آن
 دستور رفتار میزد استیضاح نمایان داشته اند با سببها در که چه حضرت متعرض آنها میبود
 بعد نظر میاید زیرا که در کتب چه حضرت پاسبان گواشته شده است
 در در حال با بر استیضاح کتب که در خولیت اگر واقعا در در سیدان میبود که کسوفی در آن
 کسوفی با وجود این جانب اطلاع بر میند تا اقدام لازم نمود
 با تقدیر جلاله فرمود
 روز ششم مطابق روز ششم
 شهر بانی
 روز ششم مطابق روز ششم

طبق گزارش کلانتری بخش 6، موقعی که مأمورین از اشخاصی که کلاه پوستی بر سر داشته اند، جلوگیری نموده اند، شخصی به نام علی اصغر بنکدار، عکس نامه که از دفتر جناب آقای نخست وزیر صادر شده و از قرار معلوم در پاسخ نامه آقای «سید ابوالقاسم کاشانی» بوده است، ارائه و اظهار داشته «به موجب این کارت و کلمه که نوشته شده به خود اینجانب مراجعه گردد، مجاز به استعمال کلاه پوست هستم» با تقدیم عین عکس مزبور به عرض عالی می رساند، از قرار اطلاعی که رسیده است آقای «سید ابوالقاسم» با حضور عده ای از اشخاص متفرقه که همه روزه معمولاً در خانه او جمع می شوند، عنوانی به دست آورده و به وسیله تلفون با پاره مقامات وارد مذاکراتی می شود که به کلی از صلاحیت او خارج بوده و این قبیل اقدامات را نیز صرفاً برای تظاهر و عوام فریبی اعمال می دارد، چنانچه یکی از اقداماتی را که نموده است عکس برداشتن از نامه جناب آقای نخست وزیر و دادن آن به اشخاص و تشویق اشخاصی به مخالفت با مقررات کشور می باشد. چون ادامه این ترتیب اصولاً با سیاست دولت به کلی مغایرت دارد، بنابراین مراتب را محترماً به عرض رسانیده مستدعی است امر و مقرر فرمایند از هر اقدامی که باید در این مورد به عمل آید، شهربانی را آگاه سازند.

رئیس اداره کل شهربانی - سرپاس رادسر (امضاء)

20/11/20 - 1786

ص: 291

وزارت کشور

اداره کل شهربانی

اداره سیاسی

پیوست: 6140/2122/ب

شماره: 4705

تاریخ: 10/10/21

محترماً معروض می‌دارد بر طبق گزارش شهربانی اصفهان اخیراً بیشتر زن‌ها در داخل شهر با چادر نماز یا چادر سیاه آمد و رفت نموده و حتی در درشکه و اتوبوس هم به همین صورت دیده می‌شوند و نسبت به بانوانی که بدون چادر هستند، اعتراض و آنها را با الفاظ رکیک و زننده، ملامت و برگ‌هایی هم «ظاهراً رونوشت شرحی می‌باشد که از طرف مرحوم آقای فروغی، نخست وزیر وقت، به عنوان آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی در تهران نوشته شده است» بین مردم منتشر می‌کنند. موقعی که یکی از پاسبان‌ها در پاسگاه مربوطه به بانویی که با چادر بوده اخطار نموده است چادر را از سر بردارد کریم نام درودگر، برگ منتشره را به پاسبان داده است، مشارالیه در بازجویی اظهار نموده است برگ مزبور را در مجالس روضه خوانی در دست مردم مشاهده کرده است. شهربانی برای تعیین تکلیف، رونوشت مشروح نخست وزیر وقت را به استانداری ارسال و تقاضای اعلام نظر نموده است. به موجب نامه

ص: 293

استانداری که رونوشت آن با رونوشت برگ منتشره لفاً تقدیم می شود، چون در این خصوص اغلب شهربانی ها کسب تکلیف نموده اند، مستدعی است امر و مقرر فرمایند از اقدامی که باید به عمل آید مرقوم گردد.


رئیس اداره کل شهربانی - سر تیپ اعتماد مقدم

به عرض رسد استعمال چادر در رنگ های مختلف و سیاه در مرکز هم متداول حتی خود اینجانب، زن با چادر سیاه و پیچه مثل زمان سابق در خیابان لاله زار مشاهده نمودم که مورد توجه عموم بود. با این همه جدیتی که در این امر اساسی شده اگر بیش از این سستی شود صورت نامطلوبی خواهد داشت.

امضاء

10/10/21

ص: 294



وزارت کشور

وزارت کتسوه

شماره ۶۸۴۸۹


تاریخ ۱۳۰۴/۷/۱۸

وزارت کشور


اداره سیاسی

شماره ۴۷۰۵ تاریخ ۱۳۰۴/۷/۱۸

محترماً معروض میگردد که برطبق گزارش شهیرانی اسفهان اخیراً بیشتر زنجیان در داخله شهر باجاء نثار باجاء در سیاه امت و رفت نموده و حتی در درشکه و اتوبوس هم همین صورت دیده میشوند و تسبیح بانویانکه به این جا در دستند اعتراض و انبهارا با الفاظ رکیکه و زنده ملاحظه و برگه های هم (عاهس) رونوشت شرح میباشد که از طرف مرحوم آقای مرفوعی (نخست وزیر وقت) بعنوان آغاز حجاج مسیحه ابوالقاسم کاشانی در تهران نوشته شده است (بهین برده) منتشر میگردد موصی که بگر از این بیان ها در باسگاه مربوطه بیان شود که باجاء در بونه ما حقا نموده است باجاء را از سر برده اند گیم نام در و در کتسوه منتشره را بیاسان داده است متارالیه در باججوشی اقتضای نموده است برگه مزبور را در مجالس روضه خراسی در دست مردم مشاهده کرده است شهیرانی بر او تعیین تکلیف رونوشت مشروحه نخست وزیر و نشرها باستانه آری ارسال و نفاضا را اعلام نموده است بموجب نامه استانه آری گمرونوشت آن با رونوشت برگه منتشره تقدیم میشود چون در این خصوص اغلب شهیرانی ها کتسب تکلیف نموده اند مستند است امر و مقدر فرمایند از اقدامی که باید بعمل آید مرفوعی گزاره :-


 رئیس اداره کل شهیرانی مسرتب استانه مقام

در مقام استانی مجید که مکتوب رسیده در روز یکم مرداد اول مرداد است این امر در رسیده و کتسب استانی
 در مقام استانی مجید که مکتوب رسیده در روز یکم مرداد اول مرداد است این امر در رسیده و کتسب استانی
 صحت اطلاع و اید در دست


 ۱۶

بعد از عنوان، پس از آنکه آقای پاسیار 2 شوکتی به شهر رشت ورود نموده اند، به عوض این که در مقابل بیچارگی اهالی، مرحم خوبی به دل مستمندان و بیچارگان بگذارد و مردم را جذب قلوب خودشان بنمایند، عکس العمل نموده و آگهی انتشار نموده اند در خصوص چند متر پارچه ای که زنان بینوا و بیچارگان محض پوشانیدن بدن خود از سرما و گرما به نام چادر استعمال می شود و بر سر خود می گذارند که مفاد آن این است که چون چادر بانوان با رنگ های مختلف است، در انظار جلوه خوبی نمی کند. لذا به مأمورین انتظامی دستور داده شد که جلوگیری از چادرها بشود. رفتار خشن و ناهنجار مأمورین بی رحم شهربانی مثال جلادهای دوره استبدادی است که هر بیننده را به رقت می آورد. مخصوصاً پایور کشفی که از هرگونه حرف های رکیک و حرکات زشت نسبت به هموطنان خود دریغ نکرده و با کمال بی نزاکتی و جسارت دست بر سر و صورت زنان مردم نموده و چادر آنها را علاوه بر این که بر می دارند، هزاران حرف های رکیک هم استعمال می نمایند.

از این لحاظ استدعا داریم ظلم و تعدی را که مأمورین شهربانی به بینوایان وارد می سازند و افکار و عقاید اهالی را محترم نمی شمردند، توجه فرموده و به حال یک مشت پیرزنان و بیچارگان رحم نمایید و نگذارید به یک مشت ملت ستمدیده این قدر ستم روا دارند.

رئیس اداره دبیرخانه مجلس شورای ملی

رونوشت برابر اصل است

ص: 297

شماره (۱۷)



مجلس شورای ملی

روزنامه ناصح و انصاف

پریست شماره ۲۸ - ۱۷۴ - مورخه ۲۷ - ۱ - ماه ۱۳۲۲

بعد از آنکه هر چه با ما در این شهر میگذشت در روز نوزدهم از آنجا که در آنجا بودیم
 چون به آنجا رسیدیم و دیدیم که آنجا در تمام راهها و در تمام کوچهها و در تمام
 آنجا که در آنجا بودیم و در تمام آنجا که در آنجا بودیم و در تمام آنجا که در آنجا بودیم
 میبود و در تمام آنجا که در آنجا بودیم و در تمام آنجا که در آنجا بودیم
 نه از آنجا که در آنجا بودیم و نه از آنجا که در آنجا بودیم و نه از آنجا که در آنجا بودیم
 چون ما در آنجا بودیم و در تمام آنجا که در آنجا بودیم و در تمام آنجا که در آنجا بودیم
 و در تمام آنجا که در آنجا بودیم و در تمام آنجا که در آنجا بودیم و در تمام آنجا که در آنجا بودیم
 علم و قدرت را در آنجا بودیم و در تمام آنجا که در آنجا بودیم و در تمام آنجا که در آنجا بودیم
 و در تمام آنجا که در آنجا بودیم و در تمام آنجا که در آنجا بودیم و در تمام آنجا که در آنجا بودیم
 روز نوزدهم برابر است - رئیس اداره - و سرکارش مجلس شورای ملی

14/2/22

عجب است با این وضعیات ناهنجار مملکت، که ملت از هر حیث دچار زحمت و شدت و محنت است، در گیلانات مأمورین شهربانی و فرمانداری متعرض چادر زن های بیچاره، که ستر عورت و ژندگی لباس خود را به آن می نمایند، با کمال سختی و شدت می شوند. معلوم نیست این تعدی و اجحاف مطابق کدام قانون و عقل و انصاف می باشد. اهالی شرحی به اینجانب و ریاست وزراء نوشته اند که بعض آنها تقدیم، مقتضی است معجلاً دستور جلوگیری داده شود که مزاحمت ننمایند. انتظار نتیجه را دارم.

سید ابوالقاسم کاشانی (امضاء)

به عرض رسید

ص: 299

۳۲/۲/۳۴

مددت راجد
سید امیر

حجت ابی‌سیات مبارکت در قاهره و وزارت عدالت بکویت
این تبریک را بنام مبارک عرض و پذیرفته شد در روز یکشنبه
بمکان کمی عدالت نزد معاونت این وزارت محترم که آن روز حضور یافتند
چون آن روز هم بهیچ وجه در دسترس نبود و قیام آنجا بود
موسس مدتی در خدمت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران

شماره تاریخ ۱۳۴۳/۲/۳۲
اداره سیاسی
وزارت کشور

ثبت کن وزارت کشور
شماره ۱۰۵
تاریخ ۱۳۴۳/۲/۳۲

محرر

جناب مستطاب حجت الاسلام آقای آقا سید ابوالقاسم کاشانی

در جواب مرقومه مورخه 14/2/22 راجع به شکایت محمد صادق... از مأمورین شهربانی رشت، اشعار می دارد موضوع اصلاح وضع نسوان و تربیت آنها یکی از اصلاحات اجتماعی است؛ زیرا زن جاهل و پرده نشین قادر به حفظ حیثیت و شرافت نبوده و نمی تواند کمکی برای عائله و شوهر خود باشد و همیشه محتاج به یک قیم و صاحبی خواهد بود. علاوه برای جلوگیری از پیشرفت نهضت نسوان جز عده معدودی به طور انفرادی که در ترقیات و تمدن امروزی دورند، تاکنون شکایتی به طور دسته جمعی نشده و چون قاطبه اهالی این موضوع را حسن استقبال می کنند، این است که به مأمورین دستور داده شده است اشخاصی را که مانع پیشرفت این عمل باشند، تعقیب نمایند.

وزیر کشور

ص: 301

خدمت جناب آقای نخست وزیر

شرحی که اهالی گیلان راجع به تعرض مأمورین شهربانی و فرمانداری به چادر زن ها، که به آن وسیله ستر عورت و پارگی لباس خود را می نمایند، نزد اینجانب فرستاده تقدیم می شود. ظاهراً امور مملکت اصلاح شده فقط این مسئله، با آن اصلاحات ناجور، مختل مانده که باید به این جدیت اصلاح شود.

حقیقتاً این اقدامات مخالف قانون در این موقع مملکت، موجب حیرت است. مقتضی است دستور تلگرافی به عدم تعرض و جلوگیری از این ظلم صادر شود.

ایام اقبال مستدام باد

سید ابوالقاسم کاشانی

(حاشیه 1:) به شهربانی نوشته شود عمل رفع حجاب را با مدارا و نحو مقتضی عمل نمایید.

(حاشیه 2:) جواب آقای کاشانی را هم تهیه نمایید.

امضاء: (برومند)

فوری است، آقای قلمزن 24/2/22

ص: 303

توطئه مشترک آمریکا و انگلیس، در متهم ساختن آیت الله کاشانی و نشر بی شرمانه ترین اتهامات و با رذیلا نه ترین وسایل، توسط چه کسانی و چه گروه هایی در ایران و جهان پیاده شد؟ بی شک استعمارگران برای این قبیل امور، مزدورانی در همه جا می توانند بیابند که همواره «قلم» را به «مزد» می زنند! و «روزی» را به «نرخ روز» می خورند...!

در ایران به موازات گروه های وابسته به «جبهه ملی»، «حزب توده» نیز علیرغم تضاد ظاهری در مسائل سیاسی با آن جبهه، در متهم ساختن «آیت الله کاشانی» به تشریک مساعی پرداخت! و در واقع توده ای های انگلیسی - روسی در این زمینه، همکاری فعالانه ای با جبهه ای ها داشتند و در این رابطه، کینه و عقده های روانی - سیاسی خود را حتی به سال های بعد از کودتای 28 مرداد نیز کشانیدند و در سال 42، علیرغم اینکه به ظاهر از روحانیت مترقی! به اصطلاح پشتیبانی می کردند، با زبان سخنگوی دولت کودتا - سر تیپ فرزندگان - درباره آیت الله کاشانی سخن گفته و چنین داوری! می کنند:

... «یک روز سید کاشانی را مردم به این دلیل که در نهضت ضد استعماری فعالانه شرکت می کرد، روی دست می بردند و کسی جرأت نداشت به مقام روحانی و اجتماعی او اهانت کند، ولی به محض اینکه فریب دربار را خورد و علیه حکومت قانونی دکتر مصدق وارد دسته بندی های ضد ملی گردید، همان مردم او را به صورت پول سیاهی درآوردند و مسخره خاص و عامش کردند...»⁽¹⁾ آیا به دیوانگی نمی ماند این داوری؟!

این سخن را کسانی می گویند که حتی در همان دوران، «حکومت قانونی دکتر مصدق» را «غیرقانونی» و خود وی را هم در روزنامه های گوناگون شان، «عامل امپریالیسم» و «نوکر اجنبی» و... می نامیدند و بی شک مراد آقای کیانوری از «مردم» هم، که آیت الله کاشانی را مسخره کردند، مردم مسلمان ایران نیست، بلکه روزنامه «مردم» ارگان حزبی است که هم با ساز شوروی می رقصید و هم با ساز انگلیس... هم با ملی گرایان می جنگید و هم نفت شمال را به شوروی می بخشید.

چند نمونه از تیتراهای روزنامه های حزب توده، مانند: «به سوی آینده»، «عصر نو» و «نوید آینده» را ملاحظه نمایید که دکتر مصدق را «عامل امپریالیسم» می نامند! و البته در جایی که «سید کاشی» عامل دربار باشد، مصدق هم باید عامل انگلیس و آمریکا باشد:

ص: 306

1- روزنامه مردم، ارگان حزب توده ایران در خارج از کشور، مورخ 15 مرداد 1343 و کتاب «حزب توده ایران و جنبش خونین پانزده خرداد» چاپ تهران، 1360، صفحه 15.



چند نمونه از تیترهای روزنامه های ارگان حزب توده، درباره حکومت دکتر مصدق

- مصدق برای سازش با امیر یالیستها از سر نیزه های خونبار...
- دولت دکتر مصدق چون آلت بی اراده در دست امیر یالیستهای امریکائی قرار دارد
- ملت ایران تضمین های خائنه مصدق را نمی پذیرد
- مصدق برای اجرای نقشه امیر یالیسم...
- تشکیل دارو دسته های فاشیستی آخرین خیانت دولت مصدق
- سیاست عقب نشینی مصدق بنفع امیر یالیست های انگلیسی است
- سیاست غلط اقتصادی دولت مصدق...
- حکومت مصدق بار دیگر در راه خدمت به امیر یالیسم

در مورد توطئه کودتای ننگین 28 مرداد، آقای دکتر کیانوری در خاطرات خود و یا در مقالاتی که نوشته و همچنین در جزوه «حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق» آنچنان داد سخن داده که گویی از همه چیز آگاه بوده و به مصدق هم بارها و با تلفن اندرونی مخصوص همسر ایشان! ساعت به ساعت شخصاً گزارش داده و این آقای دکتر مصدق است که در صبح روز 28 مرداد در پاسخ آقای کیانوری می گوید: «مطمئن باشید هیچ خبری نیست. اوضاع کاملاً آرام است...» و ظهر همان روز به او می گوید: «آقا همه به من خیانت کرده اند، شما اگر کاری از دستتان بر می آید، بکنید یا شما به وظیفه میهن پرستانه خود، هر طور صلاح می دانید، عمل کنید.»⁽¹⁾

البته ما در صحت جملات نقل شده - در مورد توصیه بر عمل به وظیفه میهن پرستانه! - تردید داریم ولی باعث تأسف است که آقای دکتر مصدق، نه به هشدار حزب توده اهمیت می دهد و نه به نامه هشدار آیت الله کاشانی و در پاسخ مرقوم می دارد که گویا «مستظهر به پشتیبانی ملت است»... البته شباهت پاسخ های آقای دکتر مصدق به هشدارهای کیانوری، که در خاطرات وی هم آمده است، در واقع نشان دهنده صحت پاسخ به آیت الله کاشانی و دیگران است، ولی معلوم نیست که آقای کیانوری روی چه مدرک و ملاکی، گفته های خود را به آقای دکتر مصدق، کاملاً درست

ص: 309

1- «حزب توده ایران و دکتر مصدق»، تألیف دکتر نورالدین کیانوری، چاپ تهران، 1359، صفحه 42.

می‌داند، ولی نامه و مکتوب آیت‌الله کاشانی را مجعول می‌نامد که ناگهان، مانند یک مورخ معاصر وارد صحنه می‌شود و در مصاحبه ویژه خود با «روزنامه جمهوری اسلامی» در مورد نامه 27 مرداد آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق، چنین افاضه می‌فرماید: «این نامه، دروغ و ساختگی است و به خط پسر ایشان است. یک کتاب در این باره نیز منتشر شده است. یکی از طرفداران ملیون کتابی نوشته با دلایل و با اقرار پسر آقای کاشانی که قبول کرده این نامه ساختگی است.»⁽¹⁾

البته آقای کیانوری توضیح نمی‌دهد که چرا این نامه دروغ است ولی اخطارهای تلفنی ایشان آن هم با تلفن همسر آقای دکتر مصدق! دروغ نیست؟! از سوی دیگر روشن نمی‌کند که این خط، خط کدام یک از پسران ایشان است؟ سوم آنکه کدام یک از ملیون کتابی در این زمینه نوشته‌اند؟ - لابد مرادش مقاله ایرج افشار است در کتاب 70 مقاله! - چهارم آنکه کدام پسر آقای کاشانی اقرار کرده که این نامه ساختگی است؟ و بالأخره آیا آقای کیانوری با الفبای تاریخ نویسی آشنا است یا نه؟ مگر می‌شود برای رد اصالت یک نامه تاریخی، که حتی قبل از انتشار در ایران، فتوکپی آن در اختیار آقای «احسان طبری» قرار گرفته است، شعار حزبی داد؟ و گوبلزوار دروغ جعل کرد تا ثابت شود که نامه ساختگی است؟

ص: 310

1- روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ 5 بهمن 1371، صفحه 14 و 15 (قسمت 12 مصاحبه).

تحلیل مبسوط موضع گیری های ضد مردمی حزب توده ایران درباره نهضت ملی و دکتر مصدق و آیت الله کاشانی، نیازمند فرصت دیگری است... صدها سند زنده از خود حزب توده و علیه آن، در این زمینه موجود است که برای محکومیت قطعی حزب کافست... ولی ما در اینجا فقط بخش کوتاهی از خاطرات «احسان طبری»، ایدئولوگ سابق حزب، را نقل می کنیم تا روشن شود که اولاً موضع رسمی حزب توده درباره آیت الله کاشانی و دکتر مصدق چه بوده؟ و ثانیاً معلوم گردد که چون همواره «هدف، وسیله را مشروع می سازد» این رسوایان تاریخ، می خواهند تاریخ معاصر میهن ما را تحریف کنند و برای همین هم با قاطعیت! اعلام می دارند که نامه جعلی! است... یعنی باز با ملی گرایانی که تا دیروز در متهم ساختن آیت الله کاشانی با هم همکاری تنگاتنگ و ارگانیک! داشتند، امروز هم هم صدا می شنوند.

ولی آقای احسان طبری نامه آیت الله کاشانی را کاملاً صحیح و اصیل می داند و آن را یک سند تاریخی معرفی می کند و من در جلسه ای که با آقای طبری در هتل استقلال تهران، بعد از شرکت و سخنرانی ایشان در میزگرد هفتمین کنفرانس اندیشه اسلامی، داشتم در رابطه با همین نامه آیت الله کاشانی که در خاطرات خود اشاراتی به آن نموده بود - این خاطرات در سال 1366 در تهران چاپ شده است - از مرحوم «احسان طبری» سؤال کردم که شما از کجا اصالت این نامه را در خاطرات خود با قاطعیت پذیرفته و آن را

یادآور شده اید؟ او گفت: «برای اینکه نسخه ای فتوکپی شده از این نامه، قبل از انقلاب اسلامی، در آلمان توسط یکی از دوستان در اختیار من قرار گرفت تا در نوشتن تاریخ ایران و خاطرات خود، از آن استفاده کنم... بنابراین، چیزی را که من چند سال قبل از انقلاب اسلامی و یا انتشار علنی نامه در ایران، آن هم در خارج از کشور دیده ام، چگونه می توانم در اصالت آن تردید روا دارم؟ این انصاف نیست که من در این سن و سال، بخواهم حقیقتی را به خاطر اهداف پوچ حزبی، مخفی کنم... به ویژه که حالا دیگر اعتقادی به حزب هم ندارم که به خاطر آن بخواهم صحت و اصالت یک سند تاریخی را انکار نمایم.»

ص: 312



هیئت رئیسه کنفرانس وحدت اسلامی
از راست به چپ: دکتر طلال عترسی، عبدالله جنبوش، شریف مهدوی، سید هادی خسروشاهی، حامد الگار، ظفرخان بکاش، عبدالرحمن اوغلو و احسان طبری

هیئت رئیسه کنفرانس وحدت اسلامی

از راست به چپ: دکتر طلال عترسی، عبدالله جنبوش، شریف مهدوی، سید هادی خسروشاهی، حامد الگار، ظفرخان بکاش، عبدالرحمن اوغلو و احسان طبری

امیدوارم که رفیق! سابق، آقای دکتر کیانوری، اشتباهات عمدی! خود را به ویژه در مسائل تاریخی، در چاپ های بعدی خاطرات خود، اصلاح و تکمیل نماید و همانطور که در میزگرد تلویزیونی رفقا!، و در حضور اعضای کادر مرکزی، ضمن برشمردن اشتباهات عمده و اساسی حزب توده ایران،⁽¹⁾

از همه اعضای حزب و به ویژه از جوانان می خواهد که «در شناخت جامعه خود و تاریخ صحیح ایران⁽²⁾

به بررسی بی طرفانه مسائل کشور و اعترافات رهبری حزب توجه کنند»، خود نیز به تصحیح اشتباهات تاریخی اش پردازد.

اینک بخش کوتاهی از خاطرات «احسان طبری» در این زمینه، نقل می شود. امیدواریم که مورد توجه آقای کیانوری!، هواداران حزب و جوانان علاقمند به مسائل تاریخی قرار گیرد...

و اگر آقای کیانوری، مطالب «احسان طبری» را به خاطر آخرین موضع گیری های وی درباره حزب توده نمی پذیرد، برای ایشان نخست «آیه ای از مسکو»!! نقل می کنیم تا ببینند که مورخین محقق «قبله گاه مارکسیسم» هم اصالت نامه آیت الله کاشانی را پذیرفته اند:

بوندار یوسکی، مورخ معاصر روسی، در کتاب «غرب بر ضد جهان اسلام» می نویسد: «در اواخر سال 1952 و اوایل سال 1953،

ص: 314

1- مراجعه شود به «قصه الحزب الشیوعی الایرانی»، تألیف سید هادی خسروشاهی، چاپ «مرکز فرهنگی اسلامی اروپا»، رم - ایتالیا، 1984 میلادی، صفحه 29-28.

2- همان، صفحه 40 - 39.

اختلاف میان مصدق و کاشانی، که ناشی از اختلاف نظر در تاکتیک استمرار مبارزه بر ضد امپریالیسم غرب به ویژه امپریالیسم آمریکا بود، به وجود آمد. مصدق از پیشنهاد آیت الله کاشانی، درباره برگزاری کنفرانس کشورهای اسلامی در تهران که هدف آن در واقع ایجاد یک سازمان جهانی اسلامی برای مبارزه با استعمار بود، پشتیبانی نکرد... ولی علیرغم این نوع برخورد، کاشانی طی نامه ای در تاریخ 27 مرداد 32 به مصدق هشدار داد که کودتایی به رهبری زاهدی در شرف وقوع است، ولی مصدق از ترس گرایش توده های مردمی به یک نبرد طولانی بر ضد امپریالیسم از هر گونه واکنشی خودداری کرد در حالیکه از اخطار «هندرسون»، در دیدار یک روز پیش هم می بایست آمادگی برای مقابله به وجود می آمد!»⁽¹⁾

... و اکنون این دیدگاه مورخ روسی را با خاطرات آقای احسان طبری و مصاحبه آقای کیانوری در کنار هم قرار دهید... داوری نهایی با شما خواهد بود.⁽²⁾

ص: 315

1- الغرب ضد العالم الاسلامی من الحملات الصلیبیه؛ حتی ایامنا، ترجمه به عربی از «الیاس شاهین» چاپ دارالتقدم، مسکو، 1985، صفحه 322.

2- توضیح: این مقاله در زمان حیات رفیق! دکتر کیانوری نوشته شده و نخست در مجله «تاریخ و فرهنگ معاصر» به چاپ رسیده است.

... در پیوست هشتم، برای نشان دادن موضع شرم آور حزب توده و دوستان ملی گرا در قبال آیت الله کاشانی، خلاصه ای از دو سه مقاله منتشره در مرداد ماه 1332، در جرائد وابسته به جبهه ملی - هوادار دکتر مصدق - را، همراه چند کاریکاتور اهانت آمیزی که این آقایان در جرائد خود منتشر کردند، نقل می کنیم با این توضیح که نقل خلاصه مطالب و کاریکاتورهای توهین آمیز جرائد ملی - توده ای، فقط برای نشان دادن ماهیت این مدعیان آزادی، دموکراسی و قانون گرایی است... در قبال این موجودات دوپا، چه باید گفت؟... دفاع غیر منطقی از دوستان اصلاح طلب معاصر در این برهه از تاریخ ایران و نشر مقالات و یا عکس های جعلی و مونتاژ شده سازمان سیا در فضای مجازی توسط این آقایان، ما را مجبور کرد که به طور اجمال به چگونگی حقایق و مسائل دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت و مقابله ناجوانمردانه با رهبری نهضت - آیت الله کاشانی - اشاره کنیم و چند سند و عکس از پیشوا و نمونه هایی از کاریکاتورهای این آقایان را در این کتاب بیاوریم و البته و در صورت لزوم، اسناد و مقالات دیگری را منتشر خواهیم کرد:

شیخ فضل الله نوری از آن روحانیونی بود که برای پر کردن شکم و به هم زدن دم و دستگاہ و به راه انداختن کالسکه و فراش و انباشتن صیغه خانه ی خود از زن های جور واجور، عمامه و نعلین را در خدمت چکمه و شمشیر نهاده و ریاکارانه با ملت به ستیز پرداخته بود... اما عاقبت، بساط او در هم نوردیده شد و یک بار به وسیله شخصی به نام دواتگر ترور شد ولی جان به سلامت برد و برای مدت قلیل دیگری به ادامه کار خود پرداخت و چون مردم از فساد او به تنگ آمده بودند، دفعه بعد وی را پاداشی بسزا دادند و بر دار مجازات آویختند. از آن روز در حدود پنجاه سال می گذرد و مثل این که تاریخ می خواهد باب مکررات خود را نشان بدهد، امروز سید ابوالقاسم کاشانی درست در همان راهی که شیخ فضل الله می رفت، گام نهاده است و عجب در این است که درست پا جای پای او می گذارد. از روزی که نهضت ملی در گرفت و از چندی قبل از آنکه نشانه های قیام ملت هویدا باشد، کاشانی همه جا وزش باد را بر بیدق مردم می دید و با شامه تیزی که دارد، راه موفقیت را تشخیص می داد و در این کار این قدر ماهرانه بازی کرد که یکی از دو پیشوای مردم شد.

اما از آنجا که منافق بداندیش هرگز تاب این را ندارد که تا پایان کار، سیمای واقعی خود را از انظار دور نگهدارد، او نیز به زودی ماسک از چهره خود برداشت و امروز مردم می بینند که در عوض یک پیشوای روحانی، جلد دوم شیخ فضل الله خائن را در مقابل خود دارند.

کاشانی نیز مانند آن ملعون، اکنون با دربار ساخته و نعلین و عمامه را به نوکری چکمه و شمشیر واداشته است. خانه اش کعبه کهنه درباری ها و معبد آدمکش هایی مثل بقایی و فاحشه های سیاسی مثل مکی و حائری زاده و دزدان جاسوسی مثل میراشرفی است و دربار برای سقوط مصدق روی اقدامات خیانت آمیز او بسیار حساب می کند. تا اینجا همه اش تکرار تاریخ بود، آینده نشان خواهد داد که بقیه کارها و سرنوشت کاشانی نیز تاریخ دور و تسلسل خود را ادامه خواهد داد یا نه؟ به هر حال، به نظر من بهتر است هم اکنون که دیگر پیروزی مصدق بر جناح های مختلف طبقه حاکم و عمال اجنبی قطعی و مسلم شده است، آقای سید ابوالقاسم کاشانی سرنوشت شیخ فضل الله را یک بار دیگر در تاریخ مشروطیت ایران مرور کند و بر عاقبت خویش لحظه ای بیاندیشد؛ زیرا چه بسا که ممکن است وقت بگذرد و حتی فرصت بازگشت هم برای او و دستیارانش موجود نباشد. (1)

ص: 319

1- هفته نامه «هشت صبح» وابسته به ملی گرایان، چاپ تهران، شماره 75، ص 1 و 2، مورخ 15 مرداد 1332.

... همانطور که دیروز خبر دادیم، پریشب هنگامی که کاشانی و دار و دسته او «مجلس موعظه» خود را دایر کرده بودند، با هجوم اوباش پان ایرانیست مواجه شدند. این هجوم از چند شب قبل تکرار می شد، منتهی پریشب به جای باریکی کشید و به کشتار و جرح و ضرب منتهی شد. طرفداران کاشانی که قبلاً در روی بام موضع گیری کرده بودند، علیه حریف به پرتاب سنگ و آجر متوسل شدند. مهاجمان هم به عمل متقابل دست زدند و مأموران پلیس و نظامی نیز مداخله کردند که بالنتیجه، شخصی به نام محمد حدادزاده به قتل رسید و عده ای از جمله فروهر، سردسته پان ایرانیست ها، و رئیس کلانتری محل زخمی شدند و جمعی توقیف گردیدند.

این تحریکات که در جامه «پشتیبانی» از نهضت مردم، و زیر ماسک «مبارزه» با دشمنان مردم تظاهر می کند، مستقیماً از دربار خائن ایران سرچشمه می گیرد. نقش دار و دسته های فاشیستی و شبه فاشیستی از قبیل «پان ایرانیست ها» مشخص و معلوم است. اینها به عنوان ستون پنجم شاه در «جبهه ملی» انجام وظیفه می کنند.

عملیات تروریستی و توسل به وحشیانه ترین اعمال فاشیستی بر ضد نهضت اصیل ضد استعماری ملت ایران، نقش موزیانه و اخلال گرایانه این جوجه فاشیست ها را نشان می دهد.

امروز کاشانی و دار و دسته او بالمره از طرف مردم طرد شده اند. کاشانی و هم قطاران او را ملت ایران، به عنوان پادوها و مزدورهای درباری، داغ ننگ و بطلان بر پیشانی زده است. ملت ایران این جمع منفور را دشمنان آزادی، استقلال و حاکمیت خود می شناسد؛ در این صورت آیا دار و دسته فاشیستی «پان ایرانیست ها» از هجوم خود به این دسته و از توسل به زور و تهدید علیه این دسته چه هدفی می توانند داشته باشند؟ آیا این اعمال، جز آن است که نقاب «مظلومیت و حق به جانبی» بر قیافه شیطانی دار و دسته کاشانی می زند؟ آیا اوپاش «پان ایرانیست» که به نام «هواداری» از نهضت ضد استعماری ملت ما، به این فجایع متوسل می شوند، جز آن است که نهضت خلق ما را می خواهند بدنام و لکه دار سازند؟ آیا این اعمال تحریک آمیز جز آنکه به سرنیزه و مسلسل فرصت خودنمایی و حاکمیت می دهد و برای مقاصد سیاه کودتاچیان و توطئه گران بهانه فراهم می آورد نتیجه ای دارد؟

ما بارها لزوم طرد این دسته خرابکار و امثال ایشان را به افراد با حسن نیت «جبهه ملی» متذکر شده ایم. کسانی که در «جبهه ملی» به لزوم یک مبارزه اصولی منظم بر ضد استعمار و ایادی وی اعتقاد

دارند، می بایستی با تمام قوا، اوپاش اخلال گر و تفرقه انداز و این ستون پنجم استعمار را از صفوف خود طرد کنند. ملت ایران که در کار مبارزه ای قهرمانانه و پیگیر و همه جانبه بر ضد امپریالیزم و مزدوران تبهکار استعمار است، نفرت و انزجار خود را نسبت به این گونه تحریکات اوپاش ابراز می دارد. مردم، مسبین و آمرین اصلی این پرووکاسیون ها را که قبل از همه در دربار ریشه دارند، خوب می شناسند. (1)

ص: 322

1- روزنامه «شهباز»، شماره 567، 12 مرداد 1332، صفحات 1 و 4. این البته نمونه ای از مقاله های منتشره در روزنامه «شهباز»، ارگان حزب توده ایران است... مقالات متعدد دیگری نیز در دیگر نشریات حزبی، مانند: «به سوی آینده»، «چلنگر»، «عصر نوین» و... منتشر می گردید که آیت الله کاشانی و دکتر مصدق را جاسوسان آمریکا و انگلیس می نامیدند...

بیانه سید کاشی جاسوس و آیت الله قلابی ساکن در پامنار

در آخرالزمان، حیوان عوام فریبی ظهور خواهد کرد که در کوچه و بازار و خیابان ها می گردد و مردم را به دور خود جمع می نماید. این حیوان پس از آنکه کاملاً اراذل و اوباش را به دور خود جمع نمود، حرکت می کند و مریدان نیز به دنبال او راه می افتند. وظیفه این حیوان بدبخت، که در آخرالزمان معروف به خر دجال است، آن خواهد بود که عده‌ای دزد و کلاش و قاتل و دغل و جنایتکار را به خود مشغول نموده تا آنها را به جهنم برده و در آتش بیندازد.

مخبر ما اطلاع می دهد که سید کاشی، سردسته معروف

اقلیت مجلس هفدهم، بر علیه جناب آقای دکتر مصدق اعلامیه ای صادر و نسبت به بستن درب مجلس شورای ملی جداً اعتراض نموده است.

این سید جاسوس که مدتی با اغفال و اغوای مردم توانست به

ص: 323

1- ادبیات به کار رفته در این مقال، نمونه ای از شاهکارهای ادبی این آقایان می تواند باشد... ما برای اثبات ماهیت اخلاقی آنان، فقط به نقل خلاصه ای از آن پرداخته‌ایم...

غلط خود را در صف مبارزین راه عظمت و آزادی ایران جا زند، امروز به حدی از موفقیت و پیروزی ملت ایران خشمناک و عصبانی است که حدی بر آن متصور نیست.

معلوم نیست این آیت الله قلابی، که اصولاً در ایرانی بودن او گروه بی شماری شک دارند، از جان ملت چه می خواهد؟ کسی نیست از این جاسوس کهنه کار و روحانی نمای متقلب ریاکار پرسد: مصدق چه خیانتی به ملت قهرمان ایران و نهضت مقدس کنونی نموده است؟

ما بالصراحه به کاشانی دزد و جاسوس، که خود و بستگان ناپاکش در مدت این دو سال ملت بیچاره ایران را غارت نموده و از هستی ساقط کرده اند، اعلام می داریم که اگر بیش از این به اعمال تحریک آمیز خود ادامه دهد و اگر انجمن های شبانه اش که فقط به قصد خیانت به ملت ایران تشکیل می گردد را تعطیل نکند و بالأخره اگر دست از سر ملت ایران برندارد و شر خود را از سر مردم کم نکند:

ما به نام سعادت ملت ایران

ما به نام خراب کردن یک سنگر استعمار

ما برای برداشتن یک سنگ سیاه از راه مبارزه مقدس خود

به خانه خراب و بی صاحب مانده او در پامنار ریخته و لاشه کثیف او را کشان کشان به میدان بهارستان آورده و قطعه قطعه خواهیم نمود.

سید کاشی جاسوس باید هر چه زودتر از کشور ما خارج و به عراق، پایگاه استعمار و مرکز جاسوسی مردان سواحل تایمز، و یا هر جهنم دره دیگری که می خواهد، برود.

ما بار دیگر تکرار می کنیم ملت ایران به ماهیت کثیف او و یاران از خود کثیف ترش پی برده و دیگر حنای آنها در نزد ملت ایران رنگی ندارد. هر قدر بر مرگ دوره ننگین هفدهم مجلس شورای ملی گریه و زاری کنند و هر قدر خود را مظلوم و محق جلوه دهند و هر کس و هر مقامی را بخواهند بر علیه دکتر مصدق و ملت ایران تحریک و اغفال کنند، کوچک ترین نفعی عاید آنها نخواهد شد؛ زیرا تمام قدرت ها، چه قدرت های صادق و چه قدرت های کاذب، عموماً در برابر نیروهای ملت ها صفر است.

امروز نیز اراده ملت ایران بر این قرار گرفته است که تا آخرین نفس از دکتر مصدق، قهرمان پرافتخار نهضت کنونی، پشتیبانی کند و با این پیشوای کهنسال تاریخی خود، پیوند ناگسستنی که بسته است، حفظ نماید.

اکنون نیز شما به گرد ملت نخواهید رسید، هر چه هم در شارلاتانی و حقه بازی استاد باشید؛ زیرا ملت ایران برای خود مبارزه می کند و شما برای چرچیل و سایر مردان سواحل تایمز. (1)

ص: 325

1- هفته نامه «شیر شرق»، وابسته به دوستان! ملی گرا و هوادار پیشوا، چاپ تهران، شماره 16، ص 1 و 4، مورخ 14 مرداد 1332. (به علت شرم آور بودن بخشی از جملات و عبارات منتشر شده در روزنامه، ما فقط خلاصه ای از آن را نقل کردیم).

... یکی از نکاتی که در مورد زندگی آقای دکتر محمد مصدق هست، مسئله عضویت وی در «جامع آدمیت» یا لژ فراماسونری وطنی است که هواداران وی، آن را تکذیب می کردند... اما با نقل اصل سند، و پرسش آقای ایرج افشار و پاسخ مستند خود آقای دکتر مصدق، صحت این موضوع ثابت گردید و البته از نظر ما عضویت در یک سازمان یا حزب و سپس استعفا و جدایی پس از کشف ماهیت آن، اشکالی ندارد و مهم نیست ولی انکار اصل موضوع با حقایق تاریخی سازگار نمی باشد.

متن قسم نامه به خط خود ایشان چنین است:

«به تاریخ بیستم جمادی الاول 1325، این بنده درگاه محمد بن هدایت الله ساکن طهران از صمیم قلب به مضمون شرح ذیل عرض می کنم که ای پروردگار عالم اقرار دارم که تو به من شرافت آدمیت عطا فرموده و در ادای این حقوق و این موهبت عظمی هر قصوری که کرده باشم الآن در حضور تو و به حق تو و قدرتت قسم

می خورم که شأن و حقوق این دسته شریفه را در هر مقام، مادام الحیاه با تمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه دارم و هرگاه از تعهد خود نکول نمایم از فیض رحمت و پناه آخرت حضرتت بی نصیب بمانم. به تاریخ فوق، مصدق السلطنه (مهر)

ضمانت آدم فوق بر عهده آدمیت این جانب از فرائض ضمه عالم آدمیت است. به تاریخ فوق، یا ابوالفضل (1) (مهر)»

شادروان «ایرج افشار»، از پژوهشگران معاصر و «مرید» آقای دکتر مصدق، پس از نشر سند عضویت وی در کتاب «فکر آزادی»، تألیف دکتر فریدون آدمیت، چاپ تهران، طی نامه ای به آقای دکتر مصدق از صحت و سقم موضوع جويا می شود که توضیح ایشان را با دستخط خود وی در کتاب: «مصدق، مسائل حقوق و سیاست» چاپ تهران، می آورد و در مقدمه آن چنین می نویسد:

«موقعی که کتاب فکر آزادی تألیف دکتر فریدون آدمیت [پسر عباسقلی آدمیت (پایه گذار جامع آدمیت)] انتشار یافت (تهران 1340) به ملاحظه آنکه ضمن تعهدنامه های اعضای جامع آدمیت تعهدنامه ای هم به خط دکتر مصدق در آنجا چاپ شده بود، من یک نسخه از آن کتاب را با نامه ای توسط دکتر غلامحسین خان

ص: 327

1- به نظر می رسد که «یا ابوالفضل» نام انتخابی و مستعار «عضد السلطان» فرزند «مظفرالدین شاه» بوده است.

[مصدق] خدمت دکتر مصدق فرستادم و درخواست کردم صحت آن تعهدنامه را اعلام فرمایید. ایشان پاسخی مرقوم داشتند که متأسفانه در سال 1343 آن را از دست دادم. چون آن نامه اهمیت داشت پس از چندی نامه دیگری برای ایشان نوشتم و به مناسبت از میان رفتن نامه اولی، از ایشان درخواست کردم مجدداً نظر خود را مرقوم دارند. ایرج افشار»

ص: 328

قربانت گردم مرقومه محترمه که حاکی از صحت و سلامت جنابعالی است عزّ و وصول ارزانی بخشید و موجب کمال مسرت و خوشحالی گردید. راجع به انجمن هایی که در بدو مشروطیت تشکیل می شد و یکی از آنها انجمن آدمیت بود اطلاعی که دارم این است مرحوم میرزا عباسقلی در خانه خود، این انجمن را تشکیل داد و هر کس هم که می خواست عضو انجمن بشود لازم بود کسی از اعضا او را معرفی کند و مبلغی هم بابت حق عضویت بپردازد. در یکی از روزها، شخص محترمی به خانه من آمد، مرا دعوت نمود و با خود به انجمن برد و بعد هم دو سه جلسه بنده حاضر شدم و چون مجمع انسانیت تحت ریاست مرحوم مستوفی الممالک تشکیل شد و مرکب بود از آقایان آشتیانی ها، گرگانی ها و تفرشی های ساکن طهران و بنده را هم به سمت نیابت رئیس انتخاب کردند دیگر نتوانستم در انجمن آدمیت حاضر شوم. این است اطلاعات بنده که به استحضار رسید.

در خاتمه ارادت خود را تجدید می نمایم. دکتر محمد مصدق»

اخر آرد ۳ آرد ۱۳۴۴

ویت نام اراده کرده که حکومت
 خود را بر سر این سرزمین برقرار کند
 و در این راه از هر چه لازم است
 استفاده خواهد کرد و این امر
 را هیچ کس نمی تواند مانع
 شود و اگر کسی بخواهد
 مانع شود از او بیزار
 خواهیم بود و اگر کسی
 بخواهد با ما همکاری کند
 ما او را دوست خواهیم داشت
 و اگر کسی بخواهد با ما
 دشمنی کند ما او را دشمن
 خواهیم دانست و اگر کسی
 بخواهد با ما بیگانه
 باشد ما او را بیگانه
 خواهیم دانست و اگر کسی
 بخواهد با ما بیگانه
 باشد ما او را بیگانه
 خواهیم دانست

متن پاسخ دکتر مصدق به آقای ایرج افشار

متن پاسخ دکتر مصدق به آقای ایرج افشار

و چند کاریکاتور این آقایان! در دوران نهضت ملی!

در شبهای وعظ



بیسواد سنگر گرفته ا

یکی از کاریکاتورهای توهین آمیز نشریات هوادار دکتر مصدق و جبهه ملی!
که به مناسبت برگزاری مجلس روضه سالانه در بیت ایشان منتشر گردید...

که به مناسبت برگزاری مجلس روضه سالانه در بیت ایشان منتشر گردید...

ص: 332



گربه دستش به گوشت نمی رسته می‌گه پیف پیف

کاریکاتور اهانت آمیز منتشر شده دیگری در نشریات جبهه ملی و طرفدار دکتر مصدق



نمونه‌ای دیگر از بی‌شرمانه‌ترین کاریکاتورهای روزنامه‌های وابسته به پیشوا!

نمونه‌ای دیگر از بی‌شرمانه‌ترین کاریکاتورهای روزنامه‌های وابسته به پیشوا!



دست باید زد پس از مجلس بکار انقلاب

یک بیک این خائنین را زرد بدار انقلاب

کاریکاتوری دیگر: دوستان ملی گرا، خواستار اعدام مخالفان پیشوا هستند!

کاریکاتوری دیگر: دوستان ملی گرا، خواستار اعدام مخالفان پیشوا هستند!



نمونه‌ای از کاریکاتورهای جدید این آقایان، پس از انتشار گزارش‌های سیا درباره حوادث ایران آیا این دوستان راه همفکران خود در دوره نهضت را ادامه نمی‌دهند؟! به راستی هدف چیست؟

نمونه‌ای از کاریکاتورهای جدید این آقایان، پس از انتشار گزارش‌های سیا درباره حوادث ایران

آیا این دوستان راه همفکران خود در دوره نهضت را ادامه نمی‌دهند؟! به راستی هدف چیست؟

... اما بعد!



گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
«اقبال لاهوری»

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد

«اقبال لاہوری»

ص: 337



پیشوا! در حال عرض ادب! به ثریا، همسر دوم شاه
- قابل توجه دوستانی که عکس قلابی روبوسی شاه با آیت‌الله کاشانی را در فضای مجازی!
منتشر ساخته‌اند -

پیشوا! در حال عرض ادب! به ثریا، همسر دوم شاه

- قابل توجه دوستانی که عکس قلابی روبوسی شاه با آیت‌الله کاشانی را در فضای مجازی! منتشر ساخته‌اند -

نتیجه و جمع بندی!...

همکاری صادقانه دکتر مصدق با آیت الله کاشانی عامل وحدت و پیروزی بود.

«... ائتلافی که مصدق و کاشانی تشکیل دادند، در آینده تأثیری چنان بنیادین بر سرنوشت ایران می گذاشت که هیچ کم از خود انقلاب مشروطه نداشت، و در دل و جان ایرانیان شهری و روستایی به یکسان می نشست. کاشانی به مصدق احترام می گذاشت؛ مصدق به لحاظ سن بزرگ تر بود و تهور سیاسی شان هم (دست کم) یکسان بود. آیت الله نطق هایش را برای خواندن در مجلس با دقت و احتیاط تنظیم می کرد تا مصدق موقع خواندن شان معذب نباشد. مثلاً در 28 خردادماه 1329، مصدق اعلامیه کاشانی را در مجلس خواند درباره این که ایرانی ها تا وقتی صلاح ببینند نفت شان را می فروشند و ندا سر داد که کشور تسلیم مستبدي دیگر نخواهد شد...»⁽¹⁾

و چرا اختلاف ایجاد شد؟

... دکتر غلامحسین فرزند دکتر مصدق در پاسخ به پرسش من درباره علل اختلاف مصدق با کاشانی گفت: «توقعات کاشانی از پدرم و دولت بسیار کم بود و اگر پدرم خشکی زیاد و بی منطقی به خرج نداده بود این اختلافات حاصل نمی شد...»⁽²⁾

ص: 339

1- «تراژدی تنهایی»، تألیف کریستوفر دوینگ، ترجمه بهرنگ رجبی، چاپ تهران، نشر چشمه، صفحه 158.

2- خاطرات سیاسی عبدالکریم انواری، از اعضای برجسته جبهه ملی، با عنوان «تلاش در راه استقلال»، چاپ لندن، ژانویه 2015 - بهمن 1393 - صفحه 67.



دکتر محمد مصدق، آیت‌الله کاشانی و حسین مکی - در دوران همکاری در آغاز نهضت ملی -

دکتر محمد مصدق، آیت‌الله کاشانی و حسین مکی - در دوران همکاری در آغاز نهضت ملی -

ابراهیم خلخالی.....146

ابراهیم عبدالهادی پاشا.....104

ابوالحسن اصفهانی. 47,46,36

ابوالخود.....82

ابوالفضل نبوی.....147

ابوالقاسم کاشانی 35,36,37,38,39,40,42,44,46,49,50,51,52,53,55,56,58,60,61,62,63,64,66,68,
69,70,71,78,79,80,82,83,85,86,87,102,107,108,110,112,113,114,115,116,117,118,119,
121,123,124,125,126,127,128,129,130,131,132,133,134,135,137,138,139,140,141,142,144,
145,146,147,148,150,151,161,162,163,165,167,168,169,170,172,173,174,181,185,186,187,
188,189,190,191,193,195,196,197,198,200,201,203,205,206,208,209,212,213,215,216,220,
221,222,224,225,226,228,229,230

,275 ,272 ,271 ,270 ,268 ,267 ,266 ,265 ,262 ,260 ,259 ,258 ,257 ,256 ,255 ,243 ,240 ,239 ,237 ,236 ,231
,319 ,318 ,317 ,315 ,314 ,311 ,310 ,309 ,306 ,305 ,303 ,301 ,299 ,293 ,291 ,288 ,286 ,283 ,282 ,281 ,278
339 ,324 ,323 ,322 ,321 ,320

آتاتورک..... 281

احسان طبری 315 ,314 ,311 ,310

احمد حسین 241 ,231 ,206 ,205 ,203 ,165 ,163 ,162

احمد سیوفی..... 207

احمد کسروی 265 ,264 ,263 ,262

احمد کلانتر..... 67

ادیب شیشکلی..... 98

ارچی روس..... 97 ,96

اسماعیل صدر..... 47 ,36

اعتماد مقدم..... 294

اعظم طالقانی..... 150

آقابزرگ تهرانی..... 36

الی اربوکر..... 85 ,82

امام حسین (ع)..... 53

امام خمینی (ره) 127 ,110 ,108 ,107 ,87 ,67

امام رضا (ع)..... 282

امام علی (ع)..... 53

امین الحسینی..... 271 ,258

230امین بخشی
99,89آنتونی ایدن
224آندره موری
328,327,326ایرج افشار
44باقر بهبهانی
72,60باقر کاشانی
219,218باقر کاظمی
89,88بشاره الخوری
339بهرنگ رجبی
147تقی چرم فروش ها
148جعفر احتشام
174,172جعفر رائد

ص: 344

147جعفر شریف
96جفری ورلونگ
168,126	جمال الدین اسدآبادی
174جھانگیر تفضلی
103چایمان اندروس
325,196,98چرچیل
207,199,104حسن البنا
56,55حسین بروجردی
148حسین راضی
147حسین سرسری
228حسین علاء
267حسین فاطمی
223حسین گلیدی
214,213,145,63	حسین مکی
36حسین میرزا خلیل
267,266,264,263,262,126,62,54,50	حسین نواب صفوی
222حمید کرمی پور
193خلیق الزمان
267خلیل طهماسبی
149داود ترکمان
318دوانگر

ذبیح اللہ کامران.....	147
رزم آرا.....	276,270,267
رسول جعفریان.....	167
رشید عالی گیلانی.....	258
رضا صفی نیا.....	218,217
رضا فلاح.....	63
رضا مختاری.....	167
رضاخان پهلوی	282,281,127,118,114,112
روح اللہ حسینیان.....	225
روح اللہ خرم آبادی.....	112
ژرژ کراویچ.....	191
سامی صلح.....	198
سراج انصاری.....	50
سِر فرانسس شپرد.....	85
سعید رمضان	251,243,209,208,207
سفتون دیلمر....	276,275,274
سی. ام. وودھاوس (C.M.Woodhouse)	85, 86

سید قطب 151,162,163,165,166,206,208

شاپور بختیار 63,117,139,140,141

شارل فاورل..... 185,187,190

شریعت اصفہانی.... 36,45,46

شمس الدین امیرعلایی 138,140,150

سید صادق روحانی..... 67

صدرالدین صدر..... 47

ضیاء الدین عراقی.... 36,43,44

طارق رمضان..... 209

ظہیر البربری..... 161

عادل حسین..... 207

عباس سلیمان نژاد..... 228

عباس ضیغمی..... 67

عباسقلی آدمیت..... 327,330

عبدالحسین شرف الدین..... 198

عبدالرزاق حسنی..... 37

عبدالعظیم گشتاسبی..... 149

عبدالله خوانساری..... 148

عبدالله مرتاضی..... 147

عطاء اللہ شہاب پور..... 50

عطاء اللہ نیکنام..... 147

علال الفاسی.....	161
علی اصغر بنکدار.....	291
علی اصغر حاج سید جوادی	123
علی امینی.....	134,60
علی حجتی کرمانی.....	52,50
علی خیابانی تبریزی.....	36
علی دوانی.....	226
علی رزم آرا.....	256,185
علی قاضی عسکر.....	170
علی کاشف الغطا.....	168
علی اکبر کاشانی.....	46
غلامحسین مصدق.....	327
فرحناز شکوری.....	86
فریدون آدمیت.....	327
فضل الله نورالدين کیا.....	211
فضل الله نوری	319,318,118,116,115
فضیل الوردلانی..	198,83,82
قوام السلطنه.....	140,139

کامیل شمعون.....	92,89,88
کریستوفر دوینگ.....	339
کریم سنجایی.....	60,55
گلادستون.....	270
گلوب پاشا.....	103,96
لرد ونسیتارت.....	260
لویی هندرسون.....	229,226
مارون عرب.....	82
متین دفتری.....	145
محسن المؤمن.....	220
محمد احدی.....	148
محمد حدادزاده.....	320
محمد حسنین هیکل	278,256,255,209
محمد حسون.....	167
محمد دهنوی.....	228,224
محمد ساعد.....	214
محمد علم.....	149
محمد فاطمی.....	267
محمد کاشانی..	149,145,144
محمد مصدق	137,134,133,132,131,130,129,128,127,126,125,124,115,85,80,68,65,63,62,55
	,237,236,231,229,225,221,216,212,206,199,198,187,165,146,145,144,143,141,140,139,138

339,330,328,327,326,325,324,323,322,319,317,315,311,310,309,306,278,259,240

محمد امين الحسينى 217,99,98

محمدباقر كاشانى.....46

محمد تقى خوانسارى 146,131,37

محمد تقى شيرازى.....36

محمد جعفر تاجر.....46

محمد حسن الوزانى.....161

محمد حسن حسيني (ميرزاي شيرازي) 117,114

محمد حسين شفيح تهراني..146

ص: 347

محمد حسين كاشف الغطا	170,168
محمد رضا پهلوی	228,220,118
محمد رضا جلالی	167
محمد علی تبریزی	36
محمد علی شریفیان	146
محمد علی شهرستانی	167
محمد علی فروغی	293,289,282
محمد مهدی نعمتی	148
محمود شروین	222,71,69,61
محمود طالقانی	134,133,132,131,50
محمود طاهر احمدی	217
محمود کاشانی	202,200,198,68
محمود منتظری	149
مرتضی پسندیده	68,67
مرتضی خسرو شاهی	58,49
مرتضی موسوی خلخالی	146
مصدق السلطنه	66,65,64
مصطفی الموتی	140
مصطفی سباعی	198,86,83,82
مصطفی قشقایی	226
مصطفی کاشانی	56,47,36

36	ملا کاظم خراسانی.....
286	ملک الکلامی.....
104	ملک فاروق.....
71	ملک فیصل اوّل.....
145, 129, 50	مهدی بازرگان....
71	مهدی خالصی.....
167	مهدی محقّق.....
224	مهوش سادات علوی.....
147	موسی موسوی.....
220	مئیر عزری.....
226	ناصرخان قشقایی.....
277, 193	نحاس پاشا.....
60	نصرت الله امینی.....
86	نظام الدین دربندی.....
104, 103	نقراشی پاشا.....
266	نواب صفوی.....

نورالدين كيانورى 306, 309, 310, 314, 315

هادى حائرى..... 145

هادى خسرو شاهى 4, 59, 67, 72, 81, 121, 122, 123, 124, 135, 210, 314

هبه الدين شهرستانى..... 167

هژير..... 266, 267

هيتلر..... 276

ياسر عرفات..... 98

ص: 349

آبادان.....	145,40
ابهر.....	147
آتلاتیک.....	159
اراک.....	186,38
اردن.....	232,218,195,191,102,99,98,96,78
اسرائیل.....	220,219,218,217,216,215,214,213,212,211,205,195,187,178,165,102,97,96,93,92
	237,232
اصفهان.....	293,146,40
افغانستان.....	257,238,191
الجزایر.....	232,202,195
الجزیره.....	191
آلمان.....	312,94
آمریکا.....	322,315,306,305,230,229,227,226,225,224,223,222,221,205,196,191,190,156,96,94
انارک.....	145,123,68,67
اندونزی.....	249,238,191,171,170
آنکارا.....	40
انگلستان.....	105,104,103,102,99,98,97,94,93,92,90,89,88,87,86,85,83,82,81,79,77,71,63,55,51
	,127,126,116

,227 ,225 ,218 ,216 ,213 ,212 ,211 ,200 ,197 ,196 ,195 ,190 ,188 ,187 ,186 ,185 ,172 ,169 ,156 ,145 ,130	
322 ,306 ,305 ,278 ,277 ,260 ,258 ,256 ,240 ,230 ,228	
260	انگلیس
145	اهواز
110 ,105 ,81 ,77	ایتالیا
,143 ,132 ,129 ,127 ,126 ,125 ,123 ,118 ,116 ,115 ,114 ,110 ,94 ,86 ,82 ,81 ,78 ,66 ,63 ,50 ,42 ,39 ,38	ایران
,208 ,207 ,206 ,205 ,202 ,199 ,197 ,195 ,192 ,191 ,188 ,187 ,186 ,185 ,181 ,172 ,169 ,165 ,161 ,151 ,145	
,236 ,231 ,230 ,229 ,228 ,227 ,225 ,224 ,223 ,222 ,221 ,220 ,219 ,218 ,217 ,216 ,215 ,214 ,213 ,212 ,211	
,314 ,312 ,310 ,306 ,305 ,281 ,278 ,273 ,271 ,270 ,269 ,266 ,262 ,260 ,258 ,257 ,255 ,250 ,244 ,240 ,237	
339 ,325 ,324 ,322 ,321 ,320 ,319 ,317	
190 ,185	باکو
143	بروکسل
258 ,215	بغداد
143	بلژیک
219 ,173 ,97 ,96	بیت المقدس
216 ,198 ,103 ,99 ,92 ,89 ,88 ,38	بیروت
190 ,185 ,171	پاریس
249 ,238 ,228 ,193 ,191 ,189 ,187 ,170 ,161	پاکستان
51 ,50 ,49	تبریز
148	تربت حیدریه
281 ,228 ,220	ترکیه
217 ,103	تل آویو
,85 ,79 ,55 ,46 ,40 ,35	تهران

,215 ,207 ,202 ,201 ,199 ,195 ,194 ,193 ,192 ,191 ,189 ,186 ,181 ,180 ,173 ,172 ,152 ,143 ,119 ,117 ,107
,311 ,306 ,293 ,276 ,273 ,271 ,267 ,266 ,265 ,264 ,263 ,262 ,258 ,257 ,256 ,255 ,251 ,243 ,222 ,220 ,218
327 ,315

تونس 232 ,196 ,195 ,191 ,170

جدّه 199

چین 176

حجاز 232

حلب 213

خراسان 257

خرم آباد 112

دمشق 214 ,209 ,208 ,98 ,86 ,85

رشت 296 ,38

رم 110 ,105 ,81 ,77

روسیه 232 ,228 ,190 ,187 ,185 ,96

روم 156

ژنو 209 ,208

ساوه 149

سنندج 148

سودان 232 ,195

سوریه 232 ,216 ,215 ,214 ,213 ,208 ,199 ,198 ,195 ,191 ,186 ,99 ,86 ,83 ,82 ,78

سومالی 161

شیراز.....148

طرابلس.....232

عراق 36,37,38,61,69,70,71,

94,125,127,156,167,168,175,186,191,193,195,196,197,199,215,228,232,257,258,262,325

عربستان سعودی.....224,191

عمان.....96

فرانسه 92,94,102,156,

ص: 352

240,197,196,190,161

249,232,217,211,195,193,192,186,178,102,99,98,97,96,93,81 فلسطین

278,276,271,255,230,212,209,207,206,199,162,152,104,40 قاهرہ

38 قزوین.....

56,52,51,50,49,47,40,35 قم

278,259,257,210,167,148,146,107,67

186,40 کاشان.....

167 کاظمین.....

173,169,168,40 کراچی.....

168,167 کربلا.....

147 کرج.....

38 کرمانشاہ.....

53 کوفہ.....

271,40 گیلان.....

92,90,89,88,82,78,77 لبنان

258,232,215,199,198,195,191,186,102,99,93

38 لرستان.....

339,172,96,85,82,77,60,55 لندن

195,191 لیبی.....

271 مازندران.....

147 ماکو.....

ملايو.....161

مدينه.....209,199

مراكش 161,170,171,189,191,202,232

مسكو.....315

مشهد.....257,40

مصر 78,103,104,105,156,161,163,170,191,193,195,199,206,207,208,209,213,215,232,237,

269,276,277,278

مكه.....209,199

مهاباد.....149

ص: 353

148مېناب

262,259,168,167,116,43,42,36 نجف

156هلند

190,171,170هندوستان

147يزد

232,195يمن

156يونان

ص: 354

- اسرار کودتای 28 مرداد..... 86
- الحصون المنيعه..... 168
- امیدها و ناامیدی ها..... 60
- انقلاب بزرگ عراق..... 37
- آیت الله کاشانی و نفت 225, 223
- آیت الله کاشانی و سیاست.. 224
- ایران در عصر پهلوی..... 140
- ایران فوق برکان..... 278, 255
- بازخوانی نهضت ملی ایران 225, 229
- تراژدی تنهایی..... 339
- تلاش در راه استقلال..... 339
- حزب توده ایران و جنبش خونین پانزده خرداد 306
- حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق 309
- حکایت هایی برای مصر..... 162
- خاطرات من در یادداشت های پراکنده 142, 150
- خشنوت و فرهنگ..... 282
- روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی صنعت نفت 230
- ریحانه الادب..... 36
- صحیفه نور..... 120, 107
- طبقات اعلام الشیعه..... 36

علماء معاصرین.....36

عملیات چکمه.....86

غرب بر ضد جهان اسلام... 314

فکر آزادی.....327

قرآن 270,250,241,135,119

ص: 355

قصه الحزب الشيوعي الايراني 314

مبارز نستوه (آيت الله كاشاني) 228

مجموعه اي از مکتوبات، سخنراني ها و پيام هاي آيت الله كاشاني، ج 2 224

مجموعه اي از مکتوبات، سخنراني ها و پيام هاي آيت الله كاشاني، ج 4 228

مصدق، مسائل حقوق و سياست 327

تقياء البشر..... 36

نهضت روحانيون ايران..... 226

واقعه كشف حجاب..... 283

ص: 356

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

